



دیوان

استاد ابوالفرج رونی

مصصح بتصحیح

پروفیسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران

(ضمیمه سال ششم مجله ارمغان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی



دیوان

استاد ابوالفرج رونی

مصصح بتصحیح

پروفیسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران

(ضمیمه سال ششم مجله ارمغان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مدح سلطان گوید

منسرح مجدوع

غزو گو ار نده بادشاه جهان را
آنکه چو او تا قران و حکم قران است^(۱)
درت اورایتی فراخت^(۲) که خورشید
هیبت او آتشی فروخت که دریا
در سر رمحش فصیح یافت بتکبیر
تیغ جهادش بطول و عرض و بگوهر
موکب منصور او هنوز بموهند^(۳)

ناصر دین راعی زمین و زمان را
هیچ مدبر نبوده هیچ قران را
پیشه نیارست^(۴) کرد سایه آن را
پشت بدو داد و باز تافت عنان را^(۵)
قایم روحانیان زبان بنان را^(۶)
قالب ثانی است راه کاهکشان را
بر تن افغان همی تید فغان را

- (۱) نسخه ۲ - آنکه چو او تا قران حکم قران است نسخه ۳ - آنکه چنو تا قران و بر قران است این بیت در نسخه ۵ همچنین ثبت شده است و در نسخه ۶ نیز بهمین ترتیب ثبت افتاده است
- (۲) نسخه م ب فراخت
- (۳) نسخه ۳ و نسخه ۵ پیشه ندانست نسخه ۵ و ۶ ندانست
- (۴) نسخه ۲ - روی بدو داد و باز یافت عنانرا نسخه ۳ پشت بدو داد و باز داد عنانرا
- (۵) نسخه ۵ - روی بدو داد و تافت بار عنان را نسخه ۶ - روی بدو داده
- (۶) در نسخه ۵ همینطور آمده نسخه ۳ - قابل روحانیان ؟ م ف - قابل
- (۷) نسخه ۲ - مهر از نسخه ۳ - موهندلا ج موهند نسخه م ب - موهند نسخه ۵ - بموهند نسخه ۸ - مهر از نسخه م ب - بر تن اعدای او تنید نسخه ۶ - بر تن اعدای همی در نسخه ۵ همینطور آمده است

کاتش سہمش رسیدہ بود بہرموز^(۱)
پیشہ سرمایہ بر ریاست او ماند^(۲)
یش درش بر ہلاک صادر و وارد
عرصہ شطرنج بود ظاہر سکنت^(۳)
لعب سوارش بشاہمات فرو کوفت^(۴)
برج حصارش رحول چتر ملک دید^(۵)
جوہر صفر است تیغ شاہ کہ تیزش^(۶)
روی بقنوج کرد شعلہ عزمش
رای زنی پیر بود بر در ملہی^(۷)

خوانندہ بر او کل من علیہا فان را
چون زمکینش تہی گذاشت مکانرا^(۸)
غول نیارد بخدعہ بست میان را
حرب دراو قائمہ دوفوج گرانرا^(۹)
آن دورمہ گرگ و آن دو یافہ شبانرا^(۱۰)
کرد بسجدہ برہنہ برہمنان را^(۱۱)
دادہ بعرق رجولیان ضربان را^(۱۲)
سوی فلک راند شاخہای دخان را
رای زن پیر گفت رای جوان را^(۱۳)

- (۱) ہرمز نسخه ۵ - بہرمز
- (۲) نسخه ۲ - تیغہ ہر پایہ بر سیاست او ماند نسخه ۶ - پیشہ ہر مایہ بر سیاست او ماند
- (۳) نسخه ۲ - چون ز نگینش تہی گذاشت مکان را نسخه ۳ - چون رمکیش تہی گذاشت مکانرا
- (۴) نسخه ۲ - عرصہ شطرنج بود ظاہر سرعت نسخه ۳ - عرصہ شطرنج بود ظاہر سکنت نسخه ۵ و ۶ ظاہر سنگت
- (۵) نسخه ۲ - حرب در او قائمہ دو فوج کران را نسخه ۳ - حرب در او قائمہ دو فوج کمان را
- (۶) نسخه ۲ - لعب سوارش بشاہ مات (بشاہ مات) فرو کوفت نسخه ۳ - تف سوارش سپاہ ماہ پرورد
- (۷) نسخه ۲ - آن دورمہ گرگ و آن دو پایہ شبان را نسخه ۳ - آن دو رمہ گرگ و آن دو باد شبان را نسخه ۵ - آنکہ برہ گرگ و آنکہ یافہ شبانرا نسخه ۶ - آن دو رمہ گرگ و آن دو پایہ شبانرا
- (۸) برج حصارش رحول حر فلک دید نسخه ۳ - برج حصار رجول چتر ملک دید نسخه م ب - برج و حصار رجول چتر ملک دید نسخه ۵ - برج حصارش زحول نسخه ۶ - برج و حصارش دخول چتر ملک دید
- (۹) نسخه ۲ - ۳ - کرد بسجدہ برہنہ برہمنان را
- (۱۰) نسخه ۲ - جوہر صفر است تیغ کہ تیزش ؟ نسخه ۳ - جوہر صرف است تیغ شاہ کہ بر تن !
- (۱۱) نسخه ۲ - داد بعرق رجولیان ضربان را نسخه ۳ - داد بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۵ - دادہ بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۶ - داد بعرق رجولیان ضربان را
- (۱۲) نسخه ۲ - رای زنی پیر بود بر در ملہی ؟ نسخه ۳ - رای زنی پیر بود بر در ملہی
- (۱۳) نسخه ۲ - رای زنی پیر گفت رای جوانرا نسخه ۳ - رای زن پیر گفت رای جوانرا

کامده ابری که برق زود گزایش (۱)
 و امده بحری که شاخ موج کپینش (۲)
 بر عدد لشکرش وقوف ندارند (۳)
 طاقت يك موج او کراست که طوفان
 خیزو خمی ده که گاه حمله صرصر
 رای بتدبیر پیر قلعه پیرداخت (۴)
 چون طلب شه ره گریزش بر بست (۵)
 گنج روان را که مهر خازن او داشت
 سینه برش را که کوه موکب او بود
 ای بهنر بر ملوک عصر مقدم
 بی تب لرزه بحر بکاه نیارد
 تیغ کمان بر گشاد و تیر تو بسود (۱۲)
 جز تو که آورد پیل صدگله از غزو

- (۱) نسخه ۲ - کامد ابری که برق دود گذارش ؟ (زودگذارش ؟) نسخه ۳
 کامد ابری که برق زود گزانش ؟
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بفکنند از پای حصن دیر ستان را
 (۳) نسخه ۲ - و امده بحری که موج شاخ کپینش نسخه ۳ - و امده بحری که
 موج شاخ کپینش
 (۴) نباشد نسخه م ب و نسخه ۵ - نسخه ۶ - ندادند
 (۵) نسخه ۲ - چند حزین نیست مردان نوبران را نسخه ۳ - حیلله جز این
 نیست جرزان توان را !
 (۶) نسخه ۲ - رای بتدبیر بر قلعه پیرداخت ؟ نسخه ۳ - رای بتدبیر عقل پیرداخت ؟
 (۷) نسخه ۲ - خم زد پی کود کرد نام نشان را ؟ نسخه ۳ - خم زد ولی کور
 نام و نشان را !
 (۸) چون شه ره گریزش بر بست نسخه ۳ - چون طلب شه ره گریزش بر بست
 (۹) نسخه ۲ - نایره بگشاد حوض ریک روان نسخه ۳ - نایره بگشاد حوض رنگرزانرا
 (۱۰) نسخه ۵ - برده او ساخت نسخه ۶ - برده جان ساخت رستکاری جانرا
 (۱۱) نسخه ۲ - عصر بداغ تو یافت اکثر آنرا ؟ نسخه ۳ - عصر بداغ تو یافت
 پیکرو زان را ؟
 (۱۲) نسخه ۲ - میغ (صنع) کمان بر گشاده تیغ تو بستود نسخه ۳ - رمح کمان
 بز گشاد و تیغ تو بسود نسخه ۵ - میغ کمان در گشاد تیر تو بگشود نسخه ۶ - میغ
 کمان بر گشاد تیر تو بگشود
 (۱۳) نسخه ۵ و ۶ - تیر بتیر امتحان بکرد کمانرا

مشکل غزو تو ذات عقل بیان کرد
 تا نبود روز صکینه جستن و پیکار
 دین تو آباد باد و ملک تو آباد (۱)
 کرده چو نامت بهر سفر که کنی رای

مایه اعجاز دید شکل بیان را
 دل زقیاس دل شجاع جیان را
 عمر تو آراسته بهار و خزان را
 عاقله حوت (۲) و الی سر طان را

رمل مخبون محذوف ۱۲

شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما
 خیل خیل از خدمش تعبیه (۵) کرده دگر
 سوی هر مرحله راهی (بیموده) برده یک تن (۶)
 نه ز لشکر گه او خیمه بسوده صرصر
 بحر از او داشته تیمار پیاپب بتک (۸)
 داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا
 بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او
 کرده خورشید پرستی یله (۹) از حشمت او
 سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بین (۱۰)
 داعی دولت او بسپرد خاک همی (۱۲)

ملت از رایت او ساخته عونی بسزا (۴)
 جوق جوق از حشمت تاختی برده جدا
 زیر هر خار بنی شیری کشته تنها
 نه زیرامن (۷) او گرد ربوده نکبیا
 کوه از او خواسته زنهار بتکرار صدا
 بر سولانش پیل از همه جانب امرا
 همه خردان و بزرگان فلک تا (چون) جوزا
 همه خورشید پرستان جهان تا حربا
 که همی (صهر) تو چون زیب دهد ملک ترا (۱۱)
 ز جنوب و ز شمال و زدبو روز صبا

- (۱) خرم (نسخه م ب)
 (۲) نسخه ۵ - عاقله روح ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه
 گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست سبکتکین دوم مسعود ابن محمود
 (۳) ممدوح مسعود سوم
 (۴) نسخه ۶ - یافته
 (۵) نسخه ۶ - یافتنی
 (۶) نسخه ۲ - کشن ؟ نسخه ۳ - کسی نسخه ۵ - سوی هر مرحله راهی بیموده بکس
 (۷) نسخه ۵ و ۶ - پیراهم
 (۸) به تک - بتک [بضم با] [بطک]
 (۹) نسخه ۵ و ۶ - بکه
 (۱۰) نسخه ۵ و ۶ - سر برارای ملک ابراهیم ای شاه و بین
 (۱۱) نسخه ۱، ۲، ۳ - بجای صهر شاه دارد همچنین در ۵ و ۶ کلمه صهرتنها
 در نسخه م ب پیدا شد
 (۱۲) نسخه ۱، ۲، ۳ - بسپرد خاک همی که خارج از بحر است مگر بسپرد بسکون سین و
 بتشدید را خوانده شود نسخه م ب نیز « بسپرد خاک همی » دارد

منبر خطبه فتح سپهش خواهد گشت
 زاب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست
 سمر غزوش ترکان نوازن پس ازین
 در لفظش که به تکبیر ملایک ببرند
 ای چو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر
 آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر [۴]
 رمه را که شبان باس توو حفظ تو گشت [۵]
 تا شاهین تو بر بست قضا پر عقاب [۶]
 قبضه چرخ تو شیطان بیسود و بگریخت [۸]
 زانکه در نور تو [۱۰] در لافگه اوج و شرف
 سایه چتر تو نشگفت که چون خرمن ماه
 بمقام تو مقامی که در آن آسائی
 باغها راغ کنند رنج قدوم ملکان
 کامران بادی در گیتی تا گیتی هست
 شادخوار از تو سلاطین و ترا برده نماز [۱۲]

- (۱) فقط در نسخه ۳ و ۵ و ۶
- (۲) نسخه ۵ - ترکیب
- (۳) نسخه ۱ - آن سپهری که در آورده که آورد سپهر ؟ نسخه ۲ - آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر نسخه ۳ - آن سپهری تو در آورد که اورا سپهر ؟
- (۴) نسخه ۱ - رمه را که شبان باشد و حفظ تو شود نسخه ۲ - رمه را که شبان پاس تو حفظ تو گشت نسخه ۳ - رمه را که شبان حفظ بود باس تو شد ؟
- (۵) نسخه ۱ - نکند پیش روش جز مره شیرغرا ؟ نسخه ۲ - نکند مش روش جز بزه شیر چرا ؟ نسخه ۳ - نکند مره اش جز شره شیر چرا ؟
- (۶) نسخه ۱ - تا شاهین تو بر دست قضا پر عقاب ؟ نسخه ۲ - تا شاهین قضا بر تو بر دست عقاب ؟ نسخه ۳ - تا شبانی بر پشت قضا پر عقاب
- (۷) نسخه ۳ بحجاب عدم از بیم تو در شد عقاب - این بیت فقط در نسخه ۲ دیده شد
- (۸) قبضه چرخ تو شیطان میسود بگرفت
- (۹) گفت این نیست مگر عمد لاجول ولا - نسخه م ب گفت اینست
- (۱۰) نسخه ۶ - از نور تو
- (۱۱) نسخه ۱ - زیر چتر تو امساك ندارد زهوا ؟ نسخه ۲ - زیر چتر تو امسال پذیرد زهوا ! نسخه ۳ - زیر چترت سر امثال بر برد زهوا ! نسخه ۶ - زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا
- (۱۲) نسخه م ب - و ترا گشته مطیع نسخه ۶ - و ترا گشته مطاع

گاه رای توو روی تو بغزوو بجهاد
 گاه گوش توو هوش تو برودو بغنا
 خسرو یهاو اثرهای بزرگت [۱] کرده
 رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا [۲]

❖ خفیف ❖

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بادبان بر کشید باد صبا ❖
 خاک دیبا شد است پر صورت ❖
 شاخ چون کرم پيله گوهر خویش ❖
 سبزه اندر حمایت شبنم ❖
 ابر بی شرط مهر و عقد نکاح ❖
 اینک از شرم آن همی فکند ❖
 چشمها بر گشاده غنچه گل ❖
 پنجهها بر فراخت سرو سهی (۲) ❖
 میر محمود سیف دولت و دین ❖
 آنکه اندر ابد نظر کرد است ❖
 آنکه اندر ازل کمر بسته است ❖
 هیش جوهری است از آتش ❖
 هر کجا پاس اوست نیست خطر ❖
 سهم او رعد و برق را بنمود ❖
 نکشد بار حلم او کونین ❖
 معنل گشت باز طبع هوا ❖
 جانور گشته صورت دیبا ❖
 بر تند گرد تن همی عمدا ❖
 سر ز پستی کشید بر بالا ❖
 گشت حامل بلؤلؤل لا ❖
 لؤلؤل نا رسیده بر صحرا ❖
 تا به بیند جمال خسرو ما ❖
 تا کند بر کمال شاه دعا ❖
 آن فلک سیرت و ملک سیما ❖
 سوی عدلش قضا بعین رضا ❖
 بر فلک پیش طالعی جوزا ❖
 همش عالمی است از اعیایا ❖
 هر کجا خوف اوست نیست رجا ❖
 گفت از این اصل گشته ایم جدا ❖
 چون کشد طبع او همی تنها ❖

- (۱) نسخه م ب - بزرگان
- (۲) اگر بیت نهم رابه این ترتیب بخوانیم که سر بر ارای ملک ابراهیم از خاک و بین که همی شاه نو چون زیب دهد ملک ترا آن وقت ممدوح این قصیده سلطان ابو سعد علاءالدوله مسعود بن ابراهیم محسوب میشود و معلوم میگردد که این قصیده باید یا در سال ۴۹۲ و یا در ۴۹۳ گفته شده باشد
- (۳) نسخه ۱ - پنجهها بر گشاده سروزر نسخه م ب - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۵ - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۶ - پنجهها گشاده سروزر

ای متابع ترا سپاه زمین
 گر ز مهر تو دانه^(۱) سازد عقل
 ور ز جود تو مایه گیرد روح
 تا بر آرد هزار لب همی
 همه امروز های دولت تو
 دهر پیش تو مانده دست بکش^(۲)

وی موافق ترا نجوم سما
 اندر آید بدم او عنقا
 ذات او صورتی شود پیدا
 در شبانروز گنبد خضرا
 باز پیوسته باد با فردا
 چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا^(۳)

✽ مضارع ✽

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسبت تعیین او بحکومت هندوستان)

شاهها نظام ملک و قوام جهانیا
 چشم است بختیاری و در چشم نوریا^(۱)
 چون ملت از رسول پیاکی ستوده^(۲)
 گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی^(۳)
 گردون ترا سکال کبخسروی همی
 همت بلند باید کردن که تو هنوز

با دولت مساعد و بخت جوانیا
 جسم است کامکاری و در جسم جانیا
 چون رحمت از خدای بنیکی نشانیا^(۴)
 گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا^(۵)
 اینک بنفذ والی هندوستانیا^(۶)
 بر پایه نخستین از نردبانیا

- (۱) نسخه ۵ و ۶ - دام
- (۲) نسخه م ب - دهر پیش تو دست برده بکش نسخه ۵ و ۶ - دهر پیش تو مانده دست بکش
- (۳) نسخه م ب - چرخ پیش تو پشت کرده دوتا نسخه ۵ - چرخ پیش تو کرده پشت دوتا
- (۴) نسخه - و در چشم مردمی نسخه - و در چشم و دیده (۱) نسخه ۵ - و در چشم دیده نسخه م ب - چشم است بختیاری و در چشم مردمی جسم است کامکاری و در جسم جانیا
- (۵) نسخه م ب - چون ملت رسول پیاکی ستوده
- (۶) نسخه م ب - چون نعمت خدای ز نیکی نشانیا
- (۷) نسخه ۵ - گوئی دعائی آنچه بگوئی بدان رسی
- (۸) نسخه ۵ - گوئی قضائی آنچه بگوئی برانیا
- (۹) نسخه ۵ - اینک بنفذ برای دانستن تاریخ سرودن این چکامه نگاه کن بحواشی چهار مقاله ص ۱۴۴ - ۱۴۵ تاریخ تفویض حکومت هندوستان بسیف الدوله در سال ۶۶۹ بوده است المعجم ص ۲۸۴

ایدون شنیده ایم که صاحبقران شود
 کز روی عقل بکتی اندر جهان ولیک
 دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
 گر آسمان بدرد روزی ز هیبت
 اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار
 اسباب نیکیبختی در حل و عقد تست
 شکر آن خدای را که بجاه تو باز بست
 باز آمدند با تو همه بندگان تو^(۱)
 اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار
 دزدی که ره گرفتی بر کاروانیان
 بس گردنان که گردن چونگوی بردرند^(۲)
 خوابست حیلہ فتنه پیدار گشته را
 تا در جهان نیارد حاصل بسیم و زر
 پیوسته باد با تو و با روزگار تو
 عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو

هنگام تو کسی ملکا و توانیا^(۱)
 اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
 در گوش او نهاد قضا لن ترانیا
 باید ز همت تو مکر آسمانیا
 تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا
 فرمان تراست گر دهی و گر ستانیا
 این شغل و این ولایت و این قهرمانیا^(۲)
 با عاملی و شحنگی و پهلوانیا
 بر گرگ محرمی بود اندر شبانیا
 آید کنون به بدرقه کاروانیا^(۳)
 گردد همی ز صولت تو صلجانیا
 چون گشت پیشه تیغ ترا باسانیا
 کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا
 عز و بقا و مملکت جاودانیا^(۴)
 دولت نموده حکم ترا خوش عنانیا

✽ هزج مکفوف مقصور ✽

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمنندی صاحب دیوان عرض

امروز نشاطی است فره فضل و کرم را و امروز وفاقیست عجب تیغ و قلم را

- (۱) نسخه م ب - همنام تو کسی و تو گوئی همانیا نسخه ۵ - همنام تو کسی ملکا و توانیا با این بیت برابر کن دوبیت قصیده مسعود سعد سلمان را که آن هم در مدح سیف الدوله محمود سروده شده است
- سال پنجه ازین پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کرد است نام او تفهیم که پادشاهی صاحبقران شود بجهان چو سال هجرت بگذشت تی وسین و سه جیم
- (۲) نسخه - هم شغل این ولایت هم ملک سانیا ! نسخه ۵ - این شغل این ولایت این قهرمانیا
- (۳) نسخه ۵ - بستکان
- (۴) نسخه و نسخه ۵ - آید چو بدرقه بره کاروانیا
- (۵) نسخه ۱ - بس کرد ناله گردن گردون چو گوی زر ؟ نسخه ۲ - بس کرد ناله کردن چون گوی او مردی ؟
- (۶) نسخه ۵ - عز و بقای مملکت جاودانیا

زیرا که در او بر شرف گوهر آدم
منصور سعید آنکه بانعام و بافضل
آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است
شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت^(۱)
چرخ که جهانست از او اختر جدش^(۲)
افراخته رایش بعبطای رایت رادی
از اوج فلک همت او ساخته مر کب^(۳)
تیغش^(۴) ز سر دهر برون برده خلالت
گر مدح و ثنارا سبب کسب نبودی
تا مائده جودش در کار نکرده^(۵)
بر شاخ بقم حشمت او ناگه بگذشت^(۶)
گر در سخن آید شنوا گردد لاشک^(۷)
حاسد نکند بر حسدش سودا اگر چند
نوری ندهد روشنی کار حسودش^(۸)

تقدیر همی وقف کند عرض حشم را
زوبرک و نوائی است عرب را و عجم را
شافی تر از او وفدی ابنای نعم را
روحی است معین شده امثال و حکم را^(۹)
صدریکه شکوهی است از او بالمش عم را^(۱۰)
و افروخته طبعش بوقفا روی نعم را
بر فرق زحل رفعت^(۱۱) او سوده قدم را
تیرش^(۱۲) ز دل ملک بر آورده ستم را
زو کس نپسندیدی دینار و درم را^(۱۳)
در خلقت آدم تقزودند شکم را
خون خشک شد اندر تن از و شاخ بقم را
گوش از لغت خاطر او جذر اصم را
باطالع خود جمع کند طالع جم را
اصلی نبود فریبی حال ورم را

(۱) نسخه م ب - قدرت

(۲) نسخه م ب - آمده

(۳) نسخه ۲ و م ب - چرخ که جهانست از او اختر عزمش

(۴) نسخه ۲ - صدری که شکوهی است بدو مالش خمر را جد یعنی شمس الکفات

ابو القاسم احمد ابن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود بن محمود عم یعنی عبدالرزاق بن احمد پسر احمد میمندی سابق الذکر که در زمان سلطان مودود وزیر بود

(۵) نسخه ۲ - مرقد نسخه م ف مرقد

(۶) نسخه ۲ - همت م ف - نهمت نسخه م ب - هیبت نسخه ۵ - رفعت نسخه ۶ - دولت

(۷) نسخه ۱ - امرش نسخه ۲ و ۵ - سعیش نسخه ۳ و ۶ - تیغش م ف - تیغش

(۸) نسخه نهیش نسخه ۵ و ۶ - نهیش

(۹) نسخه ۵ - ورم مدح و ثنا از سبب کسب نه آمدی زو کسب نبیندی دینار و

درم را نسخه م ب - از کس

(۱۰) در نسخه ۱ - مائده در سایر نسخ مائده نسخه ۵ - تا مائده جودش را بر کار

نکردند نسخه ۶ - تا مائده جودش بر کار نکردند

(۱۱) نسخه م ب بر شاخ بقم حشمت ناگاه چو بگذشت

(۱۲) نسخه م ب پیشک

(۱۳) نسخه م ب و نسخه ۵ - نار نسخه ۶ - کار

عزمش چو قلق گیردره گیرد بر باد^(۱)
سهمش بزند قافله عمر مخالف^(۲)
در سایه امنش^(۳) نرسد باز بنیو
خاک هنرش مرده کند شعله فتنه^(۴)
تاماله^(۵) زند هیچ زمین هیچ کشاورز
انگیخته از خانه او خواهم شادی
که منزل او برزده باسغد (و) سمرقند^(۶)
عزمش چو نبات آرد بیل سازدیم را
و همش بدرد پرده اسرار عدم را
در ساحت عدلش^(۷) اندرد گرگ غنم را
باد ظفرش روح دهد شیر علم را
تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را
آویخته در دشمن او خواهم غم را
که مجلس او طغنه زند^(۸) باغ ارم را

هزج مکفوف مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

شوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را

(۱) نسخه م ب عزمش چو سبک گردد نسخه ۶ - فلق

(۲) نسخه ۵ - قافله عمر حسودش نسخه ۶ - قافله راه مخالف

(۳) نسخه م ب - عدلش

(۴) نسخه م ب - امنش

(۵) نسخه م ب و ۶ - خاک هنرش پست کند آتش فتنه

(۶) نسخه ۵ و ۶ - ناله

(۷) نسخه ۵ - که منزل او سرزده باسغد و سمرقند نسخه ۶ - که لشکر او برزده تا سغد و سمرقند

(۸) نسخه م ب و ۵ و ۶ - زده

ممدوح این قصیده یعنی منصور بن سعید نیز از ممدوحین شاعر معروف مختاری

غزنوی بوده در یکی از قصاید خود مختاری گوید

چگونه بود که بیدار گشت و بیش نخفت بخواب دید مگر تیغ عرض لشکر

عماد دولت منصور بن سعید که اوست نظام ملک و قوام هدی و زین بشر

و در قصیده دیگر گوید

عارض لشکر منصور سعید احمد آنکه تیغ و قلم اوست جهانرا معمار

بعلاوه در لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۴۴) نوشته شده . . . و هم اوراست در

حق خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن میمندی العارض . . . پس از تصحیح

اشتباهات یعنی گذاشتن سعید بجای مسعود و احمد بن حسن عوض احمد الحسن معلوم میشود

که شخص ممدوح ابوالفرج و مختاری منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی بوده

آنوقت معنی بیت ششم این قصیده بخوبی روشن میگردد زیرا که جد منصور سعید شمس

الکفات احمد بن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود و پسر سلطان مسعود بود و

عمش عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی پسر وزیرناهرده بود که او هم از مشاهیر وقت

خود بود و در زمان سلطان مودود سمت وزارت داشت

هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک^(۱)
 گرشاخ نوان بود ز بی برگی بی برک
 انواع نبات اکنون چون مورچه در خاک^(۲)
 مرغ از طلب دانه فروماند که دانه
 بگیرد شکوفه بچمن بر گذر باغ
 آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
 وان لاله که از حرص تا گفتن خسرو
 شاهنشاه عالم که نبود است بعالم
 محمود جهانگیر که بسته است جهاندار
 چون تیر همی راست رود^(۳) گردش ایام
 بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز^(۴)
 چابکتر و زیباتر ازو گاه سواری
 ساکن کنندی طبع (و) هوا پا و رکابش
 روزی که امل سست شود در طلب عمر
 گیرد ز فزع روی دلیران و سواران
 گاه این بجگر جفت بود باقی تموز^(۵)
 ابلیس کشف وارد ر آرد بگفت سر

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را^(۶)
 از برک نوا داد قضا شاخ نوان را
 از جنبش بسیار مجدر کند آن را
 در خاک^(۷) همی سبز کند روی مکان را
 چونانکه ستاره گذر کاهکشان را
 از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
 آورد برون از لب و از کام زبان را
 عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را^(۸)
 در ناصیه دولت او حکم قران را
 تا بازوی عدلش بخرم آورد کمان را
 بی خدمت او عقد نبسته است میان را^(۹)
 يك نقش نشد ساخته نقاش گمان را
 گره حرکت میدهدی دست و عنان را
 وقتی که اجل مسته دهد تیغ و سنان را
 گردی که عدیل آمده رنگ یرقان را
 گاه آن بنفس یار شود باد خزان را
 چون میر بر آرد بکند گرز گران را

- (۱) نسخه م ب - فلک پیر نسخه ۱ - هر سال بر آرد فلک پیر در این فصل
- (۲) نسخه ۵ - هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
- (۳) نسخه م ب و نسخه ۲ - از خاک نسخه ۵ - ز خاک نسخه ۶ در خاک
- (۴) نسخه م ب - از خاک
- (۵) نسخه ۵ - جسمی
- (۶) نسخه ۵ - شود نسخه ۶ - شده
- (۷) نسخه م ب - بی طاعت او عقل نیامیزد با مغز نسخه ۵ و ۶ - نیامیزد نسخه ۵ - نیامیزد با طبع
- (۸) نسخه م ب - بی خدمت او عقده نیوست میان را
- (۹) نسخه ۱ - گاه این بجگر جفت بود باقی و باسوز ! نسخه ۲ - گاه این بجگر جفت بود پای تموز ؟

از نیزه او یینی بی آگهی او
 همواره جهاندار معین باد و نگهبان
 تا ایلک و خان قبله یغما و تارند

✽ رجز مسدس مخبون - نسخه ۳ و م ب ✽

ز رود زاوه ^(۱) عبر کرد بحرما	نیزه رجای خلق ابوالرجا ✽
ابوالحسن علی که نعت خلق او ^(۲)	خبر دهد ز نام والدش ترا ^(۳)
عمید ملک شهریار محشتم ✽	عماد دین مصطفای مجتبا ✽
رسیده جاه او بجرم مشتری	پرید جسم او بروح اولیا ✽
گذشته قدر او ز اوج آسمان	چو از قدر او رضای پادشا
دیانتش بکشته آتش ستم ✽	تواضعش بیرده آب کبریا ✽
چه نعل مر کبش چه شکل ماه نو	چه گرد مو کبش چه کحل توتیا
برتا دروده چون بر زمین ✽	در عطا گشوده چون در هوا
نهال عرق فضل وی ذوی الحسب	عینال ذات جود او ذوی النها
پیوی سوی آفتاب دولتش ✽	کز اوست آفتاب چرخ راضیا
مگرد گرد آبگزد هیبتش ✽	که در کشد بدم ترا چو ازدها
عذاب او حریق در جحیم زد	خلاص جست ازوو گفت عافیا
بیار گاه او ملک زخلد شد ✽	نداشنید کاند رای مرجبا ✽
جدا کند عقیم کره او ز تن	نشاط دل فضول سر بالتقا ✽
برون برد نسیم رفق او زیم ✽	هم اجنبی هم آشنا به آشنا ✽
دوان رود سؤال سایلش بدو	چنانکه که دوان رود بکهر با
غنی شود امید ز ایرش ازو ✽	چنانکه مس غنی شود ز کیمیا
همیشه تا براید از کلام حق	شریف ذکر انبیا و اولیا

- (۱) نسخه م ب - ساوه
- (۲) فضل
- (۳) ممدوح این قصیده کیست ؟ اگر ابوالحسن علی بن فضل معروف بحجاج پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی وزیر اول سلطان محمود غزنوی باشد آنگاه باید گمان برد که یا گوینده این قصیده ابوالفرج نمیباشد و یا که این قصیده را میتوان از قدیمترین قصاید آن استاد شمرد زیرا که ابوالحسن علی حجاج را در جمله ممدوحین فرخی هم پیدا میکنیم

زعشرت و زلهو بادش امتحان بدولت و بیخت بادش النجا
 قوی بعون و سعی در حق ولی یلی بامرو نهی در تن منلا (۱)
 نه مرتقاش سوده نعل مرتقی نه مقتدیش دیده عزل مقتدا (۲)

❖ مجتث مقصور ❖

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بدیع نیست بشب دیدن ستاره در آب
 زمین چو آینه صورت نمای گشت مگر
 گل غنوده پیوی از بهشت یافته بهر
 تو گوئی (۳) اورا بلبل گه غنودن او
 کسی که رنگ غرابش نماند اندر سر (۴)
 چگونه شد که جوان شد از آن سپس که نماند
 یکی بمستی بستان نگاه کن گوئی
 ولیکن آن بین کز حد اعتدال گذشت (۵)
 تو این طراوت و این خرمی بدشت و بیاغ

بروز بین که سپهری است پر ستاره بر آب
 ز گل نماند میان هوا و آب حجاب
 چونیکبختان برخاست بانشاط از خواب
 نموده بود بتلقین خواب راه صواب
 ز روی عقل نباشد بر او دلیل شتاب
 درخت را بسر شاخ بر نشان غراب
 که ابر ساحت اورا شراب داده نه آب
 مگر که باید از فرط آب فعل شراب
 ز سعی میغ میدان وز زمین شاه بیاب

(۱) نسخه م ب - در تن یلا

(۲) در تعلق این قصیده به ابوالفرج رونه تردیدی هست زیرا که نخست این چگامه تنها در دو نسخه دیوان ابوالفرج یافت شده است و دوم ممدوحش اگر ابوالحسن علی پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی باشد و آنگاه باید وقت ظهور ابوالفرج کشیده شود بروز گاری بسیار پیش از زمان سلطان ابراهیم ولی از طرف دیگر سبک این قصیده سبک معمولی اشعار استاد ابوالفرج است برای کسب اطلاع از سر گذشت ابوالحسن علی بن فضل معروف به حجاج نگاه کن بترجمه یمینی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ مختاری در یکی از قصاید خود مدح میگوید از ابوالحسن علی بن محمد بن حسین

سعادتی چه بزرگ است و گوهری چه نفیس
 ابوالحسن علی بن محمد بن حسین
 سپهر قدری کاندرا خلاف و خدمت اوست

ملوک را هنری خواجه عمید رئیس
 که پیش رایش گردون حسیب و مهر خسیس
 نحوست کیوان و سعادت برجیس

(۳) نسخه م ب - تو گفتی

(۴) نسخه م ب - از بر سر نسخه ۵ از پس سر

(۵) نسخه ۲ - ولیکن آنکه نه از حد اعتدال گذشت نسخه ۵ - ولیکن آن کز حد اعتدال گذشت نسخه ۶ - ولیکن آن آئین کز حد اعتدال گذشت

که میغهای دژم را بخشک سال اندر
 امیر عادل محمود سیف دولت و دین
 خدا یگانی کز تخت و تاج عالم را
 فلک سیاست او بسته بر شهور و سنین
 اگر چه در همه کاری به از شتاب درنگ
 خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود
 مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنک
 دل مخالف ملک از نهب ناخنج او ❖
 زدست آتش (۱) سیماب رنگ شمشیرش
 نشان قبله طاعت شناس بار گهش ❖
 بسی نماند که باران ابر رحمت او
 روان رستم اگر بازره بحرب شود (۲)
 ز بس عمارت عدلش چنان شود که بدهر
 خیدایکا نافرمان تو براند و بداشت
 توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنگ
 فرو گرفت چپ و راست بدسکال ترا
 همیشه تا بنموز و بدی بکار شود ❖
 جهان تو جوی و ولایت تو گیسو بخش
 بزیر چتر تو چون سایه ملک را آرام

یمین شاه معونت کند بفتح الباب
 که پیشکار دل و دست اوست بحرو سحاب
 از او کنند سؤال و بدو دهند جواب
 زمانه طاعت او بسته بر قلوب و رقاب
 بچودش اندر یابی (۱) به از درنگ شتاب
 که دیو دولت اورا غمی کند چو شهاب
 عقاب گیرد تیرش همی پیر عقاب
 چو توزی است بر او تافته شب مهتاب
 روان دشمن او شد چنده چون سیماب
 نشان قبله طاعت بود بلی محراب ❖
 بر افکند زیبا بانها غرور سراب ❖
 گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب
 نکرد یارد کس را شراب مست خراب
 زمان بدست عنان وزمین پای رکاب (۲)
 توئی که خشم تو بستاند از نوایب ناب
 سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب
 لباس توزی و کتان و قاقم و سنجاب
 سپه توران و بزرگی تودار و کام تو یاب
 ز پیش عدل تو چون تیر ظلم را پرتاب

❖ مجتث مقصور ❖

در مدح طاهر علی مشکان (چهار مقاله ۱۸۲)

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب
 ربود حرص امارت قرار آتش و آب

(۱) نسخه م ب و ۵ و ۶ - باری

(۲) نسخه م ب - ز آب و آتش

(۳) نسخه م ب - اگر با زره بحرب رود نسخه ۶ - روان دشمن اگر با زره

بحرب شود بریزد از تن او همچو نغمه از مضراب

(۴) نسخه ۵ - خدا یکانافرمان تو بر آن دو بداشت زبان بدست و عنان و فلک

پای و رکاب نسخه ۵ - زبان

همی شکنجد باد و همی شکافد خاک
 بخشک و تر بجهان در بگشت ناظر عقل
 نهاد گوئی چون مهر در کنار نگین
 بکار زار منه پیش این دو سلطان بی
 بزینهار مبر پیش این دو سلطان تن^(۱)
 مگر گرینز که تنگشان شمارد باز^(۲)
 مگر که شاهی جمشید شان شناسد مور^(۳)
 بند گشت بره بانک نام و آتش و سنک
 ز باس و رفق خداوند ماست پنداری
 تبارک آن ملک واحدی که صاحب را
 عماد دولت و دین طاهر علی که دلش^(۴)
 بهار فضل (و) بزرگی^(۵) که تن نیاراید
 نگار طبع کریمی که چشم نگشاید^(۶)
 عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند^(۷)
 وقار عزمش و حزمش نه محتمل باشد
 همی منبع تر^(۸) آید ز گرد مو کب او

- (۱) نسخه م ب و ۶ - بزینهار مبر سوی این دو سلطان دست نسخه ۵ - بزینهار مبر پیش این دو شیطان دست
 (۲) نسخه م ب - مگر گرینز کنی نیک آن شناسد باز
 (۳) نسخه م ب - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۵ - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۶ مگر سپاهی جمشیدیان
 (۴) نسخه م ب - کار و بار
 (۵) نسخه ۳ - عماد دولت و دین طاهر آن شهی که دلش نسخه م ب - عماد دولت و دین طاهر آنکه دست و دلش
 (۶) بهار فضل بزرگی
 (۷) نسخه م ب - نگار
 (۸) نسخه ۶ - بکار طبع کریمی که چشم نگشاید مگر بخامه لطفش بکار آتش و آب
 (۹) نسخه ۵ - عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند بلی ز معتبر آمد عیار آتش و آب
 (۱۰) نسخه ۶ - عیار و حمش و رایش نه معتبر باشد بلی نه معتبر آمد عیار آتش و آب
 (۱۱) نسخه م ب - رفیع تر

همی شنیع تر آید ز باد هیبت او^(۱)
 فرو نشاند بامن^(۲) ارتکاب فتنه و شور
 بزیر عقل کی آید شمار معرفتش^(۳)
 چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل
 چه عجب آرد در ظل امن او عاقل
 ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملک
 بدین دو دخل مددیافت ورنه بگسستی
 همیشه تابجهان چون بر آید و برود^(۴)
 بسود و پایه غنی باد روز کار بقات
 حسود او بدل و دیده روز و شب مانده

(مجتث مقصور)

در مدح بونصر پارسی

قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب
 ازین چهار مصدر که آخشبجانند
 هوا که بیند خشک و زمین که بیند^(۱) تر
 همان کند که شهاب و همان کند که ذنب

دوار دشمن او از دوار آتش و آب
 ضعیف گر بنهی^(۲) اقتدار آتش و آب
 بزیر عقل گر آمد^(۳) شمار آتش و آب
 که چون زبانه بود در جوار آتش و آب^(۴)
 که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب^(۵)
 همی فزاید خویش و تبار آتش و آب
 قضا بچرخ کران بود و تار آتش و آب
 بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
 چنانکه هست غنی روز کار آتش و آب
 چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب^(۶)

- (۱) نسخه م ب - همی سریع تر
 (۲) نسخه م ب - بامر
 (۳) نسخه م ب - ضعیف کرد بنهی
 (۴) نسخه م ب - زیر عقل نباید شمار معرفتش
 (۵) نسخه م ب - کی آید
 (۶) نسخه م ب - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب
 نسخه ۵ - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب
 نسخه ۶ - چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب
 (۷) نسخه ۲ و ۵ و ۶ این بیت را ندارد نسخه م ب - چه حجت آرد با ظل امن او عاقل که زیادی موج از جرار آتش و آب
 (۸) نسخه م ب - در آید و برود
 (۹) نسخه م ب - چو شمع و کشتی در انتظار آتش و آب با این قصیده برابر کن قضایدی که مسعود سعد و سنائی و سید ناصر علوی در همین ردیف گفته اند
 (۱۰) نسخه م ب - که یابد
 (۱۱) این شعر در نسخه م ب - بود

چرا نزیاید تفو چرا نکارد (۱) نم
 بزرك شاخ و قوی بیخ (۲) در شود بطقیل
 شگفت و معجب و مغرور کار داراند
 چو حول و قوت بونصر پارسى بیتد
 بزرك مرتبه صدرى که بی جوار درش (۳)
 مجیر جانب آزاده منعمی که نگشت (۴)
 اگر نه نوشه جود و سخاوتش یابد
 و گرنه دامن اقبال و دولتش گیرد
 بچرخ همت او بر کفایش بنمود (۷)
 بعمر خویش مقطع نوشت تواند
 بزر گواری (خدا یگانا) بخشنده جهاندارا
 توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری
 ز غزم و حزم تو نقشی دو بسته صرصرو کوه
 بجنب قدر تو پیوسته قدر نو کهن (۹)
 برند روز ملاقات اگر خلاف کنند
 تور طوفان خوانم نیام تیغ ترا
 از اضطراب و هزیمت دمی نیاساید
 وز آزمایش کمتر نمونه دیدند

اگر مؤنث هست و مذکر آتش و آب
 بطبع طفلان باشیر مادر آتش و آب
 بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب
 بطوع گویند الله اکبر آتش و آب
 ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
 بجاده و نعمت با او برابر آتش و آب
 چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب (۵)
 چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب (۶)
 بشکل و هیئت برج دویبکر آتش و آب
 چنین دو بیکر و هم زین دویبکر آتش و آب
 مقدمی تو باصل و مؤخر آتش و آب
 توئی که امر تو باشد مسخر آتش و آب
 ز باس و رفق تو جزوی دو ابر آتش و آب
 بچشم عقل نیابد معبر آتش و آب
 ز آب و آتش تیغ تو کیفر آتش و آب
 کز او بر آرد چون از دهاسر آتش و آب
 نهیب یافته در کوه و کردر آتش و آب (۱۰)
 ز حبس و بند تو کانون و فرغ آتش و آب

- (۱) نسخه م ب - تبارد
- (۲) نسخه م ب - قوی برك
- (۳) نسخه ۲ و م ف - مطاع و صاحب صدرى که
- (۴) نسخه ۵ - هجیر جاهی آزاد منعمی که
- (۵) نسخه م ب - اگر نه نوشه جود و سخاوتش باید چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب
- (۶) نسخه ۲ - چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب نسخه ۳ - چگونه رحم بود با شناور آتش و آب نسخه م ب - چگونه گردد راجع بگوهر آتش و آب
- (۷) نسخه م ب - پیمود
- (۸) این شعر در نسخه م ب - بود
- (۹) بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن نسخه ۵ - بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن
- (۱۰) نهیب یافته در کوه کردر آتش و آب نسخه م ب - دو کوه و در کردر آتش و آب

بعرق پاک خلیلی بعرض سهم کلیم (۱)
 یل سلامت و امن است پشت مرکب تو
 همیشه تا که ز خصمی بفعل بدنازد (۲)
 بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنگ
 بجشنهای چنین و بعید های چنان
 از آن رکاب تو سهم افکنند بر آتش و آب (۳)
 برو چه پاک ترا گرشوی در آتش و آب
 بدآوری نشود سوی (۴) داور آتش و آب
 نهفته (۵) در دل کاواک و در بر آتش و آب
 کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب
 (مجتث مقصور)

در مدح عمیدالدوله عمده الکتاب (?)

که رحیل چو بگذاشتم همی اسباب
 دل از وداع رفیقان چو دیک بر آتش (۶)
 بی عزیمت من سست چون پی ناقه
 چه روح من چه یکی باشه شکسته کتف
 به جنبشی که همی پیش بر گرفت سکون (۹)
 برنده دهر صبورم چو مهره در ششدر
 نموده شکل من از فکرت اضطراب سپیل
 امید من پس از ایند بفضل صاحب عصر
 باند همت صدری که دولتش را هست

ز آب دیده همی گشت گرد من گرداب
 تن از غریو عزیزان چو مرغ در مضراب (۷)
 ره هزیمت من بسنه (۸) چون ره سیماب
 چه شخص من چه یکی خیمه گسسته طناب
 برفتی که همی باز پس گذاشت ایاب (۱۰)
 زنده چرخ عجولم چو گوی در طبطاب
 گرفته طبع من از نفرت اجتر از (۱۱) غراب
 عمید دولت منصور عمده الکتاب
 سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

- (۱) نسخه م ب - بعرض پاک خلیلی بعرق سهم کلیم
- (۲) نسخه م ب - از آن رکاب تو اسب افکنند در
- (۳) نسخه ۲ - بفضل به نازد نسخه ۳ - بفعل بدنازد نسخه م ب - همیشه تا که ز خصمی بفضل در ناورد
- (۴) نسخه م ب پیش
- (۵) نسخه م ب - نهاده
- (۶) نسخه م ب - تن از وداع رفیقان چون فعل در آتش نسخه ۵ چو دیک بر آتش
- (۷) نسخه م ب - دل از خروش عزیزان چو چنک از مضراب
- (۸) نسخه م ب - سخت
- (۹) نسخه م ب - بجنبشی که همی باز پس گرفت سکون نسخه ۵ - بجنبشی که همی بر گرفت بار سکون
- (۱۰) نسخه م ب - بر رفتی که همی باز پس گرفت ایاب نسخه ۵ - بر رفتی که همی باز پس گذشته ایاب
- (۱۱) نسخه م ب - اجتر از

بجذب قدرش عیوق با هزار نشیب
 ز امن او نکشد شور و قته رنج سپهر^(۱)
 قضا بحلم وی اندر سرشته خاک درنگ
 بیندود بستاند بقوت عدلش
 مقدم است بنطق و مسلم است بعلم
 کسی که کوفته خشک سال حادثه کشت
 تراز گردش ایام نیز اگر گله ایست^(۵)
 پیوی گرمتر و راه خدمتش بر گیر
 ز قلب^(۷) در گه او ساز شستگانی عمر
 همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی
 مباد خالی و فارغ دو چیز او زدو چیز
 مسیر امرش چو نانکه ماه راست مسیر

(مضارع)

بجای رایش خورشید در هزار حجاب
 زسهم او نچشد پیل و پشه راحت خواب
 قدر بچود^(۲) وی اندر دمیده باد شتاب
 صواب دست خطا و خطا بدست^(۳) صواب
 چو بر جواب سؤال و چو بر سؤال جواب
 رسد بیخست^(۴) همایون او بفتح الباب
 برود نیل رسیدی مخور غرور سراب
 بتاز تیزتر و گرد مو کبش دریاب^(۶)
 که قلب کعبه کند شستگانی محراب
 همیشه تا بچهد باد و خاک^(۸) گیرد تاب
 نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب
 حساب عمرش چندانکه ز بحر است حساب^(۹)

ای تیغ تو کشیده تراز تیغ آفتاب
 باهمت توو هم نداند برید راه
 حکم ترا مطیع بود روز و شب فلک
 از اوج حق یقین تو تا بنده چون سهیل
 کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم^(۱۱)
 ای نجم دین و از تو بگفر اندر اضطراب
 باهیت تو دهر نیارد چشید خواب
 رای ترا نماز برد سال و مه صواب
 بر دیو شرک تیر تو بارنده^(۱۰) چون شهاب
 مهر تو در بیابان وادی^(۱۲) کند سراب

- (۱) نسخه ۵ - ز امن او نکشد شر و فتنه رنج سپهر
- (۲) نسخه م ب - جود
- (۳) نسخه م ب - نشست
- (۴) نسخه م ب - زبخت
- (۵) نسخه م ب - ز دور گردش ایام اگر ترا گله ایست
- (۶) نسخه م ب - برای کحل بصر گرد مو کبش دریاب
- (۷) ز گرد
- (۸) نسخه ۲ و ۳ و م ب - آب
- (۹) نسخه م ب - چندانکه مهر راست حساب
- (۱۰) نسخه م ب - تازنده
- (۱۱) نسخه م ب - طرب
- (۱۲) نسخه م ب - دریا

پیش درنگ حلم تو عاجز بود درنگ
 نهد کمال قدر ترا آفتاب حد
 آنجا که از هزار حرب و نوب خضم
 این را سلب در آب ندامت بود غریق
 که دست دیر دیر جدا ماند^(۳) از عنان
 که تیغ کوه حمله پذیرد ز تیغ تو
 تیر از گشاد شست تو گر بر خورد بتیر
 گوئی که از کمان تو گلی شود جدا
 هم خواب صلح تو نشناسد همی سپهر
 جز بر^(۹) سنان رمح تو از تف خشم تو
 ای در عجم سپیدو ای در عرب امیر
 عون خدا و سعی تو امسال و پار کرد
 پاک است شغل خیر تو از روی و از ریا
 تا بر زمین نبات بود مایه حیات
 از بخت هر چه جوئی نام بزرگ^(۱۲) جوی
 چون آسمان بتدی با^(۱۳) دشمنان بگرد

گاه شتاب جود^(۱) تو واله بود شتاب
 نهد سؤال گر ز ترا یستون جواب
 برخیزد از میانه شخص و اجل حجاب
 و انرا جگر بر آتش حسرت بود^(۲) کباب
 که پای زود زود برون آید^(۴) از رکاب
 زخم آری و بزخم گشائی در او شعاب^(۵)
 ناقص کند دیری و ابتر کند حساب^(۶)
 هر گه که تیروار نهی روی بر صواب^(۷)
 هم راه^(۸) جنک تو پذیرد همی ایاب
 نشنیده هیچکس که بخون تشنه گشت^(۱۰) آب
 ای هر دو جنس را^(۱۱) بهنر مالک الرقاب
 بی عون و سعی لشکر بتخانه ها خراب
 دور است کار غزوتو از لهو و از شراب
 تا بر سپهر شیر بود بسرج آفتاب
 وز دهر هر چه یابی عمر عزیز یاب
 چون مشتری بخوبی بر^(۱۲) دوستان بتاب

- (۱) جور ؟
- (۲) نسخه م ب - شود
- (۳) نسخه ۱ - برون آید نسخه ۲
- (۴) نسخه ۱ - جدا ماند نسخه ۲ - فرو ماند
- (۵) نسخه م ب - زخم آری و ز زخم گشائی بر او شعاب
- (۶) نسخه م ب - ناقص شود ابتر شود
- (۷) نسخه م ب - بر صواب
- (۸) نسخه م ب - هم راه
- (۹) نسخه م ب - غیر از
- (۱۰) نسخه م ب - گردد
- (۱۱) نسخه م ب - قوم را
- (۱۲) نسخه م ب - بلند
- (۱۳) نسخه م ب - بر
- (۱۴) نسخه م ب - با

(هزج مقبوض مقصور) در نسخه ۲ و ۳ و م ب

با اهل خرد [۱] جهان بکین است
 آنکو بپر خرد مبین است
 بر هر که نشانی از هنر [۲] هست
 ازاده همیشه خود بر این بود
 هیشین جفا بر آن کند تیز
 از کار فلک عجب توان داشت
 بر داشته مهر از آب حیوان
 سعدش همه زیر دست نحس است
 زان رفت به همعانی جور
 جز سفله و دون نپرورد هیچ
 آنراچو نکین [۳] دهد زرو سیم [۴]
 از ناله و از شکایت من
 زو با که شکایتی توانکرد
 نی نی که پناه من زجورش
 صدری که بقول هر خردمند
 از جنبش کلک لاغر او
 با دست چوکان اوقرین شد
 الحق سبب یسار ملک است
 انصاف بدان یمین و آن کلک
 ذکر هنرو فضایل او

مرد هنری از آن غمین است
 زین ازرق بی خرد کهمین است
 با محنت و رنج همشین است
 تا کینه کند برین است
 کو در خردو هنر منین است
 با آن همه مهر محض کین است
 میل نظرش پیار کین است
 زهرش همه با شکر عجین است
 کش اسب مراد زیر زین است
 وین خود هنری از او کمین است [۵]
 کش یک دو صفت زهر [۶]
 گوشش همه روز با ظنین است
 کزوی همه بخردی حزین است
 مجموع کرم بهار دین است
 او بست که صدر را ستین است
 ملک است که پهلوش سمین است
 زان کان جواهر ثمین است [۷]
 میمون قلمش که در یمین است
 مر دولت و ملک را یمین است
 تسبیح کرام کاتبین است

(۱) نسخه م ب - هنر

(۲) خرد

(۳) نسخه م ب - این خود هنری از آن کمین است

(۴) نسخه ۲ و ۳ - نکین

(۵) نسخه م ب - آنرا چونگین دهد زرو سیم

(۶) نسخه ۳ - نکین است - کش یکد و صفت زهر تک این است

(۷) نسخه ۳ - (س م)

مسموع سریر ملک و دانش
 هم ملک برای او مصون است [۱]
 یک قطره زکک اوست هر مشک
 از رشک کشاده روئی او
 از خرمن ذهن او عطار د
 عهد کرمش زعهد ها فرد
 بینی اثر قران سعدین
 هر حرف ز کلک او عبو را
 آثار سخاو مکر ماتش
 با همت او سؤال رادست
 سحر از سر خامه آفریند
 ای گوی ر بوده از کریمان
 در درد ریا مقیم از آن شد
 دایم بتاکری و مهرت
 از غایت شوق حضرت تو
 دانی که ولای تو چو گنجی است
 وانکه یادم نیاری آری
 تا ایزد مستعان خلق است
 بادات خدا معین و هست

زان است که حافظ و امین است
 هم حصن هنر بدو حصین است
 کان مایه [۲] آهوان چین است
 در ابروی روزگار چین است
 چون ماه زمهر خوشه چین است
 همچون بفصول فرودین است
 چون کلک و بنانش را قرین است
 مانند داغ بر جبین است
 همچون اثر خرد مبین است
 بی رنج و غمی در آستین است
 سحری که سزای آفرین است
 وین پیش همه کسی یقین است
 کز لفظ و خط تو شرمکین است
 هم خاطر و هم دلم رهین است
 همراه حدیث من امین است
 کاندردلو جان من دقین است
 رسم کرم و وفا چنین است
 وز او همه خلق مستعین است
 وان را چه غم است کو معین است

(هزج مقصور)

در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود

عرب را آسمانی حق گذار است
 ملوک مسعود ابراهیم مسعود
 عجم را آفتابی سایه دار است
 که صاحب خاتم این روزگار است

(۱) نسخه م ب - هم ملک ظفر بدو مصون است

(۲) نسخه م ب - نافه

همایون خسروی که عدل و انصاف
 نظرهای کرمش با طراوت ❀
 براق همتش معراج بیمای ❀
 بر جودش خراج بصره [۲] ناقص
 نه بحر جود او دشوار عبره ❀
 سپهر از وی سپهری عکس مانند
 ز دامش جان شیرین در کشاکش
 همش در عقد ملک انسی و جنی ❀
 چنان بر باس امنش غالب آمد ❀
 چنان تنبیه سهمش کاری افتاد ❀
 همه احکام کلش آفریده ❀
 نوندش کوه و صحرا را سماری
 یکی با معجزو برهان دلدل ❀
 یکی خاک کی که صرصر زو پیاده است [۳]
 از آن مر پشت ماهی را بشیزه ❀
 از آن بر علم بیطاران تطاول ❀
 خدنگش جرم [۴] بی جان است لیکن
 شهاب از جرم سنگش فضله در بست [۵]
 کمان رستم دستان بسختی ❀
 قضارا بازوی چرخش خجیدن [۷]

- (۱) نسخه م ب - بشاخ ملک از او
- (۲) نسخه م ب - مصر
- (۳) نسخه م ب - بیار است
- (۴) نسخه م ب - جسم
- (۵) نسخه م ب - جسمی
- (۶) [م ب] ؟ شهاب ارزانکه فضلش فضله ور نیست از وی که نسخه ۲ - شهاب ارزانکه فضله ور نیست نسخه ۳ - شهاب از ویک فضلش فضله ور نیست
- (۷) نسخه م ب - قضارا باره چرخش کشیدن

بشکل پیل یکدیش (۱) نگه کن
 زمین را هیکلش سد سکندر ❀
 بتن چون گرد کوهی در سلاسل
 نهنگ آب ورزش باد پرور [۳] ❀
 حکال حرب اندر حمله در وی [۵]
 بجنب فتنه کافد خلقت او را [۷]
 یارای راوی از آثار شاهان ❀
 کرا بود است از ایشان کار و باری
 فلک ایوان قصرش دید و میدان [۹]
 چه میدان موج اسب و پسل وردم
 تو گفنی عرصه شطرنج دنیا است
 همیشه تا شعار دین و اسلام ❀
 بملک اندر قراری بار خسرو ❀

(رمل مخبون مقصور)

(در مدح منصور سعید)

جشن فرخنده فروردین است روز بازار گل و سرین است

- (۱) نسخه م ب - یکرنگش
- (۲) نسخه م ب - یکرنگش
- (۳) نسخه ۲ - نهنگ آب دزدش بادپرور نسخه م ب - نهنگ آب وزدش بادپرور
- (۴) نسخه م ب - گر از یشک دارش مسته خوار است
- (۵) نسخه ۲ - ۳ - چکال حرب اندر حملی از وی نسخه م ب - چکاو حرب و اندر حمله از وی
- (۶) نسخه ۲ - بلرزد گر چکال شاهباز است نسخه م ب - بلرزد گر چکاو و گر نهار است
- (۷) نسخه ۲ - ۳ - تحیت فتنه کاندر خلقت او را نسخه م ب - بجنب فتنه کاندر خلقت او نسخه ۵ - بجنب فتنه کاندر خلقت او
- (۸) هم از بینی و از بینی مهار است
- (۹) نسخه م ب - مشحون
- (۱۰) نسخه م ب - ازو

آب چون آتش عود افروز است
 باغ پیراسته کلزار بهشت ❀
 برج نور است مگر شاخ سمن
 گر دبستان ز فروغ لاله ❀
 بیشه از سبزه‌واز جوی و درخت
 آب چین یا قه در حوض از باد
 بط چینی که بیاد است درو
 بچه ماند به عروسی عالم ❀
 شه او زبید منصور سعید (۳)
 ذوقنون شاهی کاندرفن ملک
 در لفظش چو بسد شاخ انگیز
 روش تین دارد قلمش ❀
 خرد آئین کف رادش دید
 چون بها در گهر بیش بها (۷)
 آن دبیری است که در جوزا تیر
 وان سواری است که بر گردون ماه
 نه چنو باشد و مانند او (۸)

باد چون خاک عیب آگین است
 کلبن آراسته حورالعین است
 که کلب را شبه بروین است
 گوئی آشکده بر زین است
 چون زمین دگر از غزنین است (۱)
 همچو پرکار حریر چین است
 چون پیاد است که (با) نعلین است (۲)
 که سبک روح و گران کابین است
 که همین خسرو و آن شیرین است (۴)
 بر شاه عجمش تمکین است (۵)
 مشک خطش چو شکر شیرین است
 گرچه تریاک (۶) دوصد تین است
 مایه رزق جهان گفت این است
 هنر اندر گهرش تضمین است
 بار قومش رقم ترقین است
 پیش او چون زین بر خرزین است
 اوشه و هر که جز او فرزین است

- (۱) نسخه ۱ - چون زمین کلی غزنین است نسخه م ب - چون زمین کله غزنین است نسخه ۶ - چون زمین دگر غزنین است
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بط چینی نه پیاد است درو نسخه ۳ - بر او یا پیاد است که با نعلین است نسخه م ب - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاده است که با نعلین است نسخه ۵ - بط چینی نه پیاده است از او نه پیاده است که با نعلین است نسخه ۶ - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاد است که با نعلین است
 (۳) لباب الالباب ج ۲ - شبه او زبید منصور سعید نسخه ۵ - شه او زبید
 (۴) زانکه او خسرو و این شیرین است نسخه م ب - که هم او خسرو و این شیرین است
 (۵) لباب - بر شاه عجم اش تمکین است
 (۶) تریاق
 (۷) نسخه ۵ - جویها در گهرش بیش بها نسخه ۶ - جویها در گهرش بیش بها است
 (۸) لباب - نه چینی باشد و مانند او م ب - نه چنان باشد مانند او

کبک را دل چو دل شاهین نیست
 هست معراج نه چون خدمت اوست
 چنک در همت او زن که ترا
 جود او کعبه زوار شناس
 تکیه بر بالش اقبالش دار
 آفرین باد بر آن شخص کز او
 با بقا ساخته باداش نفس ❀

اگرش بر چو بر شاهین است
 هست بهرام نه چون چوین است
 همتش رهبر علین است ❀
 کعبه کش در بی زرفین است
 که ز تابدش دار آفرین است
 حاسد او ز در تفرین است
 تا دعا ساخته با آمین است ❀

(مجتث مقصور)

دلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است
 میان چرخ و میان ملاعیش گه لب
 ز عقدهاش باسلام در گشایش هاست
 دراز هست چو امید و تن درست چو عمر
 دلی که حمله پذیرفت از او بفکرت وهم
 چنان بلرزد جسم از نهب او (۴) که خرد
 نه هر که شکلش بسود مشکش بنمود
 بچنک شیر عرب نجم دین و صدر جهان (۵)
 جلیل بار خدائی که در جلالت او
 موفقی که ز جودش ستاره در خجالت

از اوست هر چه بشرک اندر از بدی (۱) شعب است
 جهان و ملک جهان (۲)
 چنین گشایش در عقد نادر و عجب است (۳)
 ولیک کوتاهی عمر خصم را سبب است
 گرش بینی گوئی که خوشه غن است
 گمان برد که در او روح لرزه دار تب است
 که در حقایق علمش دقایق ادب است
 چو شاخ معجزه هم از دهاو هم خشب است
 سپهر و کیتی بیش از قیاس روز و شب است
 مظفری که ز تیغش زمانه در هر پ است

- (۱) نسخه او ۶ - از بدی نسخه ۲ و ۵ از هدی
 (۲) نسخه او ۵ - بر دو ماند یک ندبست نسخه ۲ - بر دو ماند و یک ندبست
 نسخه ۳ - هر دو وانگه بدنست ؟ نسخه م ب - هر دو دادیک بدنست ؟ نسخه ۶ - هر دو داو یک ندبست
 (۳) نسخه م ب - از او عجب است
 (۴) نسخه م ب - جان از مهابتش
 (۵) (نسخه ۳) نسخه ۱ - نجم دین عصاگر چنک ؟ نسخه ۲ - نجم دین و خیک دارد ؟ نسخه م ب - نجم دین عصا که چنک ؟ نسخه ۵ - ندارد نسخه ۶ - نجم دین و خنک خراو ؟ !

زفر دولت او و شکوه حشمت او *
 بسازگاری طبعش مفید چون صحبت (۱)
 موافق آمد بارای طبع کنیت او (۲)
 دران زمان که جهانی پر آتشین (۳)
 نه عدل را نظر است و نه عقل را بصر است
 بزخم يك دو کند شخص شیر شمشیرش
 قضا مشقت پیری (۶) نهاد گرزش را
 ایا عدیم نظیری کجا (۸) وجود و عدم
 توئی که از توو از روزگار همت تو (۹)
 حطب که گرمی تیغ تو دیدو تیزی آن (۱۱)
 غذای سهم تو خون عدوست پنداری
 همیشه تافلک است و همیشه (۱۲) تاملک است
 نشاط بارو طرب جفت طبع و رای و دات

هوا گشاده دل و روزگار بسته لب است
 بکار سازی رایش مصیب چون زهب است
 که حلم او که قدرت قوی تر از غضب است
 دران میان که سپاهی دراهنین سلب است (۴)
 نه فضل را هنراست و نه حرص را طالب است (۵)
 از آنکه تن را تاثیر کمترش حدب است (۷)
 زچون تونسل یکی بیوه و دگر عزب است
 جهان بر احوت و عالی تن تو (۱۰) در تعب است
 چه گفت گفت که آتش بجای این حطب است (۱۳)
 و گر نه چون (۱۳) رگش از خون تهی تراز عصب است
 همیشه (۱۵) تا حسب است و همیشه تانسب است
 که شرق و غرب ز تو بانشاط و با طرب است

- (۱) نسخه م ب - صحت
- (۲) نسخه م ب - موافق آمده با زخم طبع کینه او
- (۳) نسخه ۱ - در آتشین غصه است نسخه ۲ پر آتشین عقد است نسخه ۳ - پر آتشین است (۱) نسخه م ب - در آتشین عیبه
- (۴) نسخه ۵ - دران زمان که جهانی در آتشین غلبه است نسخه ۶ - دران زمان که جهانی پر آتشین عقب است
- (۵) نسخه ۱ - اگر چه راستش راست و زدن ذنب است نسخه ۲ - که راستش راست با ذنب است نسخه ۳ - اگر زدانش راست و زدن ذنب است نسخه م ب - اگر چه رایش راست در ذنب است نسخه ۵ - اگر زایش را بس است و از ذنب زنبست
- (۶) نسخه م ب - تندى
- (۷) نسخه م ب - جذب
- (۸) نسخه م ب - که در
- (۹) نسخه م ب - توئی که از اثر روزگار همت تو
- (۱۰) نسخه م ب - بس دشمن تو
- (۱۱) م ب - تندى
- (۱۲) م ب - گر آتش بنزد این حطب است
- (۱۳) اگر چه خود
- (۱۴) م ب - هماره
- (۱۵) م ب - هماره

[خفیف]

روزگار عصیر انگور است *
 خیز تا سوی باغ بشناییم *
 سبب سیمین سلب چو گوی بلور
 خوش ترش زرد چهره آبی را *
 شاخ امرود گوئی و امرود *
 نارسیده ترنج بارودش (۲) *
 نار از او نار دانه گشته (۴) جدا
 تاج نرگس بفرق نرگس بر *
 صاحب عالم آنکه عالم فضل *
 نیست از عقل و علم او بیرون *
 کار دنیا و شغل عقبی پاک *
 چرخ با اوج قدر او باطل (۵)
 نظم لفظش (۶) چو گوهر منظوم
 نقشبند طراز مهرش را *
 گرد باد سراب کینش را *
 آن سهیل است برق هیبت او *
 وان شهاب است رأی ناقب او
 مر کب فرخ همایونش *
 آهین برج و آتشین سور است

خم ازومست و چنک (۱) مخمور است
 کز می و میوه اندرا و سور است
 یا چو نو خواسته بر خور است
 طبع مرطوب و رنگ محرور است
 دسته و گرد نای اظنور است *
 چون فقح کوزه و چوسنگور است
 چون عزب خانهای زنبور است
 جام زرین خواجه منصور است
 تا زاملاک اوست معمور است *
 هر چه بر سطر (۲) لوح مسطور است
 بر هوا و رضاش مقصور است *
 بحر با موج کف او زور است
 نثر خطش (۷) چو در منشور است
 صد هزار آفتاب مزدور است
 تا فلک باژ گونه در دور است *
 که تجلیش سکنه طور است
 که از او دیو فتنه (۸) مقهور است
 آهین برج و آتشین سور است

- (۱) در بعضی نسخ بجای چنک خیک و در برخی هم جام دیده شد
- (۲) نسخه م ب و فرهنگ جهانگیری - بارورش نسخه ۶ - بارودش
- (۳) نسخه ۲ و ۳ ج و م . ف - کرده
- (۴) نسخه م ب - هر چه در ستر
- (۵) م ب - نازل
- (۶) نسخه م ب - نظم و لفظش
- (۷) نسخه م ب - نثر و خطش
- (۸) نسخه م ب - ملک

بود چون آفتاب تیر ولیک *
 سایه در نور اگر ندیدستی *
 درتک ایدون جهد که بار بزان
 شکل او بی شکل بر چیزی [۲]
 قالب نصرت است و نیست بدیع
 ایند از عرض خواجه دور کناد
 دل او گنج راز خسرو باد *

❖ مضارع ❖

گر بخت را و جاهت و اقبال راند است (۵)
 بحری که میغ رزق بجودش مطیر گشت
 آزاده که در خور صدر است و بالش است
 هر فضله ز عزمش رخش است باد پای
 با بذل طبع مکرم او آفتاب دون
 کرد سرای مصلح طوف رعایش
 پیش هوای مفسد سد کفایتش *
 شمشیر های ظلم شیاطین روزگار
 گرد در کمین حادنه شیری است منزوی است
 از خدمت محمد بهروز احمد است
 صدری که سطح ملک برایش معمد است
 فرزانه که لایق گاه است و مسند است (۶)
 هر وصلة (۷) ز حزمش درعی مزرده است
 با ذکر سیر مسرع او ماه مقعد است
 چون گرد جوف کوه بنای مشید است
 چون پیش چشم افعی میل زمرد است
 يك ز بیم ذره عدلش معمد است
 و در فرات فتنه نهنگی است ملحد است

- (۱) نسخه ۵ - - بود چون آفتاب تیر ولیک تیر چون آفتاب با حور است
- نسخه ۶ - - نور چون آفتاب تیر ولیک تیر چون آفتاب با حور است
- (۲) نسخه ۱ - شکل او بی شکل بر چندین نسخه ۵ - شکل او بی شکل
- نسخه ۶ - شکل او بی شکل هر چیزی است
- [۳] نیک مشکل بود
- (۴) نسخه ۵ و ۶ - که بر و داغ خواجه منصور است
- (۵) فرهنگ جهانگیری ندبا اول مفتوح بمعنی رشد و افزونی و نمو باشد
ابو الفرج رونی گفته -
- (۶) این شعر در نسخه م ب بوده است
- (۷) نسخه ۲ و م ب - فضله نسخه ۳ - وصله لباب - بذله م - ف ذره

نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
 عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی
 گیتی ز شبه زادن او قالب عقیم *
 تا در مشیت است وجود همال او
 دریا گذار مر کب او را گه گذر
 ایدون چو باد نرم گر ازان رود بر آب
 ایدون عمود و سندان سونش کند بنغل
 و یحک چه معجز آمد کلکش که سلك او [۴]
 از حرفهای ابجد عقدهش [۴] برآستی
 با نیکخواه دولت و با بد سكال ملك
 آسوده دار دهر است آسوده کار نیست (۴)
 تا بر سپهر اعظم نقاش لوح را *
 پاینده باد صاحب در ظل نعمتی *

❖ هزج مكفوف مقصور ❖

ای بار خدایا (۷) که جهان چون تو ندیداست
 کردار تو در جسم جوانمردی جان است
 نام تو رسید است بجائی که رسید است
 دیدار تو در چشم خردمندی دید است

(۱) نسخه ۱ - دریا سراب و فرقد و مهتاب فرقد است نسخه ۲ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است
 نسخه ۳ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است نسخه م ب - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است
 نسخه ۵ - دریا سراب و فد فده مهتاب فرقد است نسخه ۶ - دریا سراب فرقد مهتاب و فرقد است
 دریا سراب فد فده مهتاب مرقد است ؟

- (۲) نسخه م ب - نوک او
- [۳] نسخه م ب عتفش
- [۴] نسخه ۵ - آسوده دارد هر است آسوده کار نیز آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه ۶ - آسوده دارد هر است آسوده کار نیست آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه م ب - آسوده دار آسوده وار
- [۵] نسخه ۱ مقلد است و صحیح بنظر می آید نسخه م ب - مقلد
- (۶) نسخه م ب - کرد امنش مظهر بعرض مقلد است
- [۷] نسخه م ب ای بار خدائی که

باوهم تو اسرار فلک روی گشاد است
بحریست دلت کورا صدابر غلام است
بخرید عطای تو خریدار عطا را
قدر تو هوای تو همی دارد در سر
خضم تو رضای تو همی جوید در خاک
داند افاضل که بفضل تو بزرگی
در پیش دوات و قلمت عرص و رسالت^(۱)
بی تیشه عقل تو خرد نیم تراش است
سطری ز تو جز آیت رحمت نوشته است^(۲)
آنجا که توئی دهر ز هیبت تهد پی^(۳)
این بنده چه کرد است که بی زلت و بی جرم
کم داهی مانداست که آنرا نه بسود است
فالی است تنش بی دل و آن نال گسسته است^(۴)
درویش ندیدند^(۵) که محسود بود هیچ
گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست

باعدل تو اسباب بلا دست کشید است
ابری است گفت گزوی صد بحر چکید است
جزوی که شنیدی که خریدار خرید است
زان است که چون کیوان بر اوج رسید است
زان است که چون آب در او جای گزید است
تا گوش بزرگی شنواید نشید است
این دست بلر^(۶) کرده و آن پشت خمید است
بی جرعه طبع تو ادب نیم گزید است
تاری ز تو جز دولت باقی نه تید است
و آنرا که توئی چرخ بیاطل نخلید است^(۷)
از بیم فتنه حادثه چون مرغ رمید است^(۸)
کم زاویه مانداست که دروی نخرید است
ناری است دلش بی تن و آن نار کفید است^(۹)
محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
پس بنده بهم کیت تو نا گروید است

[۱] در پیش دوات و قلمت عرض و رسالت ؟ نسخه ۱ - در پیش دوات و قلمت
عرض رسالت نسخه ۲ - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت نسخه ۳ - در پیش
دوات قلمت عرض رسالت نسخه م ب - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت
[۲] م ب - بکش داده فرهنگ جهانگیری لر بغل باشد ابو الفرج رونی
گفته در پیش الخ

(۳) م ب - جز همت عالی نبشسته است

[۴] م ب - پای

[۵] م ب - بخرید است

[۶] م ب - پرید است

[۷] م ب - تاریست تنش بی دل و آن نار گسسته است

[۸] نسخه ۱ - تاریست دلش بی تن و آن نار کشیده است

[۹] نسخه م ب - درویش نبود است

تا حکم غم و شادی بر لوح نوشته است
از دولت تو دست حسد کوتاه خواهم

✽ هزج مکفوف مقصور ✽

ای نام تو بخشیده بخشنده ارواح ✽
بر نامه دیوان هنر فضل تو عنوان
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم
چون قطب فلک عرض ترا راحت ساکن
اقبال تو خواهند بر اشباح طبایع^(۱)
قصاب نیارد که بفتاح دهد رنگ
در جاه عریض تو مساحت تهد پی
توفیق بیچک آرد جهد تو بتوفیق
ناخواسته از گنج عروس تو چوشاهان
تا آینه نجح تو بازار گرفته است
گر نطق تو انگیزد مرموز نیارد ✽
ور خشم تو افروزد مصباح تقابد ✽
یارب چه درخشی است جهان زیر تو یارب
هیبت ز آسیب درخشش که ز آسیب
گرداب کند حلقه ناورد خوی او

تا باد بدو نیک بر آفاق وزید است
بادولت تو خود که چخیدا که چخیدا است^(۲)

آیات رسالت را انقاس^(۳) تو الواح
در کشتی دریای سخارای تو ملاح
احسان تو بر قفل در روزی مفتاح
چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح
گر نه نکنند^(۴) ایشان اقبال بر اشباح
تا خلق تو اندر ندمد بوی بفتاح^(۵)
هر چند که با وهم مسیح آمد مساح
ملواح بدام آرد صیاد بملواح ✽
با خواسته خیزند همی زایر و مداح
آزار ندید است^(۶) بدو صیقل انجاح
مرموزتر از سحر تو بر معجزه ایضاح^(۷)
بروانه مصباح بهنگامه مصباح ✽
آن ابلق جوشنده کوشنده کداح
آسان فکند پیل چو شطرنجی طراح
پس بر لب گرداب نهد گام چو ملاح

(۱) - در مدح ابوالقاسم خاص (رجوع کن بیت ۱۷) ابوالقاسم خاص از ارکان
دولت سلطان ابراهیم چهار مقاله ص ۱۴۶ ولی از بیت نهم چنان بر می آید که گویا
ممدوح این چکامه جاه وزارت داشته انگاه باید گمان برد که این قصیده در ستایش شمس
الکفایه ابوالقاسم احمد حسن میمنندی گفته شده باشد والله اعلم

(۲) نسخه ۲ - زانقاس لباب و م . ف - زانقاس

(۳) نسخه ۵ - خوانند نسخه ۶ - خواهند بر اشباح و طبایع

(۴) نسخه ۲ - کوتاه نکنند ؟ نسخه ۵ - گرنی نکنند نسخه ۶ - گرنه بکنند

(۵) ظاهراً در مصرع اول و ثانی فتاح نیست و فتاح است ع

(۶) نسخه ۲ و م ب - زنگار ندید است نسخه ۳ و لباب - آزار ندید است

(۷) نسخه ۳ - مرموز ترا سحری بر موجز ایضاح ؟

گوئی بدنش نیست بدن در خط آورد
 آنی که رسید است به تایید الهی
 از فضل تو گر بنده امان یابد نشگفت
 تا روی بکفار نهد رایت اسلام
 اندر عمل خیر تنی بادت کوشان
 دست تو وطبع تو مه وسال و شب و روز

❁ خفیف ❁

(در مدح ابوسعید بابو)

صدر بابوئیان سزا باشد (۱)
 آنکه آزاده را پس از ایزد
 وانکه بگذشته از پرستش حق
 کنیت شهریار و نام رسول (۲)
 این چنین عرض را شگفت مدار
 آفتابی است رای او که از او
 کشت زاری است فضل او که در او
 بحر با کف او شمر شمرند
 طبعش از فضل ها بهار نهد
 گرد کز نعل مر کبش خیزد
 نور کز قلب صافیش تابد
 جاه جوئی که جاه او طلبد

کاندرا او عقل را (۳) باشد
 بندگی کردنش هوا باشد (۴)
 جز پرستیدنش خطا باشد
 عرض او را همی عطا باشد
 گر معلا و مصطفا باشد (۵)
 فلک ملک را ضیا باشد ❁
 کشته علم را نما باشد ❁
 کوه باحلم او هیا باشد ❁
 مدحش از پرده ها نوا باشد
 مایه کحل و توتیا باشد
 صبح ارواح انبیا باشد ❁
 سال و مه در غم و غنا باشد

(۱) صدر بابو بیان سزا باشد کاندرا او عقل را باشد نسخه ۱ - با تو بیان
 نسخه ۲ - بابو بیان ؟ نسخه ۳ - با تونیان ؟ نسخه م ب - با بوئیان ؟
 (۲) نسخه ۱ - بنا نسخه ۲ و م ب ثنا نسخه ۳ - فنا نسخه ۵ و ۶ بنا
 (۳) نسخه ۳ و ۵ - هوا نسخه ۲ و م ب و ۶ سزا
 (۴) کنیت شهریار یعنی ابوسعید که کنیت سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بن
 مسعود بود پس معلوم است که ابو سعید بابو یکی از بزرگان سلطان نام برده بودند
 (۵) نسخه ۲ و م ب - که معلا نسخه ۵ - کز معلا مصطفی باشد

هر عصائی نه ازدها گردد
 ریک سهمش فرو خورد قلزم
 باد امرش بگردش آردطور
 چون بتدبیر آسمان و زمین
 عزم و حزمش بجنبش و بسکون
 طمع خلق مقتدی است براو
 مهراو دردل هواست که روح
 زایرش را بشکر اقباش
 راجعش رازیوبه (۱) رویش ❁
 کی بود کی که رای بعد مرا
 (خویشتن را چو پیش او دیدم) (۲)
 تا جدا مانده ام ز مجلس او
 بخداوند خویش باز رسم
 تازیم وام فضل او توزم (۳)
 در وجودش حیات خضر و مسیح
 گویم آن نعمتش دهی یارب
 هر گیاهی نه کیمیا باشد ❁
 اگر از قلزمش عدا باشد
 اگر از طورش آسیا باشد
 را ز تقدیر با فنا باشد ❁
 آسمان و زمین نما باشد ❁
 کعبه جود مقتدا باشد ❁
 صورت نفس آن هوا باشد
 همه اقبال بر دعا باشد ❁
 روی بر مهره قفا باشد ❁
 منزل قرب او دوا باشد ❁
 هر چه پیش آیدم روا باشد
 صحت از من همی جدا باشد
 گر خداوند را رضا باشد
 بدعائی که بی ریا باشد ❁
 عضوی از جمله عضوها باشد
 که کمین جزو آن بقا باشد

(مضارع)

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم

باز آمد آنکه ملک بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

(۱) نسخه ۱ - نویه (! ؟) نسخه ۲ - پویه نسخه ۳ - پور (! !) نسخه
 م ب - پویه نسخه ۵ - تویه (؟) نسخه ۶ - لومه (! ؟)
 (۲) نسخه ۱ - تا روا داشتم که بی توزیم نسخه م ب ایضا و درست بنظر
 آید در نسخه ۵ و ۶ - خویشتن را چو پیش او دیدم
 (۳) نسخه ۱ - تازیم وام فضل او توزم نسخه ۲ و ۳ - تازیم وام براو توزم
 نسخه م ب - بزیم تا که بر در توزیم نسخه ۵ و ۶ - تازیم وام فضل او توزم ابو سعید
 بابو هم از محمد و حین مسعود سعد سلمان بوده نگاه کن بقصیده لاله رو باند سرشگم
 تازه در هر مرحله

بر پای ظلم هیبت او پای بند گشت
 بیدار بودفته کنون مست خواب گشت (۲)
 باطل همی نمود سواری پیاده ماند
 زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه
 یاران رحمت است ملک بر غبار شرك
 آن شد که هر که خواست همی کرده چه خواست
 نه ماه بی فسار همی تاخت روزگار (۳)
 شاهی که لفظ سیف بگاہ (۴) خطاب او
 او را سزد که سجده برد قرص آفتاب
 کس را نبود ملک و جمال از ملوک یار
 نقاش و هم صورت او بر هوا نگاشت
 اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم
 چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید
 ای کرده اختیار ز گیتی ترا خدای
 بگذشت باد سهم تو بر دل عدوت را
 بنمود برق هیبت تو خاصیت بسنگ
 یک قطره نوش مهر تو چون بر جهان رسید
 یک ذره زهر کین تو گردون بمورداد
 تا شیر مرغزار بود پایدار باش
 آن رایت شهی بتو بر پایدار باد
 احکام ملک و شرع بتو استوار باد

در دست عدل دولت او استوار شد (۱)
 سر مست بود دهر کنون هوشیار شد
 آری پیاده ماند چون حق سوار شد
 دارالقرار بودی دارالقرار شد
 کایدون هوای ملک بدو بی غبار شد
 انصاف را بطبع جهان جان سپار شد (۲)
 تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد
 صمصام آبدار شد و ذوالفقار شد
 کش حفظ بر زمین و زمان سایه دار شد
 او را جمال یوسف با ملک یار شد
 از لطف صورتش بهوا بر نکار شد
 بی خارین شکفته کل کامکار شد
 یک بهره گل بماند و دگر بهره خار شد
 کینی بطوع بنده این اختیار شد
 نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
 بشکافت سنک و جوهر او پر شرار شد
 آن قطره اصل شهد و می خوشگوار شد
 زان مور زور یافت بتدریج و مار شد
 شیری تو وزمانه ترا مرغزار شد
 کز غصه بر عدوی تو چون پای دار شد
 چونانکه زابتدا برسول استوار شد

(۱) نسخه ۱ و م ب - استوار نسخه ۲ و ۳ - دستیار

(۲) نسخه ۱ و ۳ مست شد ز خواب نسخه ۲ - مست شد خراب نسخه م ب و ج -

مست خواب گشت نسخه ۵ - ... کنون مست شد ز خواب

(۳) نسخه م ب - کانصاف را بطبع جهان خواستار شد و همچنین در نسخه ۵

(۴) نسخه ۱ و ۳ - آسمان

(۵) نسخه ۱ - نگار نسخه ۲ و ۳ بجای نسخه م ب و ۵ - بگاہ مصراع اول

این بیت اشاره ایست بقلب ممدوح یعنی سیف الدوله محمود بن ابراهیم

✽ مضارع ✽

(در مدح علاء الدوله ابوسعید مسعود ابراهیم غزنوی)

شاهها ترا بشاهی گیتی مرید باد
 بر تخته گه بیع و شری اختران کنند
 زور آزمای ساعد ملک ترا بروز
 چون همت رفیع تو از نور بر گذشت
 بر منبر خطابت عدل تو خلق را
 بر حالها و قوفت ز الهام ایزدی
 بیخار شاخ عیش لذیذت گرفته بار
 یابنده دولت توو بیدار بخت تو
 بوسعد کنیت توو مسعود نام تو
 هر ساله غزوتو که فتوح است حمل او
 خون در تن گداخته شرك و اهل شرك
 کفران کافران لعین را بسند و هند
 طغیان طاغیان مهین را بشرق و غرب
 بیحول نفس و قوت شمشیر تو نشد (۱)

ایام نیکخواه تو ایام عید باد
 اقبال بدسکال تو درمن یزید باد
 از نور ساق عرش خطاب جدید باد
 پروین قلاده وارث مطوع جید باد
 در امر ونهی خطبه و عدو و عید باد
 بر رفیع و دور مشرف و صاحب برید باد (۲)
 وز یخ گشت عمر حسودت حصید باد
 میزان عصرهای عشق و جدید باد
 عنوان قصرهای منیع و مشید باد
 چون سیر کرد خالد و جیش ولید باد (۳)
 از بیم تو فسرده چو خون قدید باد
 تیغ مخالف است خلافت معید باد
 رایت معالج است علاجت مفید باد
 باطل زحق طرید که عیشت طرید باد (۴)

(۱) کذا فی النسخة الاولیه نسخه ۲ - بروقع و دور مشرب صاحب برید باد
 نسخه ۳ - بردفع دور مشتری و صاحب برید باد نسخه م ب - بردفع جور مشرف
 صاحب برید باد

(۲) نسخه م ب - چون شیرجس خالد و حبس ولید باد نسخه ۵ - چون سیر کرد
 خالد جیش ولید باد نسخه ۶ - چون سرجنس خالد بن ولید باد خالد صاحب جیش ابوبکر
 ولید - ولید بن عقبی

(۳) نسخه ۱ - بی حول نفس و قوت شمشیر تو نشد نسخه ۲ - بی حول نفس و قوت
 شمشیر تو نشد [۴] نسخه ۳ - بی حول نقش قوت شمشیر تو نشد نسخه م ب - بیحول نفس و قوت
 شمشیر تو نشد نسخه ۵ - بی حول نفس و قوت شمشیر تو نشد باطل زحق طریده که
 نعتش طرید باد

بی عون عقل و نصرت تا یید تو نگشت^(۱)
 آنکت نه مدح گوید در لافکاه هجو
 وانکت نه شاد خواهد در کربلای غم
 تاجشم بدمؤثر محسود عالم است
 جای مخالف توو جای مؤالفت
 در خدمت تو چرخ با خلاص بوالحسن^(۵)
 چون قرص مهر عرصه ملکوت عریض گشت
 چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد

❦ رمل مقصور ❦

آفرین بر شاه و جشن شاه باد
 دست بذل از گنج او کوتاه نی
 رای گردون قدر او را تاج بخش
 آفتابش خاکروب و پیل گوش
 ظل عدلش بر سر خلق خدای
 سیر غزوش در بلاد اهل شرک
 گر ستاره بر براق همتش ❦
 ور زمانه بی سلاح نصرتش ❦
 در فضای شرق و غرب از حزم او
 نیک و بد را زو بگناه خیر و شر
 جشن ملک آرای او هر ماه باد
 دست عزل از جشن او کوتاه باد
 اوج کیوان صدر او را گاه باد
 و اسمانش گنبد و خرگاه باد
 پایدار ای دون چو ظل جاه باد
 رهگذار ای دون چو سیر ماه باد
 اوج خواهد اوج او را گاه باد
 جنگ جوید شیر او رو باه باد
 سال و مه منهی و کار آگاه باد
 نوبت پاداش و باد افراه باد

(۱) نسخه ۱ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۲ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۳ - بی عون نصرت توو تأیید تو شک نسخه م ب - بی عون عقل و نصرت تا یید تو نگشت
 (۲) نسخه ۱ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۲ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۳ - مثل نسخه یک است نسخه م ب - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد همچنین نسخه ۵
 (۳) نسخه ۲ و نسخه م ب - فرقه نسخه ۱ - مرزیه ز (۱۴) نسخه ۳ - هر تیره را نسخه ۵ - هر قریه
 (۴) نسخه ۶ - هر تیره را نشانه چو شخص ترید باد
 (۵) نسخه ۲ - با خلاص تو حسن

مشتری با عرض او همنام گشت
 در جهان فتح او ایام غضر ❦
 روز حرب از پیش او خرچنگ وار
 دم زده کز دم^(۱) ندیدی زان عمل
 چون خم ایوان کسری در حضر
 چون نایب العیش صغری در سفر
 آنکه از فرمان او گردن کشد
 و اخرش ماتمده راه کهمکشان
 تابود بانفس نالان ناله جفت ❦
 رزم غزو و بزم جشن فرخش^(۲)
 آفرین بر خسرو و بر غزو او^(۳)
 عرض او با مشتری همجابه باد
 در جهای مدح در افواه باد
 پس خزیدن عادت بد خواه باد
 ازدها در حرب او جولاه باد
 بر خم قصرش خم در گاه باد
 آخر خیاش صد و پنجاه باد
 سکنه زو پرویل و واویلاه باد
 بی ستور و بی جوو بی گاه باد
 حاسدش را ناله وا غوثاه باد
 گه سکالش کرده گه ناگاه باد
 آفرین بر شاه و جشن شاه باد

(هزج مکفوف مقصور)

در مدح خواجه علی بن حسن

میزان فلک قسم شب و روز جدا کرد^(۱)
 بر سخت بانصاف همین را و همان را
 نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان
 خود حال بدینگونه^(۵) کجا ماند فردا
 در ساعت او شرع^(۶) کند شش مهو شاید
 از روز نوا بستند شب را بنوا کرد
 چون هر دو بتقویم رسیدند رها کرد
 احکام قضا راند و ازین حکم قضا کرد
 شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد
 زیرا که جفا بیند هر کس که جفا کرد

(۱) نسخه ۲ - بدیدی
 (۲) نسخه ۱ - روز غزو و بزم و جشن فرخش نسخه ۲ - رزم و غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۳ - روز غزم و بزم جشن فرخش نسخه م ب - رزم و غزم و بزم و بزم جشن فرخش نسخه ۵ - روز غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۶ - روز غزو و بزم و جشن فرخش
 (۳) نسخه او نسخه م ب - عزاو
 (۴) نسخه ۲ قسم شب از روز جدا کرد نسخه م ب - قسم شب و روز دو تا کرد ج - قسم شب از روز جدا کرد
 (۵) نسخه ۲ - خود حال بر این جمله نسخه ۳ - خود حال بدین جمله ج - خود حال برین حال نسخه ۵ - خود حال برین جمله
 (۶) نسخه م ب سرع (؟)

ای طبع رهو رسم شبو روز چه دانی
 بر خواجه علی بن (۱) مدح ثنا گوی
 ان بار خدائی که اهل نهمت عالم
 سدبار بچنگ آمد معلوم جهانش
 از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن
 جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است (۲)
 آری چو سخاوت را اصل از عرب آمد
 آنست که در (۶) دولت او گردش گردون
 وانست که از حشمت او حادثه دهر (۷)
 او دا رو تقیض است (۹) بگردارو بیدار
 از رحمت کردارش با چرخ زمین گشت (۱۰)
 ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم
 از بنده اگر برسد حاسد که خداوند

- (۱) نسخه ۲ - علی ابن عمر نسخه ۳ - علی ابن علی نسخه م ب - علی ابن حسن کذا نسخه ۵ ج - ندارد نسخه ۶ - علی ابن حسن
 (۲) نسخه ۳ - ترا ومدح و ثنا کرد (! ؟) نسخه م ب - پی مدح وثنا کرد نسخه ۶ - برو مدح ثنا کرد
 [۳] نسخه ۲ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است نسخه ۳ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی نسخه م ب - جودش نه حیاتیست طبیعی که حقیقت نسخه ۵ - جودش نه حیالی است طبیعی و حقیقی نسخه ۶ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی
 [۴] نسخه ۳ - عطا نسخه م ب - چرا نسخه ۵ - رها نسخه ۶ - جدا
 [۵] نسخه م ب نسل
 (۶) نسخه ۳ - از
 [۷] نسخه ۲ و ۳ - راده دوران نسخه م ب - حادثه دهر نسخه ۵ و ۶ حادثه دهر
 (۸) نسخه ۲ - سترد نسخه ۳ و نسخه م ب و ۵ و ۶ - سپرد
 (۹) نسخه م ب او را دو لطیفه است (و درست مینماید) نسخه ۵ - او را ده تقیض است نسخه ۶ - او را دو لطیف است
 (۱۰) نسخه ۲ - با چرخ نسخه ۳ - با خرج نسخه م ب تا چرخ نسخه ۵ - با چرخ زمین گشت نسخه ج - با چرخ امین گشت
 (۱۱) نسخه ۲ - باب هوا کرد نسخه ۳ - با آب و هوا کرد نسخه م ب - تا آب هوا کرد نسخه ۵ و ۶ - با آب و هوا کرد

تدبیر جزاین نیست که تقصیر نهد عذر
 گوید (۱) که ندانستم خدمت بسزا کرد
 جاوید بقا بادت با عزو بزرگی ❀
 کاین عزو بزرگی ببقای تو بقا کرد
 بدخواه ترا ظاهر چون روی علا باد (۲)
 تا با تو چرا باطن خود همچو علا کرد (۳)

❀ خفیف ❀

(در مدح علاالدوله مسعود ابراهیم غزنوی)

شاه را روی بخت کلگون باد
 جشن آبان بر او همایون باد
 هر نفس حرص غزوش افزون است
 هر زمان حزم و عزمش (۴) افزون باد
 اختیارش چو نام او مسعود ❀
 افتتاحش بفتح مقرون باد ❀
 روز اسلام نور موکب اوست
 بر شب کفر از او شیخون باد
 شعله آتش جهادش را ❀
 خانه رای هند کانون باد ❀
 وارث او که جفت ضحاک است
 بسته فر این فریدون باد ❀
 گر فلک جز برای (۵) او گردد
 الف استوای او نون باد ❀
 ور جهان جز بکام او باشد ❀
 نوش در کامش آب افیون باد
 گنج کان خازنش نه پیراید [۶]
 خاک خورده چو گنج قارون باد
 زر که نامش بر او رقم نکند
 از دهای زمانه را امرش ❀
 از قبول عیار بیرون باد ❀
 دم عیسی و خط افسون باد ❀
 قلب ادبار و قالب خصمش ❀
 حبس ذوالنون و نقش [۷] ذوالنون باد

- (۱) نسخه ۳ - گویم
 (۲) نسخه م ب - بدخواه ترا ظاهر و باطن چو علا باد نسخه ۵ - بدخواه ترا ظاهر چون روی علا باد نسخه ۶ - بدخواه ترا ظاهر و باطن چه علا باد
 (۳) نسخه م ب و ۵ - تا با تو چه باطن چون روی علا کرد نسخه ۶ - تا با تو چرا روی بیاطن چه علا کرد
 (۴) نسخه ۱ - خیر و عزمش نسخه ۳ - خیر و عمرش نسخه ۵ - خیر و عزمش نسخه ۲ - چتر غرس
 (۵) نسخه ۳ - بنام نسخه ۶ - برای
 (۶) نسخه ۶ - نیاراید
 (۷) نسخه م ب - نفس نسخه ۵ و ۶ - نفس

فته در خواب امن ازورفته است^(۱)
 از درحق جور او دون است^(۲)
 تا بروید همی ز خاک آتون ❀
 گاودو شای عمر بد خواهش ❀
 جشن و ایام عید و عزم سفر
 هر سه بر شهریار میمون باد

❀ خفیف ❀

خسروا بخت پاسبان تو باد
 مشتری نامور بنام تو گشت
 صبر کیوان و تسدی بهرام
 منیر عدل و خطبه انصاف
 شجر دولت موافق را ❀
 جگر تشنه مخالف را ❀
 روش مسرعان سهم الغیب
 لاف پرتابیان شست شهاب
 هرچه در ملک روزگار آید
 هرچه بر عقل مشبه گردد
 لب^(۴) دریا بموج خیز اندر
 جرم مه چون هلال و بدر شود
 گر قضا آسمان بفرساید
 ورفنا بر جهان بیخشاید ❀

(۱) نسخه ۲ و م ب - فتنه بر خواب امن او فتنه است نسخه ۵ - فتنه در خواب امن او فتنه است نسخه ۶ - فتنه بر خواب امن او فتنه است
 (۲) نسخه ۵ - آرز در حق جور او دون است نسخه ۶ - آرز در حق داور دولتست (!؟)

(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۵ و م ف - قاهر روم نسخه ۶ - قاهر دهر قاهر روم یعنی الب ارسلان

(۴) نسخه م ب و ۶ - آب

(۵) نسخه م ب - حاکی رادی حسان تو باد

تا کمر صحبت میان طلبد
 شکر شکر نعمت ایزد ❀
 قسم کام تو و زبان تو باد
 قنح قنوج و صید شاه آورد
 اصل دستان و داستان تو باد

❀ مضارع اخرب مکفوف ❀

در مدح ابو نصر پارسی

با مال جود خواجه بکین باشد
 آسان از او برزق رسد هر کس
 پیش دل غنی و کف رادش
 عطر نسیم خلقش گرد آید ❀
 بر شاخ نظم و تر بر طبعش
 نقش یقین گمانش چنان بیند ❀
 عامر کند خراب زمین رایش
 کاند در حیات خاک خراب او ❀
 بخشش مزاج خاتم جم دارد ❀
 گر زین همش بکشد نفسی
 صعبا سهیل مرکب او صعبا ❀
 که از صدای او به این آمد^(۲)
 هم تک او براق بهشت افتد ❀
 تا با زمان ثبات زمین بینی^(۱)
 بر وی سوار باد ابو نصری ❀
 بر وی بتخت باد سر افزای ❀

(۱) نسخه ۵ - وز جود خواجه مال حزین باشد

(۲) نسخه ۵ - در حق او زتیز طنین باشد

(۳) نسخه ۵ - که با نشاط او بانین آمد ؟

(۴) نسخه ۵ - تا با زمین ثبات زمان بینی

(۵) این شعر در نسخه پنج بود

✽ مضارع ✽

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

تربیب ملک و قاعدۀ حلم و (۱) رسم داد	عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
رایش بمشرق اندر جرمی (۲) منور است	خورشید از او برآید هر روز بامداد
بی حلم او بطبع پیرد چو باد خاك ✽	بی امر او زجای نجبد چو خاك باد
عقل او ستاد اوست ولیکن کفایتش	بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد
زو بختیارت بر فلک برفلک (۳) نبود ✽	زو نامدار تر بجهان در جهان (۴) نژاد
برخواست بخل و خواست که باجود برزند	چون دست او بدید ز پا اندر او قتاد
بنمود خاصیت بهوا کف راد او ✽	ابر از هوا در آمد و باران در ایستاد (۵)
یارب گشاد (۶) دار همه ساله کار او	چو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این عزو این بزرگی و این جاه و این جمال (۷)	تا چرخ پایدار بود پایدار باد ✽

✽ رمل ✽

این مبارک بی بنای محکم گردون نهاد	کرده شاگردیش گردون خوانده او را و ستاد
روز و شب در آفتاب و سایه اقبال و بخت	جای ابراهیم بن مسعود ابراهیم باد ✽
مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست	دیده بان بارگاه خسرو خسرو نژاد
تا جهان را بینخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا	آتش گرم است و آب سرد و خاك خشک و باد
شاه ابراهیم نازان بر فراز آن بنا (۸)	تن درست و دل قوی و طبع راد و روح شاد
او بجاه از جم گذشته کامران بر تخت ملک	بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد

- (۱) نسخه او ۵ و ۶ - علم ج و نسخه ۲ و ۳ و م ب م - دین معجم حلم
- (۲) چرخى ! نسخه او ۵ و ۶ - جرم نسخه ۲ - چرخ
- (۳) نسخه ۶ - فلک
- (۴) ج - بشر
- (۵) نسخه ۵ - بایستاد
- (۶) نسخه ۵ و ۶ - گشاده و درست مینماید
- (۷) کذا در نسخه او ۲ نسخه ۳ و ۵ و ۶ و م ب - جلال ج - محل
- (۸) نسخه ۵ - شاد را خواهم گر از آن بر فراز این بنا

✽ هزج ✽ نسخه م ب و ه

چو صاحب طالع خویش است مسعود	ملك مسعود ابراهیم مسعود (۱) ✽
بمدل و فضل و جود و حشمت و جاه	رسانید است عالم را بمقصود ✽
جهانی داندش دانانه فانی ✽	سپاهی خواندش خوانانه معدود ✽
نه چون ذاتش بود کوشنده هر ذات	نه چون عود او قسد بوینده هر عود
بملك اندر فریدون است و جمشید	بحکم اندر سلیمان است و داود
گذشته در جلالش از فلک قدر	سرشته با وجودش از ازل جود (۲)

✽ رمل مخبون مقصور ✽ نسخه م ب و ه

ساقیا جام دل افروز ییار	قح شه یاد کن و می بگسار (۳)
قح قنوج که شمشیرش کرد	اندرین قح شه آورد شکار
لشکرش گرد بر آورد زخون	هیبتش کوه فرو برد بنهار
شل او بر کف گرک نشست	جوهر گرک فرو ماند ز کار (۴)
جرعه او بلب شیر رسید	بسر شیر در افتاد خمار (۵)

مجتث مقصور

در مدح زریر شیانی ؟ نسخه م ب

زریر رای رزین ای بحق سپسالار	توئی که رخس تهمتن نداشت چون توسوار
توئی که ختك تو بنورد آتشین میدان	توئی که گرز تو بنشانند آهنین دیوار
ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم	ترا زمانه چه گفته است پیکر پیکار
سپرده باره میمون تو فرازو نشیب	گرفته رایت منصور تو بلا دو قفار
برید قصد تو سیری نیابد از پویه	زبان چرب تو فارغ نیابد از گفتار

- (۱) نسخه م ب و ه
- (۲) بیت پسین تنها درم ب دیده شد
- (۳) نسخه م ب و ه
- (۴) کذافی نسخه ۵ م ب - قیل او بر کتف گرک نشست چون سر گرک
فرو ماند ز کار
- (۵) کذافی نسخه ۵ نسخه م ب جرعه او بلب شیر رسید در سر پیر در افتاد خمار

مرار قاص تو با کشت شوره آرد بر
 وسیلت تو مهین حصه ایست از نعمت
 بیان موجز تو روی کشور گوهر
 نبوده کر کس و روباه را پس از رستم
 بهفت خوان تو بر تیغ و تیرو نیزه و گرز
 شمار خوار (۱) تو مرد افکن است در هر ماه
 شکار گاه تو با سر است حج کولان
 قصاب صرصر توران بموسم غزو
 که زیر سایه شمشیر تو خرد خوانندند (۲)
 زهی برید تو مر کتف شرع را بازو
 بکوه و صحرا کویال گرز تو دارد
 درست حزم تو ما ناقسان بقامه گذاشت
 بجنگ با تو نکوشد سناره جنگی
 زدست خشم تو آنرا که عفو دارد خشم (۳)
 همیشه تا بنهب است جستن آهو
 ز جنگ نصرة تو خسته باد خصم دژم (۴)
 فراشته بجهاد تو باره اسلام (۵)
 بهر وطن که رسی با تو سعدا کبر جفت

امید عاق تو با شاخ بید گیرد بار
 فضیلت تو بهین قصه ایست از گفتار
 سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
 براه کوتاه و دشوار چون تو مهماندار
 نهند دیو و ددو دام و ازدها آچار
 چو روز قمره او (۶) در کشد بروز شمار
 چو رخش برده بویژه کنند گاه شکار
 کسوف وار نشانند بر آفتاب قرار
 بسمت غرو مر حادری و دویست هزار (۷)
 خبی خدنگ تو بر دیده شرک را مسمار
 رفیعتر بتاور منیعتر بحصار (۸)
 که نقد ایشان هر گز نداشت بوی عیار
 بقدر با تو بسوزد زمانه غدار
 پیامردی خواهد از او اجل زنهار
 هماره تا بفریب است بستن گفتار
 بیند هیبت تو بسته باد حاسد زار
 گذاشته بصلاح تو قالب کفار (۹)
 بهر سفر که روی با تو حفظ این دیار (۱۰)

- (۱) کذافی نسخه
- (۲) کذافی نسخه
- (۳) کذافی نسخه
- (۴) کذافی نسخه
- (۵) کذافی نسخه
- (۶) کذافی نسخه
- (۷) کذافی نسخه - جسته؟
- (۸) کذافی نسخه فراخته
- (۹) کذافی نسخه گداخته
- (۱۰) این قصیده فقط در نسخه م ب پیدا شد

مجتث مقصور

در مدح (سپهسالار) بو حلیم زریر شیانی سپهسالار سلطان مسعود بن
 سلطان ابراهیم

ز کسب جاه پدر شاد باد و برخوردار
 عزیز نامی و اصلی که شاخ نسبت او
 سپهر همت او را باوج برده علم
 که مظالم او حق بلند و باطل بست
 ز گنج او شره و آذفانی و باقی (۱)
 کند بخشم همه عنف ذاتش الا ظلم
 از او لطیف تر اندر عیار چیست بگو
 بیخشد و تهدد منت و نخواهد شکر
 صهیل تازی کوشای او بقاعه نای
 هنوز رایت منصور او بظاهر سند
 زاصل مولد او طالعی نگاشته یافت
 چه گفت گفت که این شرزه شیرزودنه دیر
 نه منهال جهد دونه صد و مه دینال
 فرا شود بسراندیب و رای زرین را
 بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح (۲)

زریر نجم سپه پروری سپهسالار
 بجای میوه و گل عزورفت آرد بار
 زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار
 برصلا بت او دین عزیز و دنیا خوار
 زبخت او شغب و فتنه خفته و بیدار (۳)
 کشد بحلم همه رنج عرضش الا عذر
 از او شجاع تر اندر مصاف کیست یار
 بکوشد و ندهد مهلت و نیبجد کار
 چنین بختی دوشای او بقاعه نای
 رسید هیبت شمشیر او بدریا بار
 منجمی و فروشد بغور آن هشیار (۴)
 بنعل باره بکوبد زمین سکندر وار
 نه باسلیق جهد زونه بشکرو مه مار (۵)
 بمیخ سیمین دوزد چو نقش بر دیوار (۶)
 ز اسك بار بر آرد بقهر (۷)

- (۱) م و ب - فانی او باقی
- (۲) نسخه ۲ و م ب - خفته او بیدار
- (۳) نسخه م ب - بسیار
- (۴) نسخه ۲ نسخه م ب - نه مستهال جهد زونه چند و نه دینال نه باسلیق جهد زونه لشکر بویدار
- (۵) کذافی نسخ موجوده
- (۶) نسخه ۲ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه ۳ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح نسخه م ب - مار ملک نسخه ۵ - نار ملک
- (۷) نسخه ۲ - ز اشك بار بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۳ - ز اشك مار بر آرد بقهر مهرة مار نسخه م ب - ز اشك مار بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۵ - ز اشك مار بر آرد بقهر مار مار

یکی خرامد و از فتح زود پیل آرد^(۱)
 پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو
 بکوشش اندر خرطوم او بلنک افکن
 سلاح نصرت و دندانان فساد صلاح^(۲)
 نهال فال منجم درخت طوبی گشت
 نظام دوات مسعودیان^(۳) ملک مسعود
 صدای دولت عالی ز کوس او اکنون^(۴)
 اگر مخالف ملکش فرو خرد بزین
 کراست از همه شاهان و خسروان جهان
 روان رستم دستان بود تواند
 چو نقره خنک برانگیزد و بخصم رسد
 بتیر تلخ کند چشمه مسام زره
 بزرگ طبعاً گردنکشا خداوندا
 توئی که بی تو عطارانه اصل هست و نه فرع

چه پیل کر گدن پیل گیر شیرشکار
 بگوش قالب صرصر بچشم روزان نار^(۵)
 بجوشش اندر حلقوم او نهنگ اوبار
 حصار دولت و بالایشان مترس^(۶) حصار
 به آب تریب شهریار کینی دار
 که اختیار خداست و افتخار تبار^(۷)
 بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
 برارد او را اطراف بسته چون کفتار
 چنین سپهد رزم آزمای نیزه گذار
 غبار حلقه آورد او گه پیکار
 چه یک سوار زره دار خصم او چه هزار
 بیغ شور نهد مهره قفای سوار
 توئی که فضل^(۸) تو عام است بر صغار و کبار
 توئی که بی تو سخارانه بود هست و نه تار

- (۱) نسخه ۵ - یکی خرامد از فتح و زود پیل آرد نسخه ۲ - یکی خرامد از فتح رود نیل آرد
 (۲) نسخه ۲ - بگوش قالب صرصر بچشم دشمن مار نسخه ۳ - بگوش قالب صرصر بچشم کوره نار نسخه م ب - بگوش قالب صرصر بچشم رهزن نار نسخه ۵ - بگوش قالب صرصر بچشم دمن مار
 (۳) کذافی نسخه الثانی و درست بنظر می آید نسخه ۳ - صلاح و نصرت دندانان صلاح فساد نسخه م ب - صلاح نصرت دندانان فساد صلاح نسخه ۵ - صلاح نصرت و دندانان فساد صلاح
 (۴) همچنین تنها در نسخه دوم و درست است نسخه ۳ و م ب و ۵ - میسر (!؟)
 (۵) نسخه ۳ و ۵ محمودیان
 (۶) نسخه ۵ - کبار
 (۷) نسخه ۲ - کیفی؟
 (۸) نسخه ۵ - بتیر ملخ نسخه ۳ - مسام زره و درست بنظر می آید نسخه ۲ و م ب و ۵ - زمین

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر
 طیب مهر تو داند دواى استغفار^(۱)
 بعون کس نشود بنده تو مستظهر
 اگر بعون تو او را نباشد استظهار
 همیشه تا بزمین گونه گونه گردد گل
 همیشه تا بزمین تیز تیز گردد خار^(۲)
 منش بعیش فرست و هوا بلذت دان
 روان برامش پیوند و دل بلهوسپار^(۳)
 جهان گشای و برو داغ کامرانی^(۴) نه
 زمین نورد و در او تخم نیکنامی^(۵) کار

❖ خفیف ❖

[درمدح سپهسالار ابو حلیم زریب شیانی]

از جهان آفرین هزار هزار
 آفرین باد بر سپهسالار ❖
 بو حلیم زریب^(۱) شیانی ❖
 پیل^(۷) صفدار و شیر آتش کار^(۸)
 آنکه بفراخت شرع را گردن
 آنکه آسب تیغ او برسد
 آنکه درهر هنر مهائل کرد^(۱۰)
 از لب سند تا بدریا بار ❖
 دشت بی مردو^(۱۱) کوه بی دیوار

- (۱) نسخه ۲ خطیب نعم تو گوید دعای مستغفر طیب عفو تو داند دعای استغفار
 نسخه ۳ خطیب نعت تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
 نسخه م ب خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
 نسخه ۵ - خطیب رجم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو دارد دعای استغفار
 (۲) کذافی نسخه الثالث نسخه ۲ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
 مدام تا نکندی تیز تیز باشد خار نسخه م ب - همیشه تا به نمی گونه گونه گردد
 گل هماره تا بدمی تیز تیز گردد خار نسخه ۵ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد
 گیرد همیشه تا نکشی تیز تیز گردد خار
 (۳) همچنین در نسخه ۲ و م ب نسخه ۳ - کمار نسخه ۵ - گذار
 (۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - کامکاری نسخه ۵ - کامرانی
 (۵) نسخه ۲ و ۳ نیکنامی نسخه م ب - نامداری نسخه ۵ - کامرانی
 (۶) نسخه ۱ - زریب (؟) نسخه ۲ - وزیر
 (۷) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - میر
 (۸) نسخه م ب آتشخوار نسخه ۵ - پیل صفدار و شیر آتش کار
 (۹) نسخه او ۵ - هکذا نسخه ۲ و ۳ و م ب - بفزود
 (۱۰) نسخه ۱ - مهائل نسخه ۲ - مهائل نسخه ۳ - تقابل (!) نسخه م ب - مهائل نسخه ۵ - آنکه در هر هنر مهائل کرد
 (۱۱) نسخه ۱ - مرد نسخه ۲ - مرو نسخه ۳ - مرو نسخه م ب - مرز نسخه ۵ - مرد

آنکه بگذاشت راه با نرسی
 آنکه معبود اهل ملهی را
 آنکه بردل نهادگی را کی
 آنکه آثار غزوش ارشمرند (۱)
 فضل اینزد شناس کارش را
 هر که با او برابری طلبد
 نیزه بستان و حمله بربر جای (۲)
 باسها بقلعه شو سوی جنگ (۳)
 آنکه ره را بدست ساز آیین (۴)
 دست بر دارد از کناره او (۵)
 کیست امروز دین و دولت را
 نوپاری است عدل او خرم

ظفر و فتح بر یمن و یسار
 خرد بشکست و ضبط کرد حصار
 آنکه در دیده خست خان را (۱) خار
 عاجز آید ز شرح آن گفتار
 که مر آن را پدید نیست کنار
 گو (۲) چنین یکدو کار کرد یار
 لشگر دیو پال (۳) را بردار
 تو یک پیل ازو برار دمار (۴)
 در میان هزارو اند سوار
 گرد کن بار کی بیفکن بار (۵)
 محتشم تر ز ذات او معمار
 دهر ازو شاد کام و بر خور دار

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - او را نسخه ۳ - ندارد
 (۲) نسخه ۱ - آنک آثار غزولو بر سمرو نسخه ۲ و ۳ - آنکه آثار غزو
 او شمرند نسخه م ب - آنکه آثار غزوش ار شمرند نسخه ۵ - آنکه آثار غزو
 او شمرند
 (۳) نسخه ۵ - گر
 (۴) نسخه م ب - نیزه بردار حمله بر از جای نسخه ۵ - و حمله برد ز جای (۵)
 (۵) نسخه او ۵ - دیومال نسخه ۲ - دیویال نسخه ۳ - دیوناک (!؟) نسخه
 م ب - دیو پال
 (۶) نسخه ۱ - با سپاون بقلعه سراو نسخه ۲ - با سعادت بقلعه شوسوی جنگ
 نسخه ۳ - با شهادت بقلعه شو سوی جنگ نسخه م ب - با شهادت بقلعه روسوی جنگ
 نسخه ۵ - ندارد
 (۷) نسخه م ب هکذا نسخه ۱ - جنگ بوسل ازو بر آرد مار نسخه ۲ - تو
 بیک پیل ازو دمار برار نسخه ۳ - جنگ پیوند ازو دمار برار
 (۸) نسخه ۱ هکذا نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - رای را برندشت سارا یمن
 نسخه م ب - وانکه او را بدست ساز آیین نسخه ۵ - انکه دهر را بدست ساز آیین
 (۹) نسخه ۱ - دست بر دار از کناره او نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - دست
 بر تاب نسخه م ب - دست برداز نسخه ۵ - مثل متن
 (۱۰) نسخه ۱ گرد کن بار کی بیفکن خار نسخه ۳ - گرد که باز کن بیفکن
 خوار نسخه م ب - گرد کن باز کن بیفکن خوار نسخه ۵ - مثل متن

شریت جود او دهد صحت
 گوئی ارزاق خلق را تقدیر
 عز او محو کرد کرده ذل
 حاسدش را اگر وفات آید
 جان او را حطب کند آتش
 ور هوا دار او گذشته شود
 زان کجا گرد باد هیبت او
 ای چو ذات خود غنی بشرف
 چرخ پست است و همت تو بلند
 نیست در ملک عدل تو مظلوم
 آسمانی است عزم تو گردان
 گردد از مال تو امل منعم
 تا روید زجرم آتش گل
 همه امسالهای دولت تو
 با تو دور فلک بنصرت جفت

هر که را نیستی کند بیمار
 بردل و دست او نبشت ادرار
 فخر او پاره کرد پرده عار
 هم نیابد پس از وفات قرار
 تن او را ادب کند گفتار
 نبرد مار تربتش بکوار
 بر کشد تربتش ز دیده مار
 وی چو عرض هنر صحی ز عوار
 دهر مست است و رای تو هشیار
 نیست در عدل ملک تو آوار
 پاسبانی است حزم تو بیدار
 خواهد از تیغ تو اجل ز نهار
 تا نخیزد ز طبع آب غبار
 بهتر از پار بادو از پیرار
 با تو جمع فلک بحسبت یار

☆ مجتث مقصور ☆

(در مدح ابوالقاسم خاص (?))

عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
 نهاده روی ز حضرت بدین دیار بغزو (۱)
 گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
 شمرده دهر بر او خدمت وضع و شریف
 ز کرد مو کب او تیره روی روز سپید
 ز گام مر کب او خیره هوش چرخ اثیر

امین گنج شه و حمل بخش حمله پذیر
 بطالعی که قضا رو بود بفتح بشیر (۲)
 کشیده هیبت او پای ظلم در زنجیر
 سپرده بخت بدو طالع صغیر و کبیر
 ز گام مر کب او خیره هوش چرخ اثیر

- (۱) کذافی نسخه الثانی نسخه ۳ - نهاد روی بحضرت درین دیار بغزو نسخه م ب
 نهاده روی بدین حضرت از برای غذا ج - نهاده روی بحضرت درین دیار بغزو
 (۲) کذافی نسخه الثانی و ج نسخه ۳ - بطالعی که قضا زده بود بفتح بشیر
 نسخه م ب بطالعی که قضا را بود بفتح بشیر

تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف (۱)
 بی تو کوران از چنگ خیل آورده
 زمهر برده ملک بوی فتح او بیهشت
 زهی بصحبت اصحاب حق عدیم شبیه
 تراست سیرت و رای وصی زگیتی رام
 زمین زحلم تو مایل بود بصبر صبور
 بجنب علم تو جسمی است فضل گشته نزار
 همه شرایط اسلام را توئی برهان
 نه دام سهم تو پردل گذارد و نه جیان (۵)
 قضا زدست تو اندر عرض نشانند (۶) تیغ
 همیشه تا بوزد بادو از وزیدن باد (۷)
 سپهر تابع بادت بدورو اختر یار
 عمید ملکی اسباب ملک ساخته دار
 گهی براحت روح آرهوش و جام زمی (۹)

کف کفایتش از شیر شرزه دوخته شیر (۲)
 حصار سربسرا کنون زچنگ شده گیر (۳)
 زکین سپرده فلک جان خصم او بسعیر
 زهی نصرت انصار دین عزیز نظیر
 تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر (۴)
 هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر
 بجای رای تو چشمی است عقل مانده ضریر
 همه نظایر اقبال را توئی تفسیر
 نه تاب زخم تو پولاد دارد و نه حوریر
 قدر زشت تو اندر عدم جهاند تیر
 گره گره شود و حلقه حلقه روی غدیر
 زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر (۸)
 عماد دینی در حق دین مکن تقصیر
 گهی بناله بم دار گوش و زاری زبر

- (۱) نسخه ۲ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف نسخه ۳ - تف سیاستش از دیو دمه ساخته تف نسخه م ب تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف م ف - تف سیاستش از دیو فتنه سوخته تف
 (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ نسخه م ب - کف کفایتش از شیر فتنه دوخته شیر هکدام ف -
 (۳) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب سپاه سنکت اکنون زچنگ او زده رای حصار مردی اکنون بچنگ او شده گیر نسخه ۳ این بیت را ندارد
 (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - تراست سیرت و رای علی زبدو وجود تر است کنیت و نام نبی ز خلق قدیر
 (۵) نسخه م ب - زوهم سهم تو بر دل گذارد و نه خیال نسخه ۵ - ز دام سهم تو بر دل گذارد و نه بجان
 (۶) نسخه ۲ - گشاید
 (۷) نسخه ۳ - همیشه تا که بازار از بزیدن باد
 (۸) نسخه م ب - امیر
 (۹) نسخه م ب - گهی براحت روح آرهوش جام زمی

❖ خفیف ❖

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

آمد آن شرع را شعار و دثار
 خواجه بوسعید کارنامه سعد
 دولتش در زمانه بسته زمام
 قاصد عزمش آتشین رگ و پی
 مو کب فضل گرد او انبوه
 وهم او دیده باد را صورت
 طبع او پالیمرد و مردم گیر
 چرخ تیغ مرادش آهخته
 دهر شاخ دهاش پرورده
 امن و خوفش دهنده خواب و سهر
 بار و ر جود (۴) او چو ابر سفید
 طمعش لاغر و نظر (۶) فربه
 جوق جووش سرائیان شگرف
 رمح هر یک شهاب عیبه گسل
 رنگ شبدر آن ستاره پذیر
 همه رستم کمان و آرش تیر
 آمد آن ملک را یمین و یسار
 پشت بابوئیان و (۱) روی تبار
 همتش بر سپهر گشته سوار
 باره حزمش آهنین بن و بار
 مر کب عقل زیر او رهوار
 سهم او کرده کوه را شد یار (۲)
 خلق او دستگیر و (۳) مردم دار
 کشته از خیر و شر دراو نم و نار
 زاده از مهر و کین براو گل و خار
 مهر و کینش نهنده منبر و دار
 بار کش علم (۵) او چو زر عیار
 سقطش (۷) اندک و نکت (۸) بسیار
 خیل خیلش سپاهیان عیار
 تیغ هر یک درخش خاره گذار
 فعل گلگون این حلال نگار
 همه آهو سوار و شیر شکار

- (۱) نسخه ۳ - بابوئیان نسخه م ب - با بوئیان
 (۲) نسخه م ب - بیدار
 (۳) نسخه م ب - دستیار
 (۴) نسخه ۳ - علم
 (۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم
 (۶) نسخه ۳ - گرم
 (۷) نسخه ۳ و م ب - سقطش نسخه م ب - لفظش
 (۸) نسخه ۱ - مکف (؟) نسخه ۲ - نکب نسخه ۳ - مکب م ب و م ف - نکت

همه در کار خدمتش کامل
 ای ز جود تو گشته کوتاه بخل^(۱)
 آن سوادست مایه دار دلت
 وان ستاره است سایبان درت
 زایرت را قدر کمین نکند
 والت را قضا گذر ندهد
 تا بر افراز باشد و به نشیب
 بدسکال تورا چو میخ بسنک
 نیکیخواه ترا بفر تو باد
 مدح خوان تو مکرم شعرا
 همه در شغل طاعتش بیدار
 ای بعجز^(۲) تو خفته قامت عار
 که درو علم را جهد بازار
 که از او آفتاب خواهد بار
 در امل بی گشاد استظهار^(۳)
 از هوا بی گشاد استغفار^(۴)
 آتش و آب را ره رفتار
 خسته خواهیم و بسته بر دیوار
 تندرستی و ایمنی و یسار^(۵)
 وصف^(۵) گوی تو معطی^(۶) شعرا

❁ خفیف ❁

(در مدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصف قصری از قصور وی)

این بهار طرب نهال سرور^(۷) که بفرمان شاه شد معمور
 روضه عشرت است و بیضه لهو موقوف رامش است و موضع سور
 آب او آب زمزم و کوثر^(۸) خاک او خاک عنبر و کافور

- (۱) نسخه ۱ - کشته کونه بخیل نسخه ۲ و ۳ - زرد گونه بخل نسخه م ب - کشته کوتاه بخل
- (۲) نسخه ۲ - بفخر نسخه م ب - ز فخر اما عجز در اینجا معنی فروتنی دارد
- (۳) کذافی نسخه الثالث و نسخه م ب نسخه ۱ - زایرت را امل کمین نکند و گشاد نظر با استظهار نسخه ۲ - زایرت را نظر مکرر کنند (؟) در امل بی گشاد استظهار
- (۴) نسخه ۱ نسخه ۲ - ذلت را هوا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه ۳ ذلت را قضا گذر ندهد از هوا بی جوار استغفار نسخه م ب - زلیت را قضا کرز ندهد در هوا بی جوار استغفار
- (۵) کذافی نسخه م ب نسخه او ۲ و ۳ - مدح
- (۶) نسخه ۱ - معظم
- (۷) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۱ - این قصیده را ندارد نسخه ۳ - این بنای طرب نهال سرور نسخه م ب - این بنای طرب سرای سرور بیت سیم و چهارم آورده شد در متن کتاب کلیله و دمنه تالیف ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید چاپ تبریز (سال ۱۳۰۵) ص ۱۲۷

شکل او ناسوده دست صبا
 صفت او بگوش دل نزدیک
 شده بر مدح مادحش موالع
 گوئی از مایه مزاج فلک
 بلقا سود یا بهشت عنان
 کامران بادو کامکار دراو
 پشت محمودیان ملک مسعود
 آنکه جوید رضای او قیصر
 آنکه در قمع کفر^(۱) و نصرت حق
 وانکه از عدل و رحیق شود
 وانکه در ملک او جدا ماند
 تا زلهو و نشاط بهره دهند
 شاه را در چنین بنا خواهم
 راوی بنده خوانده در مجلس
 شبه او ناسپرده پای دبور
 صورت او ز چشم حادثه دور
 گشته در عشق عاشقش معذور
 قبه رست از زمین پر نور^(۱)
 بیقا یافت از ازل منشور
 خسرو عصر در سنین و شهر
 روی بازار دولت منصور
 وانکه دارد هوای او فغفور
 تنگرد همش بحور^(۲) و قصور
 آب مسموم در دم زبور
 چنک شاهین ز دامن عصفور
 ناله چنگ و نغمه طنبور
 شده خرم ز شیره انگور
 مدحت^(۳) قتح مرو و نیشابور

❁ مضارع ❁

[در مدح سلطان مسعود ابراهیم (?)]

ای ملک را جمال تو افزوده کارو بار
 فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان
 هم کف ذات جود ترا میغ درفشان
 عهد زمانه عهد تو آورده بر کتف
 فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ
 مسعود بیخ و شاخ تو مسعود بر گو بار
 آسوده زیر سایه چتر تو روزگار
 هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار
 دور سپهر دور تو پرورده در کنار
 ناظر نشانده عزم تو در عین اختیار

- (۱) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۳ - قبه است بر زمین از نور نسخه م ب قبه هست در زمین پر نور
- (۲) نسخه ۱ - دیو
- (۳) نسخه ۱ - جور
- (۴) مدحت در اینجا تصرفی است از طرف نگارنده این سطور نسخه ۲ و م ب - خدمت نسخه ۳ - خطبه نسخه ۱ - خدمت

تا داشته پیاس تو يك تاج تاجور ❀
 سلطان داد گستری و شاه دین پناه
 گیتی دل تو جوید هر ساعت اندره
 آتش بفخر یال بعیوق بر کشد ❀
 دندان و چنگ درد در کام و کف پلنگ
 شرق امید خواند رای ترا قضا ❀
 رجم شهاب گوید سهم ترا قدر ❀
 رخس درخش نعل ملک راست در نبرد
 ایدون سبک ستاند سیرش زخاک پی
 پیش از خیال خویش گه حمله قالبش
 صمصام شاه چون زهنر چاشنی دهد
 با حد او نگینجد [۲] حد فلک بدانچ
 شاهها خدا یگانا اکنون که از خزان
 لشکر ز سرد سیر فراران بگرم سیر
 قنوج و با نرسی را خطر منه ❀
 گه مال و دست حشمت بر سمت او فکن
 معبود مشرکان را زانجا کشان کشان
 تازاستین صنع بر آید گشاده چنگ
 شمشیر امرو نهی با دشمنان بکوش
 بهتر بطاعت اندر امروز تو زدی ❀

❀ هزج مقصور ❀

زهی دست وزارت از تو بازور ندیده چشم گیتی چون تو دستور

(۱) نسخه ۳ و م ب - بغار - نسخه ۱ و م ب بکوشد دو مغزه فربه و قوی
 ذو الخمار بکسر خای معجمه نام مردی که مقنعه بر رو انداختی و آن مردی بود
 کاهن و بغایت مشعبد و از وی امور عجیبه ظاهر میشد از «لطائف» [غیاث اللغات]

ریب الدین و دولت ای زرایت
 بتو بنیاد دولت سقف مرفوع
 ز عدلت لشکر بیداد مخذول
 بدیده خاطرت امروز رازی ❀
 همی تا بد ز نور روی و رایت
 ز تو دست وزارت آن شرف یافت
 نه در خوابی است بخت حاسد تو
 بتوقیعت چو شد منشور مطوی
 توقع نیست بی توقیع میمونت
 ز توقیع همایون تو گردد ❀
 ز عهدی کز تحکم بر قلم داشت
 ندیدم (۲) عهد میمونت که دروی
 چو آید در لطافت ذوق طبیعت
 چو گردد رایت رای تو مرفوع
 ترا زان دولت و عمر است ممدود
 سخاو جود گنجی دان امروز
 اگر صاحب ابوالقاسم دران عهد
 ریب الدین ابوالقاسم درین عهد
 نه چندانت مکارم جمع شدگان
 چه مرد باشق و باز است تیهو
 تو فردی در کفایت ور کسی را
 بران کافی نباشد اعتمادی (۳)

گرفته دین و دولت حظ موفور
 ز تو صدر وزارت بیت معمور
 ز حکمت رایت اقبال منصور
 که اندر پرده فرداست مستور
 جهان ملک را نور علی نور ❀
 که موسی کلیم از ذروه طور
 که بیدارش کند جز نفخه صور
 همانکه شد لوای حمد منشور
 که دارد هیچ حاصل هیچ منشور
 چو از لاجول دیو قته مدحور
 نقاد تیغ باران (۱) گشت مغرور
 قلم را تیغ شد منهی و مأمور
 نماید نوش نحل از نیش زنبور
 شود خیل عدو مکسور و مجرور
 که داری همتی بر عدل مقصور
 دل و دست بدان گنج است گنجور
 برادی و کفایت بود مشهور
 توئی مانند او مشهور و مذکور
 به آسانی بود معدود و محصور
 چه هم ناورد شاهین است عصفور
 همی گویند آن قولی بود زور
 بسی باشد سیه را نام کافور

(۱) نسخه م ب - یاران

(۲) نسخه م ب - بدیدم

(۳) نسخه ۲ و ۳ - بر آن کس نباشد اعتمادی که خارج از بحر است (شاید

این طور بود) بر آن کس می نباشد اعتمادی

منم عالی جنابت را دعا گوی
 بران منگر که از نور جمالت
 بین کاندر دعای دوات تو ❀
 دعا نیکوترین چیزی است کانرا
 مبارك دان دعای گوشه گیران
 همیشه تا کریمان را به گیتی
 مقدم باد بر همنام نامت ❀
 همیشه دوستانت شاد و خرم ❀
 همیشه دشمنان مخدول و مقهور^(۱)

❀ خفیف ❀

[در مدح منصور سعید]

ای سر افراز عالم ای منصور
 ای بقدر آسمان قایم ذات
 روزگاری و از تو دشمن و دوست
 بسته^(۲) حکم تو در قلوب و رقاب
 همه گفتار تو بحق نزدیک
 برق لامع بجای فهم تو کند^(۳)
 شیر بی باس تو شکار شگال
 نیش کزه تو بر دم کزدم
 وی بصدر تو اختلاف صدور
 ای برای آفتاب زاید نور
 بمصیبت رسیده اند و بسور
 بسته^(۴) امر تو در^(۵) سین و شهو
 همه کردار تو ز باطل دور
 صبح صادق بجنب وهم تو زور^(۶)
 باز بی عون تو خور عصفور^(۷)
 نوش رفیق تو در سر زنبور

(۱) سبک این قصیده چندان شباهتی با سبک معمول استاد ابو الفرج ندارد

(۲) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بر

(۵) نسخه ۳ - بجنب فهم تو

(۶) نسخه ۱ - بجیب وهم تو زور نسخه ۲ - بجنب وهم تو دور نسخه ۳ -

نبرد رای تو زور

(۷) نسخه ۲ - خر عصفور نسخه ۳ - شیر با باس تو شکار شگال باز بی عون

تو خور عصفور نسخه م ب - شیر با باس تو شکار شگال باز با عون تو خورد عصفور

گر بخواهی حمایت تو شود
 ور بکوشی کفایت تو نهد
 در سیاحت بگاہ خیره^(۱) تراست
 کار داری است^(۲) عدل تو معمار
 پادشاهی است نفس تو قاهر
 دیگ مقهور چرخ ناپخته
 لوح محفوظ را همانا نیست
 و یحک آن مصری مجوف چیست
 نظم تو نقش سحر و او نقاش
 زو هراسان جهان و او ساکن
 دست بر سر گرفته والی ظلم
 گاه تفویض^(۳) کرده آمر عدل^(۴)
 منعما مکرما خداوندا ❀
 خشم و حلم تو در ثواب و عقاب
 نکشی جز بسهو^(۵) حری غین
 پیش معروف تو چه وزن آرد
 تا نکردد می مروق تلخ
 فضل جاه ترا مباد شکست
 مو کبت جفت قسح باد و ظفر
 ساخته عرضت از هنر مرقسد
 چون حرم حامی وحوش و طیور
 یوغ بر گردن صبا و دبور
 روز بدخواه تو ز ضرب کسور
 گشته اسباب ملک ازو معمور
 شده دیو هوا بدو مقهور
 بوی علم تو آید از مقذور
 از وقوف تو خیر و شر مستور
 لون او لون عاشق مهجور
 شر تو گنج در و او گنجور
 زو تن آسان سپاه و او رنجور
 از چو والی و چو دستور
 نه چو تو آمر و چو مأمور
 شاگرد از تو خلق و تو مشکور
 دو بزرگند نا صبور و صبور
 نخری جز بعرق^(۶) جود غرور
 حاصل حق عرض لوها و وور
 هم در انگور شیرۀ انکور
 ربع تخت^(۷) ترا مباد قصور
 مجلس است یار لهو باد و سرور
 یافتنه عمرت از بقا منشور

(۱) نسخه ۲ - خیره نسخه م ب - جبر

(۲) نسخه ۱ - کار دانست نسخه م ب - کار دانست

(۳) نسخه ۱ - تعریض

(۴) نسخه ۱ - عدول

(۵) نسخه م ب - به سهم

(۶) نسخه ۱ - بعرق

(۷) نسخه م ب و م ف - قصر

مجتث مقصور

(در مدح سلطان ابراهیم)

نظام عالم و خورشید ملك و ذات هنر
 ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
 سپهر دولت عالیش را کهین برجی است
 ز حزم اوست بهر کامکاه صد ناظر^[۱]
 گشاده چشم بدیدار او شهور و سنین
 اسکر شمایل حلمش بیاد بر گذرد
 و گر فضایل طبعش^(۲) بکوه^[۲] بر شمرند
 لطیفه های عرض را ز بهر خویشی جنس
 گراو بجنس عرض نیستی بدین معنی
 چگونه گوئی کز کو کنار یابد خواب^[۳]
 از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند
 بهشت ملك جهان را ز تیغ نصرت شاه
 که جز بقوت ایمان و امر طاعت او
 کسی که فکرت او بر نهد بذروه^[۴] قدم

نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر
 که اختیار خدای است و افتخار بشر
 زمین ولایت ضافیش را کهین کشور
 ز عزم اوست بهر تیردار^(۵) صد لشکر
 نهاده کوش بگفتار او قضا و قدر
 دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
 سبک ز خاصیتش کوه را بر آید پر
 همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
 فرود چرخ نهستی فراز^(۶) یک جوهر
 کسی که او را سودا دهد سپهر به سحر
 به چشم راحت خواب و به چشم رنج سپهر
 صراط وار پایی مشکل است پیش اندر
 برو نیارد دور^(۷) سپهر کرد گذر
 کسی که همت^(۸) او بر کشد بی چون^[۱۰] اسر

- (۱) نسخه ۱ - بهر کام زخم ده ناظر نسخه ۳ - بهر کام راه صد ناظر نسخه م ف - بهر زخم کار
- (۲) م ف نیزه دار
- (۳) نسخه ۱ - عزمش
- (۴) ج - بخاک
- (۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قرار
- (۶) نسخه ۱ - کز کو کنار آید خواب نسخه ۲ - کز کو کنا (؟) یابد خواب نسخه ۳ - کز کو کنار ناید خواب نسخه م ب - کز کو کناری آید خواب
- (۷) نسخه ۲ و ۳ حکم نسخه م ب و ج - دور
- (۸) نسخه ۱ - بذره نسخه ۲ - افتاده دارد نسخه ۳ - براه (؟) نسخه م ب - کذا
- (۹) نسخه ۳ - حکمت نسخه ۲ و م ب - همت
- (۱۰) نسخه م ب - گردون

ز دولتش بهوا بر کرفته بیند جای
 خیال هیبت او گر به یشه عبره کند
 بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب
 نه هیچ ساکن و جنبان براو مگر انجم
 چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل
 مظفرا ملکا خسروا خداوندا
 توئی که باد نیابد بیار گاه تو راه
 ز امن عدل تو در صید باز گردد^(۱) کبک
 بجای جد تو دهر آتی است هزل نمای
 نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا^(۲)
 همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر
 کمال دولت یاب و جمال نعمت بین
 دهان عالم بر مدحت گشاده زبان

ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
 در او بعبرت بگذر بحال و بنگر
 بروی خاک برش خار گشته خاکستر
 نه هیچ سایر و طایر در او مگر صرصر
 چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
 ترا ستاره سپاه است و روزگار حشر
 توئی که خاک ندارد بدستگاه تو زر
 ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد نر
 بشان ملك تو عدل آتی است حق گستر
 نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
 یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
 نهال ملك نشان و بساط عدل سپر
 میان جو ز ابر طاعت بیسته کمر

خفیف نسخه ۱ و ۲ و م ب و ه

در مدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی

آمد آن مایه سعادت باز^[۴]
 تخت او را سپهر گشته رهی
 حزم او پیشین سیاه و سپید
 رای او بر گشاده گوش یقین
 سیف دولت رسیده زو بهر
 خلق را عهدش اوقناده درست

کز جهان ملك را بدوست نیاز
 بخت او را زمانه برده نماز
 عزم او پیش رو نشیب و فراز
 جود او بر کشیده دیده آرز
 عز ملت گرفته زو پرواز
 خطبه را نامش آمده دمساز

- (۱) نسخه ۲ و ۳ و ج گیرد
- (۲) نسخه ۱ و ۳ - مهر گیا
- (۳) نسخه ۵ - آمد آن مایه سعادت و ناز

در زمان زوست هر چه هست خطر^(۱) عقل با حکم او گذارد گام
 ظلم کوتاه دست گشت از آنک سال و ماه از نیب هیبت او
 بحر اگر خاک سهم^(۲) او سپرد آنکه از حشر و از حقیقت آن
 گوید این جرم روز مظلومش تا بیند که پیش شاه برد
 ای ترا عدل بر نهاده بجان کمر امر تست با جوزا
 صلح و جنگ تو شادی آمد و غم هر که حرزهوات بر جان بست
 (سر گردنکشان همی بشکن دوستی را بدوستان بنمای
 تا ز آغازها بود فرجام همه در کوی بختیاری پوی
 دشمنان را بدار و گیر طلب

بر زمین زوست هر چه هست آواز فضل با طبع او گشاید راز
 کرد عدلش برفق پای دراز شب و روز او فتناده در تک و تاز
 آب جز تشنه زونگردد باز^(۳) رود اندر سخن براه مجاز
 باد گر مجرمان یکی بگداز^(۴) گردد اعضای او همه غماز
 وی ترا ملک پروریده بناز حذر نهی تست با مجتاز
 خصم و خشم تو تبهو آمد و باز نایدش دیو حادثات فراز
 گردن سرکشی همی بفراز دشمنی را بدشمنان پرداز^(۵)
 تا بفرجامها رسد آغاز همه سوی بزرگواری تاز^(۶)
 دوستان را بعز و ناز نواز

(۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - خطیر نسخه ۲ - نظر نسخه م ب - ظفر

(۲) کذافی نسخه ۱ و ۲ و م ب نسخه ۵ - صحن

(۳) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - آب جز تشنه لب بگردد باز نسخه ۵ -

آب جز تشنه زو نگیرد باز

(۴) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - باد گر مجرمان یکی بگداز نسخه م ب -

باد گر مجرمان یکی یک راز

(۵) این دو بیت فقط در نسخه م ب دیده شد

(۶) نسخه ۱ - یاز

❖ رمل ❖

(در مدح منصور سعید)

شاد باش ای پیشوای دین و دولت شاد باش
 رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی
 ملک را در عدل حاکم عدل را در حق گواه
 هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو
 نیکخواهت بی شرتیغی است اورا آبده
 تاجهان برجای ماند با جهان برجای مان
 با چنین اقبال خیز و با چنین مسند نشین

دایم اندر دین و دولت زفت باش و راد باش^(۱)
 بانک او هم تک و با زاد او هم زاد باش^(۲)
 شاه را در عرض نایب عرض را استاد باش
 سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش
 بدسکات بی ضرر^(۳) گردیست اورا باد باش
 تا بزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش
 زی چنین مجلس گرای و در چنین بنیاد باش

❖ هزج مقبوض مقصور ❖ نسخه ۲ و ۳ و م ب

میمون شد و فرخ مبارک ❖ بفراخت ز چرخ تاج تارک ❖
 هم دین محمدی و هم ملک ❖ از عدل^(۴) خدایگان اتابک ❖
 خورشید جهان مظفر الدین ❖ جمشید مهان عالم از بک^(۵) ❖
 شاهی که نشان جور تیغش ❖ از صفحه روز شب کند حک ❖
 با همت عالیش فلک بست ❖ با جود کفش محیط اندک ❖
 اورا چه خطر ز خصم کش هست ❖ اقبال و خرد معین^(۶) ❖
 روزی که شود ز تیغ چون برق ❖ هم رنگ شفق زمین معرک ❖
 بیرون آید ز پوست بک ره ❖ تا عرض گهر دهد بلا رک ❖

(۱) نسخه ۱ - دایم اندر دین و دولت باشی و در داد باش

(۲) نسخه م ب - با داد او هم داد باش

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۳ و ۵ نسخه ۲ - با ضرر نسخه م ب - پر ضرر

(۴) نسخه م ب - از فضل

(۵) نسخه ۲ جمشید جهان عالم از بک نسخه ۳ - جمشید جهان عالم از تک؟ نسخه م ب -

جمشید مهان آل از بک

(۶) نسخه ۲ - اقبال و خرد معین و دارک نسخه ۳ - اقبال و خرد معین و ارک

نسخه م ب - اقبال و خرد معین و دارک

از هیبت نیزه زنده *
 جنك^(۲) اجل آن زمان بیند
 هم همدم تیغ کشته گردن
 با دشمن آن رود ز تیغ
 خصم تو ز تیغ آن به بیند *
 در معرکه بهر حفظ جان
 بر میمنه لشکرت ز یاسین *
 مهری که نهد قضای مبرم
 ای عزم تو تیز و حکم^(۳) ساکن
 افزون گه عدل و حسن سیرت
 با نام سخاوت تو بشکست *
 دامی است نهاده هیبت تو *
 تو موسی عهد و کسری وقت
 الحان زبور را چه نسبت *
 با معجز انبیا چه باشد *
 ای سایه چتر تو همایون *
 بنده بدعای دولت تست *
 دور است ز در گه تو لیکن
 بر خالق خلق^(۴) می شمارد
 تا مطرب خوش ز برده راست
 خاتون طرب که زهره نام است

در کار وجود خود^(۱) کند شك
 از دامن^(۲) پای منفك *
 هم محرم راز سینه ناوك *
 كز حمله باز با چكاوك *
 كز آتش و آب سنگ و آهك
 انبوه ملك گرفته مسلك *
 بر میسر حرزت از تبارك *
 جز حکم تو کس نداندش فك
 ای رای تو پیر و بخت كودك
 از كسری و اردشیر بابك
 مرحاتم و معن و آل برمك *
 بد خواه تو همچو مرغ زیرك
 خصم تو چو سامری و مزدك *
 با نغمه غنلیب و طوطك *
 زراقی و بازی دوالك *
 ای دیدن روی تو مبارك *
 با جمع ملائکه مشارك *
 در موقف بندگیت اینك *
 انعام و ایادی تو يك يك *
 بیرون آرد نوای سلمك *
 در بزم تو باد چون كنیزك

(۱) نسخه ۲ - جود
 (۲) نسخه ۲ - جنك نسخه ۳ - چنك
 (۳) نسخه ۲ - صح نسخه ۳ - هیچ نسخه ۲ - های ؟ نسخه ۳ - نای
 (۴) نسخه م ب - حلم
 (۵) نسخه م ب - بر خالق و خلق

تیغ تو بقهر بسته باج
 ادرار تو خورده حان قیصر^(۱)
 از خیل خسا و خان املك
 مأمور تو بوده رای فورك^(۲)

* خشیف * نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵
 ای چو نام تو اعتقاد تو باك
 غایت شادی تو از رادی *
 جرم خوان تو را قمر سفره
 در وفاقت مجالهای امان *
 دین حق را نه چون تو يك سرور
 از ملك رفیق تو بكاود پر
 آتش برق و بانگ رعد آیند
 قمر دریا و بیخ^(۳) کوه نهند
 حذق وهم تو در اصابت رای
 جنگ جود تو در مصیبت مال
 سرخ زاید زشهد امن تو موم
 گهر عقل را تو بالائی *
 فلک فضل را تو گردانی *
 بخردان در نمودن ها گوئی
 خشم دیدند مسته حلفت *
 منعما مکرما خداوندان *
 دهر چون تو نیسورد چابك

انجم^(۳) همت تو بر افلاك
 غارت رادی تو از املاك
 نعل ختك تو ا شهاب شرک
 در خلافت مضیقهای هلاك *
 ملك شه را نه چون تو يك سرباك
 وز فلک باس تو ندارد باك
 پیش فرمان امتحان تو ساك^(۴)
 پیش گرداب و گرد باد تو خاك
 آفتاب یقین كند كاوك *
 بر گریبان بخل بندد چاك *
 زرد روید ز کان خوف تولاك
 سیم را گرم داروی سباك *
 دوك را باد ریسۀ افلاك *
 از نهال تو برده اند سباك
 زهر كردند مسته تریاك *
 كوته است از تو دست استدراك
 جرخ چون تو نبرورد چالاك

(۱) نسخه ۲ و م ب - جان قیصر نسخه ۳ - خان قیصر خان و قیصر
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - راد فورك
 (۳) نسخه ۲ - مرقد
 (۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب و ۵ - ساك
 (۵) نسخه م ب - تیغ

بنده گر چه ز ناتوانی و ضعف
 عزم او باره گرم کرد همی
 خاکهای سپرده زلزله وار
 کوره مالیده قعر او بسمک
 همه امیدش آنکه خدمت تو
 باز گردد عنان گشاده بجای
 تا به بوی و به طعم در عالم
 در صواب و خطا مسیحا باد^(۱)
 دل لهُو تو باد بی اندوه
 بد سگال تو سال و مه به بکا
 بود این یک بنخت چون فرخ

❦ خفیف ❦

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم ؟)

کاه مسعود تاجدار ملک
 فلک آورده یمن و یسر از خلد
 رانده کلک شمار گیر قضا
 کرده رای قطار دار قدر
 تاج ماه است کاه بار ملک
 به یمن داده و یسار ملک
 عدلی عدل در شمار ملک
 بختی بخت در قطار ملک

(۱) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - بسته اشراف بیل بر فتراک نسخه ۳ - بسته اشراف تنک بر فتراک نسخه م ب - بسته اشراف نیل بر فتراک نسخه ۵ - بسته اشراف را بر فتراک
 (۲) نسخه ۱ - در صواب و خطا مبیجا (؟) یاد نسخه ۲ - در صواب و خطا مسیحا بار نسخه ۳ - در صواب و خطا مجتبا باد نسخه م ب و ۵ - در صواب و خطا مسیحا باد
 (۳) نسخه ۱ - زنده حکاک نسخه ۳ - زنده خطاک (؟) نسخه م ب زنده حکاک نسخه ۵ - زنده حکاک
 (۴) بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

نرسد عقل اگر دو اسبه رود^(۱)
 هر چه شاهین آسمان سنجد
 بر گرفت آدمی و دیو و پری
 دین و دنیا بیافرید و نهاد
 آفتاب از فلک نیارد خواست
 زحل از قوس بر نداند داشت^(۲)
 آب دارد که آتش افروزد
 یار گیرد چو خاک پیماید
 ماه چون سنگ پشت سربکفت
 تا ذنب وار نور او نبرد
 و یحک آنکو کب عجول چه بود
 منزلی تاخت عالمی پرداخت
 کشوری سوخت لشگری افروخت^(۳)
 گرد افغان و جت^(۴) بر غبت و حرص^(۵)
 جز شکاری برون نشد زمیان
 گر بدان کوه پایه باز رسی
 نشنواند صدای کوه ترا
 تن بقریان مشرکان در داد
 بچین رسم تا جهان باشد
 در تک و هم بی غبار ملک
 خوار سنجد مگر عیار ملک
 مذهب و سنت و شعار ملک
 آفریننده در کنار ملک
 شرف عرض حق گذار ملک
 قزح نفس شاد خوار ملک
 جوهر تیغ آبدار ملک
 جرم یکران بی قرار ملک
 در کشد روز کارزار ملک
 سایه گر ز گاو سار ملک ❦
 که قران کرد با وقار ملک
 عزم کوه کمر گذار ملک
 رزم بر شعله و شرار ملک
 پره زد مو کب سوار ملک
 یک تن از پره شکار ملک
 کاندرا او فتح بود یار ملک
 جز همه کرو فر کار ملک
 اندر این عید ذوالفقار ملک
 مقتدا باد روزگار ملک ❦

(۱) کلیله و دمنه - این بیت گنجانیده شده در متن کلیله و دمنه چاپ تبریز (۱۳۰۵) صفحه ۱۹۹
 (۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ شست ؟ نسخه ۳ - خواست نسخه ۵ - ست ؟
 (۳) نسخه م ب - لشگری سوخت آتش افروخت
 (۴) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - عث ؟ نسخه ۳ - عب
 (۵) نسخه م ب - گرد افغانیان بر غبت و حرص

بار و رگشته سال و مه بظفر شاخ شاداب اختیار ملک
دست بر سر گرفته والی ظلم از ره بند و [۱۱] گیرودار ملک

✽ قریب ✽

(در مدح بورشد رشید محتاج)

بورشد رشید ای جمال ملک ای ذات تو ذات کمال ملک
ای دولت تو عید و جشن خلق ای حشمت تو پر و بال ملک
طبع تو نسیم هوای فضل حلم تو زمین نهال ملک
عدل از تو سپرده طریق شرع ظلم از تو چشیده دوال ملک
چون نال زرنج تو کوه خصم چون کوه ز ناز تو نال ملک
آورده باستاد پیش دل درس تو همه قیل و قال ملک
پالوده جو پالوته گاه بذل دست تو همه ملک و مال ملک
با حفظ تو گستاخ نگذرد نکبای قضا بر عبال [۲] ملک
با امن تو در واخ [۳] تنگ کرد شیر فلک اندر غزال ملک
آفاق بگیرد بفضل ید بخت تو بمالی منال ملک
سیمرغ در آرد بدام امر رای تو بر احوال [۴] حال ملک
راست و جمام است [۵] ملک تا برتست جواب و سئوال ملک
گفتی که جو بختی است ملک و هست پاس تو زمام و عقال ملک
و همی ^{که} ضمیرت پیروید خواند خردان را خیال ملک

- (۱) نسخه ۲ - از دهو بند نسخه ۳ - از دهو بند نسخه م ب - از ده بندو
- (۲) نسخه ۳ - جبال نسخه م ب - نهال - نسخه ۱ و ۲ و ۵ - عبال عبلة (ج) عبال
- (۳) نسخه ۲ - دژواخ
- (۴) نسخه ۲ - اموال نسخه ۳ و م ب - احوال نسخه ۱ و ۵ - احوال
- (۵) نسخه ۱ و ۵ - حمام

نعلی که بر اوقت بیفکند گوید فلک [۱] آنرا هلال ملک
صمصام ترا گوشتی [۲] دهد بازوی تو روز قتال ملک ✽
تأدیب ترا تقویت کند ✽ انگشت تو بر گوشمال ملک
آزرده ز جور جهان ستم داد تو ز جنگ مجال ملک
الفغده بدندان ملک داد [۳] عون تو بنوک خلال ملک
تکلیف تو خاتان ملک را [۴] آورده بصف نعال ملک ✽
تخویف تو رایان هند را ✽ افکنده بحد جبال ملک ✽
تا پست نگردد بنای چرخ تا تنگ نباشد مجال ملک
ایام تو در امر و نهی باد چون روز و شب و ماه و سال ملک
یا زنده جو تاب سنان شمع سازنده جو آب زلال ملک
در جام تو جوش حرام رز باطیع تو سحر حلال ملک [۵]

✽ خفیف ✽

(در مدح خواجه منصور - سعید احمد ؟)

آمد از حوت بر نهاده نقل پیشوای ستارگان به حمل
بر لطایف نموده عرض هوا در ظرایف گرفته طول جیل
کرده بر آب و باد و خاک طباع آتش او هزار گونه عمل

- (۱) نسخه ۱ و ۲ - ملک
- (۲) نسخه م ب و ۵ - پشتی
- (۳) نسخه ۱ - دهر نسخه ۲ - قهر نسخه ۳ و م ب ملک
- (۴) نسخه ۵ - ترک را و درست بنظر می آید
- (۵) بور شد رشید مسعود سعد سلمان گوید پسر محتاج ای من شده محتاج

بتو از بی آنکه همه خلق بتو محتاج است مرده می کن برسان خدمت من چون
برسی بزرگی که کفش بحر عطا امواج است عمده مملکت قاهره بورشد رشید
خاص شاهی که فروزنده تخت و تاج است
و در خاتمه گوید
پسر محتاج آورد بدین قافیه ام حمل انصافش هم بر پسر محتاج است
چاپ ۱۲۹۶ ص ۲۱

روز و شب را بمسطر انصاف
 زود بینی کنون ز اشهب روز
 نافه های تبت گشاده صبا
 باقلی ها شکوفه آورده
 لاله و گل کفیده روی بروی
 راغ ها را کمال نعمت حق
 باغها را جمال حضرت شاه
 صاحب کفای آسمان علوم
 آنکه بی حکم^(۱) او عظیمت عفو
 از وقارش بصد هزاران رنج
 ذات عقل است عرض او بحساب
 مسند سامی رسالت را
 فرزند ملک در سیاست گام
 بر کند نعمتش دهان نیاز
 کاک و همش گشاده راز قضا
 ای سپرده بخا صیت مه و سال
 وسعت هستی کف تو کند
 هم ترا دارد از تو چرخ مثال
 هر که را تاختن دهد جودت
 آن زمینی است ساحت در تو
 وان زبانه است برق کینه تو
 تا بر آید ز شاخ غیب همی
 هوش تو سوی رطل باد و قدح
 تیکخواهت چشیده عز امید

استوا داده چون خط جدول
 ادهم باب شب شده ارجل
 روضه های بهشت زاده طلل
 راست چون چشم اعور و احول
 چون سما کین رامح و اعزل
 بسته در سبزه دامن منهل
 کرده پر گوهر آستین امل
 خواجه منصور آفتاب دول
 عالمی بود ضایع و مهمل
 نکشد کوه قاف یک خردل
 گر مفصل کنیش یا مجمل
 آینی شد کفایتش منزل
 تا نیاید ز رای او مدخل
 بکسلد هیشش میان اجل
 لوح فهمش گرفته علم ازل
 قدم همت تو فریق زحل
 مشکل نیستی به گیتی جمل
 هم ترا دارد از تو دهر بدل
 بدر گیرد بجای بدره بغل
 که نیارد بر او سپهر خسل
 که از او عاجز است آب حیل
 گل صنع خدای عز و جل
 گوش تو سوی مدح باد و غزل
 بد سکالت کشیده رنج و جل

(۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - علم نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم

هزج مقصور: نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و م ف و ه

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

فلک در سایه پر حواصل
 هوا بر سیرت ضحاک ظالم
 خزان را با بهار از لب شطرنج
 ز نر گس مانده باغ و جوی^(۲) مفلس
 شب سور است بنداری جهان را
 اگر سوسن نشد بر باغ عاشق
 گل از پیروزه گوئی شکل دستی است
 من و صحرا که شد صحرا بمعنی
 عمید مملکت ابوسعید بابو
 کرا دانی بحضرت پیش خسرو
 مقدم عقل و در جمع او آخر
 ز جودش گر عروزی بحر سازد
 جز اندر غایت انعام و اکرام
 چو ابر هاطل اندر حق شوره

زمین را بر طوطی کرد حاصل
 گزید آئین نوشروان عادل
 بوجه سهو^(۱) شد نوبت محامل^(۲)
 ز لاله گشته کوه و دشت حامل
 که بر کردند از ایوانش مشاعل^(۳)
 چه مانده است اندر او پایش فرو گل^(۴)
 گرفته جام لعل اندر انامل
 چو صحن مجلس عین افاضل
 که باب هیشش بابی است مشکل
 چو او فرزانه مقبول مقبل
 مؤخر عهد و با علم او اویل
 از او ناقص نماید بحر کامل
 در او لالم چه داند گفت عامل^(۵)
 ببیند^(۶) عقلت اندر حق غافل^(۷)^(۸)

(۱) نسخه م ب - لهو
 (۲) نسخه ۳ و م ب - محافل
 (۳) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - کوردجوی نسخه ۳ و م ب و م ف - کوردجوی
 (۴) کذافی نسخه ۱ و ۳ نسخه ۵ و نسخه ۲ - که بر کردند از ایوانش مشاعل
 نسخه م ب - که بر کردند از انوارش مشاعل م ف - که بر کردند از نورش مشاعل
 (۵) نسخه م ب و م ف - چرا ماند اندو پایش فرو گل نسخه ۲ و ۳ - فرا گل
 (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - دولایم چه داند گفت عادل نسخه ۳ - در
 اولالم چه داند گفت نابل نسخه م ب - در اولایم چه داند گفت عادل
 (۷) نسخه ۵ - ببیند
 (۸) نسخه ۱ و م ب - عاقل (عاقل غافل) ؟ نسخه ۳ و ۵ - غافل غافل نسخه
 ۲ - عاقل

بر آرد بیخ طمع از خاک آدم
 چه شخص است آن براق خواجه یارب
 بن زو کوس^(۲) خورده کوه ساکن
 که رفتن چو خضر از کل عالم
 که گشتن چو مور از خط ناورد
 وزان برق دگر هیبات هیبات
 چو دل میدان او در صدر قالب
 حصار روح او را روح کاره^(۳)
 گشاده در اجل ها راه حیوان
 جهان تیز روز و کند بر پای
 بنام او^(۴) بوالفرج را
 همیشه تا بود تقطیع این وزن
 هزاران نوبت نوروز ینسازد
 سعادت پیشکارش در مساکن

کز او^(۱) مسئول گردد طمع^(۲) سائل
 کز او هر جستی برقی است هایل
 بتک زو کاغ کرده باد عاجل^(۳)
 نه مسکن دانی او را و نه منزل
 نه خارج یابی او را و نه داخل
 که شد زین براقش را حمایل
 چو عقل آرام او در مغز عاقل
 فساد طبع او را طبع قایل
 کشیده بر املها خط باطل
 ز بار طبع او چون حلم کامل^(۴)
 برین ترتیب و رتبت صدر سایل
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 چنین باعید اصحی کشته همدل
 سلامت پاسبانش در مراحل

- (۱) کذافی نسخه ۱ و ۳ و م ب نسخه ۲ و ۵ - کرو - کراو
 (۲) کذافی نسخه ۱ و م ب نسخه ۲ و ۳ و ۵ - طبع
 (۳) کذافی نسخه ۱ و م ب و ۵ نسخه ۲ و ۳ - کوب
 (۴) نسخه ۱ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۲ - بتک زو داغ کرده
 باد عاجل نسخه ۳ - بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه م ب - اول ازین قرار نوشته
 بود بتک زو کاغ خورده باد عاجل پس تصحیح شد بتک زو خاک خورده باد عاجل
 نسخه ۵ - بتک زو داغ برده باد عاجل
 (۵) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - قضا او روح او را روح کاره نسخه ۳ -
 غذای روح او را روح کاره نسخه ۵ - فضای روح او را روح کاره
 (۶) در نسخه م ب این بیت پس از بیت نوزدهم نوشته شده و شاید مناسب
 تر باشد
 (۷) نسخه ۱ - بنام او بزم بوالفرج را نسخه م ب - بنام او سریل بوالفرج را

موافق در همه احوال با او ❁ جمال صدر دیوان رسایل^(۱)

❁ خفیف ❁ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ۵ و م ف و ج

(در مدح سلطان ابراهیم)

ای بذات تو ملک گشته جلیل
 از بیان تو طبع فضل فره ❁
 پیش حلم تو آب نرم درشت
 دهر باشور هیبت تو جیان
 دل تو شرع را بحق ضامن
 اعتقاد تو صافی از شبهات
 کار حکمت بریدن دعوی
 بر تو پوشیده نی صلاح و فساد
 بسرو همها شوی بقیاس ❁
 هر چه سازی زامهات شکفت
 آسمانی بکوشش و بخشش
 حصن امنت کشیده برج بیرج
 نهی تو نهی و شرط او آرام
 در کشد مهر تو کلنگ از چرخ
 روز حرب تو کز تحیر وقت
 تیغ بینی ز مرد و مرد از تیغ
 خا کها چهره سرخ کرده بخون

وی بنام تو زنده نام خلیل
 وزبان تو چشم جود کجیل
 پیش عزم تو برق تیز کلیل
 بحر با بذل همت تو بخیل
 کف تو خلق را برزق کفیل
 اجتهاد تو خالی از تعطیل ❁
 شغل عفت خریدن تاویل
 وز تو دزدیده نی کثیر و قلیل
 بدم رمزها رسی بدلیل ❁
 وانچه دانی ز مفردات جمیل
 آقبایی بگردش و تحویل
 راه عدالت گشاده میل بمیل
 امر تو امر و حکم او تعجیل
 بر کشد قهر تو نهنک از نیل
 اندر اقتد شبه بقال و بقیل
 این بدان آن بدین عزیز و ذلیل
 کردها^(۲) جامه رنگ کرده نیل

- (۱) از بیت اخیر این قصیده معلوم میشود که خواجه ابوسعید بابو که نیز از
 ممدوحین مسعود سعد سلمان میباشد رئیس دیوان رسایل یعنی باصطلاح امروز وزیر
 خارجه آن زمان بود
 (۲) نسخه ۳ - کوه ها

هوش اجسام سوی جای نزول
 گر و فر ترا نظاره کنند
 نه بتفسی (۱) ز لبهای سبک
 باره تازی در آتشین میدان
 بکنی بیخ شاخهای بزرگ
 خسروا بنده از اریکه ظلم
 گشته گریبان ز بنده تا آزاد
 بی عمل عزل دید بر بالین
 باد اقبال حضرت عالیت ❀
 شخص او را حیات تفزودی
 تا که از دیدن شکفتیها ❀
 باد عمر تو بادوام انباز ❀
 نیکخواهانت جفت شادی و لهو
 قاری جشنهای خاص ترا ❀
 مرجع ملکها بحضرت تو ❀
 ❀ خفیف ❀ نسخه ۲ و م ب و م ف

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

میل کرد آفتاب سوی شمال
 روز فرسوده را قوی شد حال

- (۱) کذافی نسخه ۵ و م ف و ج نسخه ۱ و م ب بیفتی نسخه ۳ - بتفتی نسخه ۲ - لایقرء است
 (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف نسخه ۱ - بزنی شاخ ازدهای طویل نسخه ۵ - بزنی شاخ ساقهای طویل ج - بزنی ساق شاخهای طویل
 (۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ و ۵ نسخه م ب - شاه رخیهای بخت یافت زبیل ج - شاه رخیهای زفت یافت بییل
 (۴) نسخه ۱ و ۵ - بخستی نسخه ۲ و ج - بخستی نسخه ۳ - نخستی نسخه م ب - به بخشی
 (۵) نسخه ۵ - نوبت سال و مه کشیده و سیل

باد بر شاخ کوفت شاخ درخت
 کوه چون آب گشت از آتش میغ (۱)
 سوسن خوش زبان بد بد به گفت
 گاوچشم دلیر و شوخ گشود (۲)
 دایه نسترن همی برسد ❀
 ابربخشنده بین که پاشیده است (۳)
 سرو حیران (۷) که آورد است
 مید را سایه ایست میلامل ❀
 درج رز درج گوهریست حرام
 شو در باغ کوب و بهمن چین
 باده خواه و به یاد صاحب نوش
 ثقة الملك طاهر بن علی ❀
 آسمانی که جرم کوکب او
 آفتابی که قرص قالب او
 حزم او سد رخنه باجوج
 پیش طبعش گران هوای سبک
 باز گرداند ازدهای دژم ❀
 خاک در بیخ دوخت بیخ نهال
 لاله آتش گرفت از آب زلال
 با رسول سحر جواب و سئوال
 چشم در شیرمان (۴) شیر آغال
 بحق شیر يك جهان اطفال (۵)
 در سواد و بیاض گیتی خال (۶)
 از خروش (۸) هزار دستان حال
 جوی را مایه ایست مالا مال
 جام گل جام مسکریست حلال
 رو ره راغ گیر و سنبل مال
 صاحب مکرم عدیم مثال ❀
 صدر اسلام و قبله اقبال ❀
 نه هبوط آزماید و نه وبال
 نه کسوف اقتضا کند نه زوال
 عزم او رد حمله (۹) دجال
 نزد حلمش سبک تقال جبال
 شهد رفقش بسر که ماهی دال (۱۰)

- (۱) م ف - کوه در آب رفت ز آتش میغ
 (۲) کذافی م ف نسخه م ب - کشید
 (۳) نسخه م ب و م ف - شبریان
 (۴) این بیت فقط در نسخه م ب پیدا شد
 (۵) نسخه ۲ ابربخشنده بین که پوشیده است
 (۶) در سواد بیاض گیتی حال
 (۷) نسخه م ب - بستان
 (۸) م ف - سرود
 (۹) نسخه م ب - فتنه
 (۱۰) در نسخه ۲ - این بیت پس از بیت بیست و هفتم این طور نوشته شده
 باز گرداند ازدهای دژم شهد دفعش بسر که ماهی دال

بشت و پهلوی شور و فتنه بدوست
 ساعد و ساق دین و دولت از اوست
 هر زمان بردبار تر بیند
 هر زمان تازه روی تر یابد
 کلک معروف او بعنف کشد
 رای خندان او بخنده زند
 اثر داغ یوز^(۳) نگذارد
 ای یمن تو مشرق حاجات
 بنده در گوشه ایست کز عطشت
 صید او بی نوا چو صید حرم
 سزد از همت تو گر شب او
 تا برادریست نام حاتم طی
 همه با فرخیت باد قران
 کار تو به ز کار و شغل ز شغل
 در بناهت نتیجه فضلا
 دامش از امتلا بود چون کوه
 ساکن بستر کلال و^(۱) ملال
 حامل طوق و باره و خلخال
 عاقل او را در انصاع مجال^(۲)
 سائل او را در اقتراح سئوال
 حلقه در گوش نیزه ابطال
 خاک در چشم حیلۀ محضال
 سعی را عیش^(۴) بر سرین غزال
 ای یسار تو مکسب^(۵) آمال
 زو به تف تشنه ماند آب زلال
 کسب او کم بها چو کسب حلال^(۶)
 روز کردد بشغلی از اشغال
 تا بمردیست نام رستم زال
 همه با خر میت باد وصال
 ماه تو به ز ماه و سال ز سال
 در جنابت ذمیمۀ افضال
 کامش از احتماشکسته چو نال^(۷)

- (۱) نسخه م ب - کمال
- (۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ - در التیاع محال
- (۳) نسخه ۲ - نور ؟
- (۴) نسخه ۲ - داعیش ؟
- (۵) نسخه ۲ - مکت
- (۶) کذافی نسخه الثانیه نسخه م ب - جلال
- (۷) دو بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

هزج مکفوف مقصور ❁

(در مدح سیف الدوله محمود)

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
 مشهور^(۱) شد از رایت او آیت^(۲) مهدی
 شاهان سر افراز نهادند بدو روی
 بنمود بدو حکم قضا قدرت و امکان
 شاهی است که عزم چشمش دود بر آورد
 بحری است که موج سپهش گرد برانگیخت
 چندان علم شیر بر افراشت که بفزود
 چندان گله پیل بیاورد^(۸) که برخاست
 شاهها ملکا رمح تو چون معجز موسی
 آموخته زاید بجه شیر تر مادر ❁
 روزی که همی گریند اشخاص بر ارواح
 برخاک زمین وصل کند باد هوا بر
 گر عقل پریشان شود از جرعه شمشیر
 دیو از الم خشت تو برخشت زند سر
 باغزو خداوند قرین بودند امسال
 منسوخ شد از هیبت او قسه دجال
 رایان قوی رای سپردند بدو مال
 بفزود بدو دولت و دین حشمت و اجلال
 از دوده فرعونان^(۳) وز^(۴) مجمع اضلال^(۵)
 از قلعه رودابه و^(۶) از لشکر جیال
 زایشان بفلک برج اسد بی عدد اشکال^(۷)
 زایشان بزمین اندر بی زلزله زلال
 شاخی است که با او نرود حیات محتال
 از عدل تو در بنجه نهان کردن چنگال
 وقتی که همی خدند آجال بر آمال
 وز باد هوا باز کند خاک زمین بال
 گر طبل خروشان شود از دره طبال
 کوه از فزع گرز تو در برز کند یال

- (۱) نسخه ۱ - منشور
- (۲) کذافی نسخه ۲ و م ب و م ف نسخه ۱ و ۳ و ۵ - رایت
- (۳) نسخه م ب - ارغونان ؟
- (۴) نسخه ۱ و ۳ و ۵ - در مجمع
- (۵) نسخه ۱ - اجدال
- (۶) نسخه ۱ - داودیه نسخه ۲ - بورانه نسخه ۳ - دو داندر نسخه م ب و ۵ - رودابه
- (۷) کذافی نسخه ۱ و م ب و م ف نسخه ۱ و ۳ و ۵ و م ف - رایشان بفلک بر چو اسد بی عدد اشکال
- (۸) فقط در نسخه ۳ نسخه ۱ و ۲ و م ب و م ف - بر آورد

آنی که ز کردار تو آرد گهر اسناد
گر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی
ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی *
تا معدن اعدای تو اطلال ندیدند *
اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
تا از پس و پیشند کم و بیش و بد و نیک
طبع و دل و طبل و علم و رای تو بیناد
قبح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال

❁ قریب اخرب مکفوف ❁

(در مدح ابو سعد بابو)

ای طبع تو فصل بهار خرم
ای روی بزرگان آل بابو
در مدح تو عاجز بنان و خامه
حکمت بعدالت عریضه حق
از قدر تو عضوی مقام اعلا
از مهر تو بوئی نسیم جنت
حلم تو ز هم گوشگان نخوانده
نفس تو ز هم کیتان نکرده
چون تیغ زند آفتاب رایت
چون نیزه گذارد شهاب سهمت

ای جود تو اصل نوای عالم
ای پشت ضعیفان نسل آدم
بر نام تو عاشق نگین و خاتم
امرت بولایت تیجه جم
از جاه تو جزوی سپهر اعظم
از کین تو دودی دم جهنم
جز تابعه دلو را مقدم
جز عاقله حوت (۲) را مسلم
بر ابر بگرید کمان رستم
برقش بخورد خون دیو ضیغم (۳)

(۱) نسخه ۱ و ۲ و ۵ - همت نسخه ۳ و م ب و م ف و ج - خاطر

(۲) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قوس

(۳) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ لایقرء است نسخه ۳ - برقش بخورد همچو دیو

ضیغم نسخه م ب برقش بخورد همچو دیوو ضیغم نسخه ۵ - برقش بخورد چون دیو ضیغم

کریاس (۱) ترا رفق تو ندارد
کوهی ببرد سیل او به یک تک
بز شیخ چو تک آورد بر سر شیخ
باشند پلنگان ولیکن از طبع
گفتی که زیاس تو بود خواهد
زاد است جهان از جهان فضلت
رسته است بهار از بهار عدلت
کشتی که بعون تو گشت کشته
قفلی (۸) که بسعی تو شد گشاده
تا سال و مه آورد گاه گیتی
عیش تو هنی باد و بخت خندان
در حکم تو آینده و شونده

در سد تو یا جوج وار بر کم (۲)
بحری بکشد تیغ او به یک دم
در یم چو گذر کرد بر لب یم
مانند نهنگان ولیکن او هم (۴)
هنگام نزول مسیح مریم *
تا روی زمین سلم (۴) *
چون حرف روی (۵) از حروف معجم
چون شاخ فزونی ز شاخ جوجم (۶)
او را نکند باد (۷) قبله بی نم
در وی نشود هیچ بره محکم
بر نقش پی اشهب است و ادهم
نفس تو قوی باد و روح بی غم
نوروز بزرگ و بهار خرم

(۱) نسخه ۳ و م ب - کریاس نسخه ۵ - کریاس

(۲) نسخه ۱ - پر کم نسخه ۲ - سر کم

(۳) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن استم نسخه ۳ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن از هم نسخه ۵ - مانند پلنگان ولیکن از طبع مانند نهنگان ولیکن از هم م ف - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن استم

(۴) نسخه ۱ - تا لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین بهار های سلم نسخه ۳ - با لوح فلک میلهای قید با روی زمین پایهای سلم نسخه م ب تا اوج فلک مثلهای فتنه تا روی زمین ساز های سلم نسخه ۵ - با لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین تار های سلم

(۵) کذافی م ب و م ف نسخه ۱ - حرف برونی نسخه ۳ - حرف درون نسخه ۵ - حرف جهان

(۶) نسخه ۱ - چو جم نسخه ۳ - چو جم نسخه م ب - جوخم نسخه ۵ - چون خم و جوجم شاخی است از درخت که میوه و گل بار آورد

(۷) نسخه م ب - ابر

(۸) نسخه ۱ - قفای (!؟) نسخه م ب فضلی (؟)

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵ و م ف

(در مدح عبد الحمید احمد عبد الصمد)

بیار ای پسر ای ساقی کرام	از آن شمع فتنه چراغ جام
از آن لعل که زردی برد زروی	از آن نوش که تلخی دهد بکام
نه پای مهرش ^(۱) سوده از رکاب	نه فرق عرضش بوده با لگام
ز گرمیش همه ساز عیش گرم	ز خامیش همه کار عقل خام ^(۲)
از او بوده پیر کس طرب رسول	برو برده ^(۳) ز هر دل هوا پیام
بطبع اندر چون طبع سازگار	بجان اندر چون جان شاد کام
خرد نعمت صاحب شناختیش	اگر خوردن او نیستی حرام
عمید ملک آنکس که چشم ملک ^(۴)	بدو تنگدرد الا به احترام
بزرگی که گهرش بدو بزرگ	تمامی که هنر گشت از او تمام
کفایت که در او مایه دید داد ^(۵)	

- (۱) کذافی نسخه م ب نسخه ۱ - نه پای جوهرش ؟ نسخه ۲ - نه پای سرش ؟ نسخه ۳ - ندارد نسخه ۵ - نه پای قهرش
- (۲) کذافی نسخه ۵ و م ف نسخه ۱ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کاره عقل خام نسخه ۲ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کاره عقل خام نسخه ۳ - ز گرمیش بر حال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام نسخه م ب - ز گرمیش همه سال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام
- (۳) کذافی ۵ نسخه ۱ - بره برده نسخه ۲ - وزوداده نسخه ۳ - بدو برد نسخه م ب - وزو برده
- (۴) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - عمید ملک آنکس که ... نسخه ۲ - عمید الملك ان کس که چشم ملک نسخه م ب - عمید الملك ...
- (۵) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - کفایت که مایه در او دید داد نسخه ۵ - کفایت که از او پایه دید داد
- (۶) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - بهشیاری ازو کارها بنظام نسخه ۳ - بهشیاری شغلای نظام نسخه م ب بهشیاری کارها نظام بهشیاری کارهای انتظام ؟ بهشیاری او کارها نظام ؟ نسخه ۵ - بیاری او بکارها نظام زهشیاری او کارهای (شغلای) نظام

رسالت که بدو طفل ^(۱)	ز بیداری او حد احتلام
اجل چون بکشد تیغ کارزار ^(۲)	حسودش بود آن تیغ را نیام
امل گر بنهد بار آرزو	پسر باشد عبد الحمید نام
اگر مال کفش را نه دشمن است	چرا زو بتلف خواهد انتقام
طمع زایر او را زجود او ^(۳)	بشخص اندر زرین کند عظام
ایا گشته مخالف ترا مطیع	و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو	همی غرقه شود کشتی ^(۴) کلام
ز همتای تو در شاهراه دهر	شد آمد نگشته است والسلام ^(۵)
همی تا نبود باد کند رو	همی تا نشود خاک تیز گام
ز نعمت تو بادا مهین رسول	ز دولت تو بادا بهین پیام
تواز بخت رسیده بکام خویش	رهی نیز رسیده ز تو بکام

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵ و م ف و ج

(در مدح علاء الدوله ابوسعید سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن)

(سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین غزنوی)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر وام^(۶)

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - رسالت که بدو طفل مایه یافت نسخه ۳ - رسالت که بدو طفل مامد مافت نسخه م ب - رسالت که بدو طفل مایه داد نسخه ۵ - اصالت که بطفل آید بیافت ؟
- (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ - تیغ بر افتاب
- (۳) کذافی ۲ نسخه ۱ - طمع زاید او را زجود آدمی ؟ نسخه ۳ - طمع رابر ادرا جود او نسخه م ب طمع بزاید او را زجود او نسخه ۵ - طمع زاید از جود او همی
- (۴) نسخه او ۳ - همی غرقه شود آیت ...
- (۵) کذافی ۳ نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - شد آمد انگشت والسلام نسخه م ب - شد آمد بکش آستین والسلام نسخه ۵ - نیامد بکس آسیب والسلام
- (۶) نسخه ۱ - که دل ز شیر ستاند بدو دو پیکر نام نسخه ۲ - که دل ز شیر ستاند برور پیکر وام نسخه ۳ - که دل ز شیر ستاند برور دو پیکر وام نسخه م ب - که دل ز شیر ستاند بدین دو پیکر نام پس تصحیح شده که دل ز شیر ستاند بر دو پیکر نام نسخه ۵ - که دل ز شیر ستاند بر دو پیکر نام ج - که دل ز شیر ستاند مرو دو پیکر وام

سپهر اگر چه درشت است یابی او را نرم
 برون کند خرد از خرده گاه (۱) لهوشکیل
 ز عشق یار بچنبد (۲) کش و پیچد دل
 دهان قمری موزون نهد عیار نفس
 غذا بطمع غسل میرسد همی به گلو
 بخار و جمره در انگور ولاله در گوئی (۵)
 درخت سرو ز باد شمال پنداری
 مگر مدام درین فصل خاک مست بود (۶)
 از آن چو مستان راز دلش قلیل و کثیر
 خزان عصر عدیل خزان جانور است (۷)
 بهار سال غلام بهار جشن ملک
 علای دولت بوسعد روی لشکر حق
 خدایگانی شاهنشهی که رایت او
 فروغ تاجش پرورده نور در انجم

- (۱) نسخه ۱ و ۵ - خورد گاه - نسخه ۳ - خرو لهو نسخه ۲ و م ب - حرده گاه
 (۲) نسخه ۱ - نه چنبد . . . نه پیچد (!)
 (۳) نسخه ۳ - ز حرص باده بخارد لب و ببرد کام
 (۴) نسخه ۲ - غذا بطمع مذاق غسل رسد بگلو عرق ببوی گلاب عرق چکد ز مسام
 نسخه ۳ - غذا بطمع لعاب غسل رسد بگلو عرق ببوی گلاب و عرق چکد ز مسام نسخه م ب -
 غذا بطمع لعاب غسل رسد بگلو عرق ببوی گلاب عرق چکد ز مسام
 (۵) نسخه ۱ - بخار و جمره در انگور نسخه ۲ - بخار جمره بانگور نسخه ۳ -
 بخار و جمره بانگور نسخه م ب - بخار جمره بانگور نسخه ۵ - ندارد ج - بخار و
 جمره بانگور
 (۶) مگر را بر درین فصل خاک مست بود
 (۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ و ۵ - خزان عصر خزان عدیل جانور است
 (۸) کذافی نسخه ۱ نسخه ۳ و نسخه م ب که روز این نه تمامست و روز آن نه تمام
 نسخه ۲ - که روز آن نه تمامست و روز به تمام (؟) نسخه ۵ - که روز او به تمامست و روز
 او به تمام (؟)

برزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش
 بیای همت او آسمان سپرده رکاب
 نشسته امنش (۱) در مدخل صباح و مسا
 براق آخر او را طریق کاهکشان
 شهاب تر کش او را ز گریه قالب دیو
 اگر بچرخ بر از چرخ او نمونه برند
 پیش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید
 ز رشک او بیخمد (۲) پشت صاحب خرچنگ
 منجمان که بشکل هلال کردارش
 گمان برند که اعجاز شاه پیکر ماه
 بر آن میان که بر انصار برزند انصار
 خطیب فتنه بخلفی همی دهد پاسخ
 شراب حسرت دنیا همی چشند افواه (۴)
 شود ز دهشت بونیده هوا مقعد
 چنان رباید رمحش ز پشت گور (۶) بلنگ
 زهی سیاست تو عقد شرک را قتاح
 تو آن مطاع نفس داوری که در گیتی

- (۱) نسخه ۱ - امرش
 (۲) نسخه ۱ و ۵ بجهد
 (۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - مرک
 (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ارواح
 (۵) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب اجسام
 (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ز پشت کوه
 (۷) نسخه ۱ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۲ - که شاه باز
 رباید ز روی آب سمم نسخه ۳ - که شاه باز رباید ز روی آب لجام نسخه م ب
 چنانکه باد رباید ز روی اسب لگام نسخه ۵ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام

بعون عقل تو سهم هنر بیاراید *
 بصیت عدل تو صیاد وحش می آرد^(۱)
 همیشه تا نبود پاری چو یاری بخت
 ز بختیاری بر تارك سپهر نشین *
 عریض ملك تو را ملك روزگار^(۲)
 تن توانگر و درویش بی تکلف لام
 سروی آهوی نخجیر بی وسیلت دام
 همیشه تا نبود راندنی چو راندن کام
 ز کامکاری بر دیده زمانه حرام *
 طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام

* هزج مقصور *

بگردون نور اختر میفرستم
 بفر دوس برین سرو و صنوبر
 بیزم حور کانبجاروح ساقی است
 بخوزستان ز نادانی و شوخی
 چه میگویم خلاب پار گینی است
 غلط گفتم ز ذره کمتر است این
 سوی یاقوت و لعل از ریش گاوی
 چو موسی طالب خضرم و گر نه
 ازین قلب تبهره درهمی چند
 نه بی شرمی است گر نه ذره خاک
 نه خود را می نهم خوارانه خاری
 فراهم کرده را مفلسانه^(۶)
 بدریا در و عنبر میفرستم
 بر طوبی بنوبر میفرستم *
 بتحفه شاخ عنبر^(۲) میفرستم
 متاع قند و شکر میفرستم
 که سوی آب کوثر میفرستم
 که زوی خورشید انور میفرستم
 فروغ مهره خرم میفرستم
 چرا قطره به اخضر میفرستم
 بسوی درهمی زر^(۴) میفرستم
 چرازی مشک از فر میفرستم^(۵)
 چرا زی ورد احمر میفرستم
 بر طبع توانگر میفرستم

- (۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - نشانددود!؟ نسخه ۲ - میساید نسخه م ب - بسیار
 (۲) نسخه ۱ - به تبع نسخه ۳ - ربیع نسخه ۳ - وسیع نسخه م ب - وسیع نسخه ۵ - تبع
 (۳) کذافی ۳ نسخه ۲ و م ب عنبر
 (۴) م ب - بسوی درهم و زر
 (۵) نسخه ۲ - زبی آبیست که زشعله چند چرازی مشک از فر میفرستم
 نسخه م ب زبی آبیست که زشعله چند چو آزی مشک از فر میفرستم
 (۶) نسخه م ب - فراهم کرده دو مفلسانه نسخه ۲ - فراهم کرده دو مفلسانه
 نسخه ۳ - فراهم کرده دو مفلسانه

هنرمندا به تحفه پیش خدمت
 هزاران کاروان شوق هر دم
 اگر بادی برد در صحبت او^(۱)
 سخن نزدت فرستادم بهر حال
 عروس نظم باری بکر بودی
 بچونین حضرتی چونین سخنها
 چو نظمی نیستم شایسته تو
 سخنهای مبر میفرستم *
 بیابی همچو شکر میفرستم
 دو صد آه معبر میفرستم^(۲)
 قران هم زی پیمبر میفرستم^(۳)
 که نزد چون توشوهر میفرستم
 اگر چه نیست در خور میفرستم
 سخن زین روی ابر میفرستم

* متقارب * نسخه ۲ و ۳ و م ب

(در جواب نظم نجم دین نامی گفته)

گلی سوی خلد برین میفرستم
 یکی نقش کز از پی زیب و زینت
 کلامی ر کیک از پی استفادت
 همانا کم است این بصدره ز ذره
 ندارد خطر در بر آب حیوان
 فروغی مزور سراسر کثافت
 یکی شعله کان هیچ بر تو ندارد
 هنر پرورا این زبی خرد گوی دان
 بملك سخن در تو جمشید و آنکه
 در بیخ از گزین بودی این نظم زیرا
 هزار آفرین تحفه هر صبح و شامی
 نباشد مرا در خور تو جوابی
 شبه پیش در ثمین میفرستم
 به تحفه بر حور عین میفرستم
 بهدی به روح الامین میفرستم
 که زی آفتاب مبین میفرستم
 خلائی که از پار گین میفرستم
 بنوبر بچرخ برین میفرستم
 بر حضرت نجم دین میفرستم
 که زی خرده دان مهین میفرستم
 منت از سفالی نگین میفرستم
 که نزدیک طبع گزین میفرستم
 بدان طبع سحر آفرین میفرستم
 بجای جواب آفرین میفرستم

- (۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - اگر بادی وزد در صحبت او
 (۲) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - رو صد ره معبر میفرستم
 (۳) نسخه ۳ - فراهم زین پیمبر میفرستم ؟

☆ مجتث مقصور ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

(در مدح سلطان ابراهیم)

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم
کشیدرایت منصور سوی لوهاور (۱)
قضا ز هیبت او دیده حال شرع قوی
غبار لشکر او بسته راه باد بزبان
بروز عدلش میزانهای ظلم سبک (۲)
کنون بجوشد خون خزانهای (۳) مسن (۴)
نه بحر گردد با عزم او بعبره عبیر
نشاط شاهان بینی نهاده روی بغم
سیه کند بگشاد خدنگ دیده روز
فرو خورد حشرات زمانه نیزه او (۵)
ز نعل خنکش روی زمین گه ناورد
خیال تیغ وی اندر میان پشت پدر (۶)
نمود بالله از آن آب رنگ آتش فعل
به برق ماند و کس برق را ندیده سکون
بگاہ صلح سبکروح تر ز حلم شجاع

ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
بطالعی که تولا کند بدو تقویم
قدر بحشمت او کرده کار شرک سقیم
شهاب صوت او خسته جان دیو رحیم
بعون رایش بتیار های دهر سلیم
کنون بجنید مسمار ملک های قدیم
نه کوه باشد با حلم او بوعده لثیم
امید رایان یابی نهاده پشت به یم (۷)
چنانکه نوک قلم در شتاب حلقه میم
چنانکه جادوی جادوان عصای کلیم
پشیزه یابد بر شبه پشت ماهی شیم (۸)
عدوی دولت و دین را میان زند بدو نیم
که باد زخم دهد زو بخاک رنگ ادیم
به باد ماند و کس باد را ندیده جسم (۹)
بروز حرب گرانمایه (۱۰) ترز خشم حلیم

(۱) کذافی نسخه ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

منصور جانب لاهور

(۲) نسخه ۲ و ۳ - خزینهای

(۳) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ - کهن

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

همچو پشت ماهی سیم

(۵) خیال تیغ تواند در میان صلب پدر شمس قیس ص ۳۳۴

(۶) این بیت فقط در نسخه ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

(۷) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

نسخه ۳ گران یارتر

اسیر بوده او بی نفس چو سنک صدف
اگر شمیده بود عقل خصم او نه شکفت
و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب
زهی به بازوی شمشیر کامکار ترا
دهد همی فلک از خلق تو بطبع نشاط
توئی که مایه دهی ملک را به تیغ و به رای
زمین بمهر تو رادی کند به آب زلال
همیشه تا بود از اختلاف در عالم
بچنگ خیر تو موقوف باد هشت بهشت

یتیم کرده او بی عقب چو در یتیم
بلی شمیده بود عقل در دماغ سلیم (۱)
بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم (۲)
نظیر نفس عزیز و شبیه فضل عدیم
برد همی ملک از خلق تو بخلد نسیم
توئی که سیر کنی آزا به زر و به سیم
هوا ز خشم تو حامل شود به باد عقیم
کتیف ضد لطیف و لثیم ضد کریم
بزیر امر تو مضبوط باد هفت اقلیم

☆ خفیف ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

(در مدح سلطان ابراهیم غزنوی)

روی بازار ملک هفت اقلیم
شهریاری که طول و عرض فلک
کوه باحلم (۱) او بمایه سبک
دولتش را مزاج های قوی
نه بحلم اندرش سؤال درشت
پیش (۲) سلطانیش فلک عاجز

بشت حق بوالمظفر ابراهیم
همتش را نیامد است جسم
بحر با عزم او بعبره سلیم
نصرتش را جهاد های عظیم
نه بعلم اندرش جواب سقیم
بر شعروفیش زمانه لثیم (۳)

(۱) کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - سقیم نسخه ۲ - یتیم نسخه ۴ - لثیم نسخه ۵ - سلیم

(۲) نسخه ۱ - و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب

الیم [؟] نسخه ۲ - و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی نعیم بیالاید از عذاب

الیم نسخه ۳ - و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب

الیم نسخه ۴ - و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب

الیم نسخه ۵ - و گر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب

(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۴ - حزم

(۴) نسخه ۵ - بر

(۵) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

مهر او منهل شراب ظهور
 مفسان را بمالش اندر قسم
 گر ز جودش مظاهرت یابد^(۱)
 ور ز تیغش مزاحمت بیند
 در شکارش که شیر بسته اوست
 در خطابش که رفیق مذهب اوست
 چرخ او در جگر شهاب نشاند
 رای او عاطفت بکار آورد
 کیست امروز در جهان به از او
 عدد لشکرش که دانسته است
 جنبشی حکم^(۲) کرده اند امسال
 زود بینی ز عرض مو کب او
 روی هامون ز نعل ادهم رخش
 نیزه در چنگ نیزه دار سپاه
 کوس شاه از فراز پیل زده
 شاه خرم نشسته باده بدست
 شعرا خوانده شعرهای قنوج
 من رهی نیز باز گشته بسکام
 تازمین است اصل و فرع بخار^(۳)

کین او حفره عذاب الیم
 ظالمان را بعدش اندر بیم
 زاله زرین زند هوای عقیم
 چون دویبگر اسد شود بدو نیم
 خاک رخ در کشد برنگ ادیم
 در پاسخ زند عظام رمیم
 هر که را دید جنس دیو رحیم
 هر کجا دید شکل^(۴) در نیم
 از ملوک جهان حدیث و قدیم
 بحقیقت مگر خدای علیم
 خسرو شرق را بذات کریم
 عرصه ها تنگ تر ز حلقه میم
 بر بشیزه چو پشت ماهی شیم
 ازدها گشته چون عصای کلیم
 نه چو طبل عدوش زیر گلیم
 کرده مضبوط ملک هفت اقلیم
 یاقه اسب و جامه و زر و سیم
 دیده اقبال شاه و صرف غریم^(۵)
 تا هوا راست پر و بال نسیم^(۶)

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۵ و ۳ و ج - مظاهرت نسخه م ب - مظاهرت (۱۴) لباب - گر ز جودش مطر مدد یابد
 (۲) سلك کذافی لباب
 (۳) نسخه ۱ و م ف - جنبش حکم
 (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ - ضعف رعیم نسخه ۳ و م ب - صرف زعیم
 (۵) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب نسخه ۵ - تازمین راست اصل و فرع بجای
 (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ [م ب - هست نسخه ۲ و ۳ و م ب - تا هوا راست پرو
 بال نسیم

مجلس عمر شاه را یارب
 دولت او را قرین و اختر یار
 در طرب دار و در نشاط مقیم
 نصرت او را معین و بخت ندیم

❖ خضیف ❖ نسخه ۲ و ۳ و م ب و ۵

[در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم]

مو کب جشن خاص شاه عجم
 چتر میمون ماه یبکر او
 پی آن بر ملک مبارک باد
 آنکه بر ساحل درش دریا
 و آنکه از رشک خاتمش ناهید
 همتش را بحیله گنجد روح
 دولتش را بطبع سازد چرخ
 پیش او هر کجا نشاط کند
 گرد او هر کجا فرود آید
 نور گیرد ز حرمت قدمش^(۱)
 خشک دارد حرارت فز عش
 گرگ با عدل او جز اندر خواب
 در جهد باس او بشیر فلک
 در دم از بهر آن فراز آرد
 هر نفس چون نفس بیفزاید
 اندر آمد بساحت عالم ❖
 سایه گسترده بر بنی آدم ❖
 پیشوای ملوک امام امم ❖
 جز به تکبیر بر نیارد دم
 نام او نقش کرد بر خاتم
 در تن کامل ولایت جم
 از ملک شیعه از نجوم خدم
 عزم او لشگری بود معظم
 حزم او باره شود محکم
 سخن میدان او چو سخن ارم^(۲)
 خون بدخواه او چو خون بقم
 نژاد راه کاروان غنم ❖
 اگر اندر شود^(۳) بشیر علم
 تا دهد خوش منش بقلب درم
 جود او ذل مال و عز حشم

(۱) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - نور گیرد ز خدمت قدمش نسخه ۳ - نور
 گیرد ز خدمت جدش ؟ نسخه م ب - نور گیرد ز خدمت قدمش
 (۲) کذافی نسخه ۳ و م ب و ۵ نسخه ۲ - حرم
 (۳) نسخه ۲ - اگر اندر فتد

از بر عرض خوان همت^(۱) او
 ملك بر عرض ملك پرور او
 تا ز اصل است بارنامه فرغ^(۵)
 دولتش خویش باد و بخت قرین
 عقل و هوشش همه بناج و بنخت
 اختر او چو نام او مسعود
 برفکنند است^(۲) خویشتن بشکم^(۳)
 وقف کرد است خویشتن بستم^(۴)
 تا بلوح است باز گشت قلم
 نعمتش بیش باد و حاسد کم
 چشم و گوشش همه بزیر و به بیم
 مجلس او چو طبع او خرم

❖ خفیف ❖ نسخه ۲ و م و ه

(در مدح بو حلیم شیبانی ؟)

ای قوی رای کدخدای عجم
 چرخ عدل تو را هزار بهشت
 شخص با همت تو شخص خیال
 دولت را زمانه زیر نگین
 داده جود تو سازهای وجود
 وصل مهر تو جفت وصل شباب
 نام کردار بخت تو پیروز
 بر ودیعت حمایت تو وثیق
 قلمت حله باف خلد نعیم
 آسمانی محول احوال ❖
 حمل حزم تو بر نگیرد کوه
 ای بگوهر گزیده تا آدم
 صحن امن تو را هزار آدم
 شیر با هیبت تو شیر علم
 همت را سپهر زیر قدم
 دیده علم تو رازهای عدم
 فصل کین تو یار فصل هرم
 طبع مانند وقت تو خرم
 در شریعت کفایت تو حکم
 سخت نقشبند نقش نعم ❖
 آقایی معول عالم ❖
 سیل عزم تو برتابد بیم

- (۱) نسخه ۳ - خوان نعمت
- (۲) نسخه ۵ - برفکنند است
- (۳) نسخه م ب - بستم
- (۴) نسخه م ب - بستم
- (۵) م ب تا ز اصل است جمله نایه فرغ

خم دهی حرص را بصلت^(۱) پشت
 بدمانی^(۲) بسهم^(۳) از آهن خوی
 آنکه انگشت کالبد عقد است
 ابر مهر ابر باد برق گرای
 کاملی^(۵) عقل پیشه که ز عقل
 جادوی مهر پایه که چو مهر^(۷)
 چشم رایش بصیر و گوش سمیع
 معطی و منصف خزانه حق
 ای ترا حکم نایب داور
 بنده از بو حلیم شیبانی
 که از اینسان سیاه شد چو دوات
 موج خیزی چنین مهیب و درشت
 بر کنی از را بنذل شکم
 بچکانی بوهم از آتش نم
 درسه انگشت تو شده بر کم^(۴)
 آب چهر آب سان آتش دم
 نشود فعل او^(۶) ندیم
 نکند پایه^(۸) در عطیت کم
 چشم دانش^(۹) ضریر^(۱۰) گوش اصم
 منهی و مشرف هزینه جم^(۱۱)
 ای ترا زهد وارث ادهم
 چند يك^(۱۲)
 که بدینسان برهنه شد چو قلم
 آب گردی چنین قعیر و درم

- (۱) بیخشش شمس قیس ۳۵۳
- (۲) نسخه ۲ - بردائی [؟] نسخه م ب بدوانی و تصحیح شده بدمانی
- (۳) نسخه ۵ - بدوالی بصحن [؟]
- (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - زانچه انگشت کالبد عقد است در سرانگشت تو شده برهم نسخه ۵ - آنچه انگشت کالبد عقدی است در سه انگشت تو شده بل کم
- (۵) نسخه ۲ - کامل
- (۶) نسخه م ب - نشود نفل او نسخه ۵ - نشود فعل در
- (۷) نسخه م ب - زمهر
- (۸) نسخه ۲ - پایه
- (۹) نسخه م ب - چشم خصمش
- (۱۰) نسخه ۵ - خدیر
- (۱۱) نسخه ۲ - منهی و مشرف هر سنه جم نسخه م ب - منهی و مشرف نتیجه جم نسخه ۵ - منهی و مشرف خزینه جم
- (۱۲) نسخه ۲ - بنده از بنده حلم سسانی ؟ چند يك روز دستم ؟ ! نسخه م ب بنده از بو حلیم شیبانی چند يك بود روز دار دستم ؟ نسخه ۵ - بنده از تو حلیم شیبانی چند يك بود رزر داد و ستم

چکند بنده چنگ در که زند
 تا ستود است حجت موسی
 مجلست با نشاط باد و سرور
 زندگانی تو و عمر عدوت
 چون توئی شاخ و بار فضل و کرم
 تا نکوهیده است حاجت بلعم ؟
 مو کبت با سپاه باد و حشم
 عیش در عیش باد و غم در غم
 پروان از تو شاد فخر عرب
 بزبان با تو خوب شاه عجم

❦ مجتث مقصور ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

زهی بزرگ عطاراد سرفراز همام^(۱)
 تو آن جوادی کز حرص جود معروف
 ز شاخ بر تو سایل دو مغزه افشانند
 امل ز دریا پرسید چون خیال تو دید
 همیشه بادی^(۲) در کامها رسیده دلت
 چنانکه از تو جهانی رسیده اند بکام

❦ خفیف ❦ نسخه ۳ و ۴ و ۵

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

حضرتی شد بزرگ چون غزنین
 پشت مسعودیان ملک مسعود
 لاهوار از قدوم شاه زمین
 روی بازار آل ناصر دین
 تاجور خسروی که رشک برد
 شب از در^(۵) تاج او پروین
 آنکه ماهی است روشن اندر صدر
 وانکه شیری است شرزه اندر زین

❦ رمل ❦ نسخه ۳ و ۴ و ۵

خسروا گیتی بعدل آباد کن
 وز فراموشان عالم یاد کن

- (۱) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - زهی بزرگ عطاواو زهی بزرگ عطار او
 (۲) کذافی ۱ و ۵ زبان بمسام آید بکار چون صمصام نسخه ۳ م ب زبان تمام
 آید بکار چون صمصام
 (۳) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - که تو کرامی بخشنده یا خدای کرام نسخه ۵ - که
 تو کدामी و بخشنده خدای کرام
 (۴) نسخه ۳ م - بادا نسخه ۲ مارا
 (۵) نسخه ۳ م - زر

جام می بر کاخ عدل آباد نوش
 رسم نوشروان عادل تازه دار
 خرمی در کاخ عدل آباد کن
 جان نوشروان عادل شاد کن
 خستگان چرخ را فریاد رس
 بستگان ظلم را آزاد کن
 خلق را آواز عدل و داد ده
 دهر را مملو عدل و داد کن^(۱)

❦ قریب ❦ نسخه ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

(در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم)

شاه باز حضرت رسید هین
 تا خوی کند از شرم او زمان
 بکران مرا بر نهید زین
 چون طی کنم از نعل او زمین
 آباد بر این چرخ تیز گرد
 هم زور چون شیرانش بر کتف
 گر نیزه گذارد شهاب او
 ور حمله پذیرد سوار او
 کرد آخر او هر نفس هزار
 گر میل بچرمش بحق کند
 پروانه که در جلوه بیندش
 لبیک زند کوید ای فلک
 ای بار هوا ای براق جسم
 بکران من اندر سبق مگر
 کز مسطر^(۲) او در گذر همی
 ایند نه به از به یسافرید
 از رشک چرائی دژم چنین

- (۱) بیت پسین تنها در نسخه ۳ م ب یافت میشود
 (۲) کذافی ۳ م ب و ۵ نسخه ۱ - - - - - ثمین نسخه ۳ - شمین ؟
 (۳) کذافی ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰
 (۴) کذافی ۱ و ۵ نسخه ۳ - مصطر ! نسخه ۳ م ب - منظر

در خاک مکش خویشتن بخشم
بر سنگ مزین خویشتن بکین
خواهی که بیکران من رسی
بر سایه بیکران من نشین
تا شاه فرود آردت چو من
بر در گه سلطان داد و دین
بوسعد سلیمان روزگار
مسعود فریدون آبتین (۱)
آن شاه که چشم فلک ندید
در خاتم شاهی چو نگین
و آن شیر که شمشیر حق نیافت
در مالش باطل چو معین
راحت ز در عدل او بملک
چون بوی در آمد بیاسمین
فترت بتف باس او ز شرع
چون موم جدا شد ز انگین
صیت (۲) ملک و ذکر جم شنو
این صورت زریم آمد آن طنین (۳)
عرص شه و جرم فلک نگر
این نفس نفیس آمد آن مهین
یک پنجه نیارد برون فلک
چون پنجه رادیش ز آستین (۴)
با همت (۵) او آشنا شود
پیش از حر کتب قالب جنین
عزمش که بتابد بکف (۶) کند
ملکگی و نباشد بدان ضنین (۷)
رمحش که بیازد فرو خورد (۸)
خلقی و نگردد بدان بطین (۹)

(۱) آبتین یا آبتین نگاه کن به فرهنگها

(۲) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - صفت

(۳) نسخه ۱ - این صوت و سر ز آمدن طین ؟ نسخه ۳ - این صورت زبر آمدو
مبین نسخه م ب - این صوت، زریب آمد آن طنین نسخه ۵ - ندارد نسخه م ف - این
صورت زبر آمد آن طنین

(۴) کذافی ۵ نسخه ۳ - چون پنجه روانش ز آستین نسخه ۳ - چون پنجه
راوش ز آستین نسخه م ب - چون پنجه دادش ز آستین م ف - چون پنجه رادش ز آستین

(۵) کذافی ۱ و ۵ و م ف نسخه ۳ - نعمت نسخه م ب - خدمت

(۶) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - تلف

(۷) کذافی م ب و ۵ - نسخه ۱ - حس ؟ نسخه ۳ - طنین ؟

(۸) کذافی ۱ و م ب نسخه ۳ - حزمش که نیارد فرو خورد نسخه ۵ - رمحش

که ببازو فرو خورد

(۹) کذافی ۵ نسخه ۱ و م ب لطین نسخه ۳ - لطین

یبلک بکمانش بجان خصم
چون (۱) ❀
شعله ز حسامش در آب عرق (۲)
چون برق به ایما دهد دفین (۳)
شاهها ملکا از کمان (۴) تو
رخشده بود (۵) گوهر بقین
در خلد باعزاز پرورد ❀
تکبیر غزات تو حور عین
هر قول نه قولیست چون بیات (۶)
آحاد (۷) ❀
هر بحر نه بحری است چون دلت
قیفال (۸) از وتین
تا طعمه بازان شود تذرو
تا سکنه شیران بود عربین
باد اختر سلطان تو مضی (۹)
باد آیت برهان تو مبین
با دولت تو ناصح رفیق
باطالع تو مادحت قرین (۱۰)
بر در گه حق شأن تو بزرگ
در نصرت دین رأی تو رزین
❀ [۱۱] ❀
گر دیده بتن لاغر و سمین (۱۲)

(۱) نسخه ۱ - چون پاره بعدوی بر ادمین نسخه ۳ - چون باره بعدو بودامین

نسخه م ب - چون فاره بعدو برد آبتین نسخه ۵ - چون باره بعدوی برد امین

(۲) کذافی ۱ و ۳ و م ب نسخه ۵ - به آب عرق نسخه ۱ - عرق

(۳) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - کند دفین

(۴) نسخه م ب - حسام

(۵) نسخه - شود

(۶) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۳ - بنات نسخه م ب - ثنات

(۷) نسخه ۱ - آحاد نشید است از ماهین ؟ نسخه ۳ - آحاد پسندد از این

نسخه م ب - احاد رسید است از مائین نسخه ۵ - احاد نشید است از معین

(۸) نسخه ۱ - قیفال شکایت است از وتین نسخه ۳ - قیفال شکایست از وبتین

م ب - قیفال تکابیت است از وتین نسخه ۵ - قیفال نه کامی است از وبتین

(۹) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - معین نسخه ۳ - مصین

(۱۰) کذافی ۱ نسخه ۳ - با طلعت تو حاجیش قرین م ب - با طالع تو نصرت قرین

نسخه ۵ - با طالع تو نصرت قرین

(۱۱) فقط در ۳ و م ب ۳ - در زروه فطر تو درور آخر ؟ م ب - از روزه فطرو

روزه آجر ؟

(۱۲) کذافی م ب نسخه ۳ - گردند بتن لاغرو ثمین

هزج مکفوف مقصور ❁ نسخه ۲ و م

(در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم)

(و پسرش شیرزاد عضد الدوله ؟)

نوگشت بفر ملک این صفت زرین	این صفت زرین که بهشتی است نو آئین
این گنبد ثابت که دراو ثابت گشتند	خورشید و مه و مشتری و زهره و پروین
این مجلس خرم که دراو چهره نمودند	خیری و گل و نسترن و سوسن و نسربین
خضر است بیباغ ملک آراسته از نور	حور است بقصر ملک آورده بکابین
وصاف چنین قبه نیاراست در او صف	نقاش چنین نقش پرداخته در چین
رود از خم طاقش بصدای یافته از یاد ^(۱)	سحر ^(۲) از خط صنعتش بنوا ساخته تلقین
سقفش بسرافرازی چون حشمت پرویز	شکلش بدل افروزی چون صورت شیرین
با برگ گل از گلشن ریزان شده تکیه ؟	تکیه شده در مجلس او با گل گلچین ^(۳)
خسرو عضد الدوله خرم شده در وی	مر پادشه شاهان سلطان سلاطین ❁
مسعود که از اختر مسعود فروز است	در دایره کفر همی نایره دین ❁
عالم ز رضا و سخطش پیش دل و چشم	که چشمه خضر آرد که کوره برزین ^(۴)
احرار سرایش همه با حکمت لقمان	اتراک سپاهش همه با حشمت افشین ^(۵)
در چنگ دلیریش پلنگ جگر آور	گوئی که رمیدستی گنجشک ز شاهین
در حق سواریش بجایک ز بر چرخ ؟	گفتی که فرودستی زین از بر خرزین ^(۶)
تا مار نه چون رمح بود شهد نه چون صبر	تا باز نه چون جغد بود مهر نه چون کین

(۱) کذافی ۲ م ب - بصدای یافته از مار

(۲) نسخه ۲ - بحر نسخه م ب سحر

(۳) فقط در م ب

(۴) کذافی ۲ نسخه م ب - که کوزه زرین (!)

(۵) نسخه ۲ - با حشمت امین نسخه م ب - با حشمت قنبن

(۶) فقط در م ب نسخه ۲ - گوئی که فرودستی او زین بر خرزین

این شیر در این بیشه آباد بماناد ❁ با زاده و با آنکه ازو زاید آمین

مجتث مقصور ❁ نسخه ۲ و م ب

سپاه دولت ودین اندر آمد است بزین ^(۱)	همی بغزو نهد روی پشت دولت ودین
جهان سیاست او را بطوع داده ضمان	فلک سعادت او را بفتح گشته زمین
قضا مطابق رأی و قدر موافق عزم	سپهر زیر رکاب و زمانه زیر نگین
ز بیم غارتش اکنون ملوک هندستان	کشیده رخت ز صحرا بحصنهای حصین
یکی چورنگ سبک سرزده بکوه و کمر	یکی چو روبه وحشی فرو شده بزمین
نه هیچ رای زند رای جز برای گریز	نه هیچ راه برد راه جز براه حزین
اجل بخندد بر عرضگاه ^(۲) لشکر آن	امل بگریسد بر شامگاه مجلس این
کراست آن دل وزهره که در همه عالم	به پیش خسرو عالم نهد قدم که کین
گران کران نکند رو بدوزدش در حال	گر این حذر نکند تن بدرش در حین ^(۳)
خدایگانا شاهنشها ز تو برسید ❁	خدایگانی شاهنشهی بعلمین ❁
توئی که تخت ز تو گشته باشکوه و بفر	توئی که بخت ز تو هست بارسار و بزمین
همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی	همیشه تا بوزد باد و آب گیرد چنین
بدست دوست بسای و بیای دشمن مال ^(۴)	بگوش هوش نبوش و بچشم حشمت بین ^(۵)
جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع	خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین

خفیف ❁ نسخه ۲ و م ب

(ظاهراً در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم سروده شد)

(در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود)

شاد باش ای مطاع فتنه نشان ای زامن تو خفته فتنه ستان

(۱) کذافی م ب نسخه ۲ - اندر آمدند برین

(۲) نسخه ۲ - عرصه گاه

(۳) فقط در نسخه ۲ - گر این حذر نکند زین بدرش در حین

(۴) کذافی ۲ م ب - بدست دوست گشاده بیای دشمن مال

(۵) م ب - بچشم نعمت بین

ای برون تاخته کفایت تو
 خورده از جام اهتمام تو آب
 کرده درخشکزار سعی تو سبز
 رمه ملک را پس از رستم
 بر سریرت نشانده گاه وداع
 زین کرامات شایگان که سزد
 علم و طبل و آلت و مو کب
 مهد دزیر مهد پیل^(۱) سبک
 چون دو گوهان دو کوه مرفد کش^(۲)
 درجهها پر^(۳) تقایس بحرین
 سگ تازی و یوز و باز سپید
 نیست بی لہو شکر هیچ دماغ
 شرق تا غرب نجم دولت تو
 قاف تا قاف چتر حشمت تو
 ساقی نوش تست دور فلک
 امر امر تو هر چه خواهی کن
 لشکر تو چو موج دریا اند
 همه آتش منش بکار و کنش

در عجب آرمیده شیطان
 جگر خشک عالم عطشان
 کشت امید کشور یاران
 مهرباتر نبوده از تو شبان
 فلک ایدون چو رستم دستان
 بنو اقبال مقتدای جهان
 عهد و منشور و عهده دیوان
 اسب بر پشت اسب بار گران^(۴)
 چون دو پیکر دو ترک بسته میان
 تختها بز بدایع امکان^(۵)
 درع رموی و خود و تیغ و سنان
 نیست بی لفظ شکر هیچ زبان
 نور گسترده بر زمین و زمان^(۶)
 سایه افکنده بر مکین و مکان^(۷)
 دایه شیر تست حکم قران
 نهی نهی تو هر چه باید دان
 سپهی کش چو برز کوه گران
 همه آرش روش بتیر و کمان

- (۱) کذافی م. ب. نسخه ۲ - مهد در زیر پیل مهد
- (۲) کذافی م. ب. ۲ - اسب زاسب ساز اسب کران
- (۳) کذافی م. ب. ۲ - چون دو گوهان که گوهر قدرش
- (۴) کذافی م. ب. نسخه ۲ - درجهادر
- (۵) کذافی م. ب. نسخه ۲ تحتها بر بدایع کمان
- (۶) کذافی م. ب. ۲ - بر مکین و مکان
- (۷) کذافی م. ب. ۲ - بر زمین و زمان



همه با رعد و برق ابر دزم
 شهریارا بذره عمری
 نقد ها را بمهر سلطانی
 سورد هلی که کار مرت کرد^(۱)
 چون رسیدی بر آن حصار بر آر
 بر انگی و بر سپاهش دم
 تا که در آفتاب و سایه بود
 بر جهان آفتاب وار بناب
 گر نمایند بحر و بر تو پای
 سازهای شگرف عمر تو ساز
 دشمنان را بمال تا وان مال

همه با حفظ و حزم بیر بیان
 رایت نشان^(۱)
 با زر قلب برسان^(۲)
 قصد و الیش بی سر و سامان
 بیخ آن را بزور نوک سنان
 آیت کل من علیها فان
 روز و شب عقد این گشایس آن
 ورم نمائند سال و مه تو بمان
 رازهای شگفت غیب تو دان
 دوستان را بخوان احسان خوان

رمال م و م ب ج م ف

(در مدح ابو حلیم زریر شیانی)

ای سپهسالار شرق ای پشت ملک ای صدر دین
 آفتابی تو ز مو کب گرد تو ساکن سپهر
 ای زریر ای بو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین^(۵)
 آسمانی تو بمر کب زیر تو جنبان زمین^(۶)
 گر نجستی با وجودت بر گن نشاندی درم^(۷)
 ورنه نرسی نقش نامت بار^(۸) ناوردی نگین

- (۱) فقط در نسخه م. ب. م. ب. - رایت و جولیان بنشان
- (۲) فقط در م. ب. م. ب. - با زر قلب لوهیان برسان
- (۳) فقط در م. ب.
- (۴) نسخه ۲ - حیلله ملک سانه روان نسخه م. ب. - جانب ملک سایه یزدان
- (۵) کذافی م. ب. نسخه ۲ - ای زریر تو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین ج.
- ای وزیر با حکم
- (۶) کذافی م. ب. نسخه ۲ - مصرع اول همچنین است و مصرع ثانی آسمانی
- جرم کوکب کرد تو جنبان زمین م ف آفتابی کرد موکب کرد تو ساکن سپهر آسمانی
- جرم مر کب زیر تو جنبان زمین
- (۷) کذافی م. ب. م و م ف. نسخه ۲ - درخت
- (۸) کذافی م. ب. م و م ف. نسخه ۲ - ناز

طارمی زد عقل تو بر صحن دانشها بلند
رفق تو اصلی است کهنتر فرع او در بزم راح
سهم غیبت صورتی کامل نگار در است کوی^(۲)
شیره لطف چشید گوئی همی زنبور غور
آب از آن شیره ستاند مایه اندر کام آن
نصرت اندر سایه اعلام تو گیرد قرار
زنگ بسته تبع حق را غزو تو شوید بخون
جز به حبس حرز تو^(۳) دیوی نیابد کس ورع
مار گر بر رقبه عدل تو بگذارد سلاح^(۴)
چون درخش نقلها خندان کند خاک دژم
مهره ناچرخ بگوید مهره های گرد نان
از قضا صیاد خواهد فتنه وز ارواح صید
فوج فوج آرند حمله نامداران در مصاف
از دهای حرب تو گر لشگری را خون خورد
و یحک آن خود داده گوهر دار نرم اندام چیست
سوده حد عرض او در جلوه پیرامی فسان
آتش کانون او گاه سکونش در نیام
شکل خرزین یابد از پهنای او بالای مرد^(۶)

آیتی شد بذل تو در شأن روزها مبین
بأس تو کلی است کمتر جزو او باد سجن^(۱)
چشم رایت ناظری بیدار دارد پیش بین
سنبل خلقت چرد گوئی همی آهوی چین
خون ازین سنبل پذیرد قیمت اندر ناف این
دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
در گشاده حصن دین را حفظ تو دارد حصین
جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین
شیر نر بر آتش سهم تو بسپارد عرین
وز نف شمشیرها عطشان شود ماء معین
نشر ناوک بسکاوود عرقهای سهمگین
از بلا طاحونه سازد گیتی از ابدان طحین
جوق جوق آیند بیرون شرزه شیراز از کمین
جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطین
گذر دشتی طبع او در چهرش آورد است چین
خورده اصل طول او بر قبضه کیوان لحن^(۵)
مضطرب روحی است گفنی خیره در جسم جنین
چون بر آری بر دو پایش^(۷) از حمایل نگاه زین

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - یاس تو کلی است کمتر جزو او باد اینچنین
- (۲) کذافی م ب - نسخه ۲ - سهم غیبت صورتی کامل نگار و اشکار ج - سهم غیبت صورتی کامل نماید راست کوی
- (۳) کذافی م ب . ۲ - جز بحسن حرز تو
- (۴) نسخه ۲ - سلاح نسخه م ب - صلاح
- (۵) کذافی ۲ و م ب .
- (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - ... یابد از بالای او پهنای مرد
- (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون براری نزد مایش

شاد باش ای پیشوای اهل شبیان شاد باش
رایت رایان گرفته لشکر شاهان زده
روی سوی حضرت آوردی مرفه دو ستکام
سنگ بت بگرفته سیصد بار سنگ^(۴) از سومات
آستین عهد مشحون از منقش کار و بار
دولتت خواهم که باشد هر کجا باشی مطیع
باتو دولت همغان و باتو نصرت هم رکاب
دایم اندر حشمت و اقبال و عزو جاه و ناز
عمر تو با جاه تو پاینده باد و پایدار

بر تو و بر ذوالفقارت آفرین باد آفرین
وزتن رایان^(۱) و شاهان گنجها کرده دفین
یسر دولت بر یسار و یمن ملت^(۲) بر یمین^(۳)
پیل مست الفغده پنجه جفت پیل پوستین^(۵)
تا چو بینی بخت خسرو بر فشانی^(۶) آستین
ایزدت خواهم که باشد هر کجا باشی معین
باتو نعمت همقران و باتو راحت همقرین^(۷)
دایم اندر رفعت و اجلال و فخر و داد و دین
عالمت زیر نگین آمین رب العالمین^(۸)

خفیف
۱ و ۲ و ۳ و م ب و ۵ و م ف
(در مدح ابو سعید بابو)

آمد آن تیر ماه^(۹) سرد سخن گرم در گفتگوی شد بامن
زیر او در سوال بامن تیز بم من در جواب او^(۱۰) الکن
نه مرا با تکاب او پایاب نه مرا با گشاد او جوشن
عرصهای بنات نعلش تنم گشت از او تنگ تر ز شکل پرن

- (۱) کذافی ج . نسخه م ب - در تن رایان
- (۲) کذافی ج . نسخه ۲ - دولت
- (۳) نسخه م ب یسر دولت در یسار و یمن دولت در یمین
- (۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - شکل
- (۵) کذافی م ب نسخه دوپیل مست الفغده جفت پیل پوستین
- (۶) نسخه ۲ - برنشانی نسخه م ب - برفسان
- (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - باتو حشمت همشین امین رب العالمین ج - باتو همت همشین امین رب العالمین
- (۸) دوبیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد
- (۹) کذافی ۱ و [۳] و م ب و ۵ . در نسخه ۲ و م ف مهر ماه و صحیح بنظر می آید
- (۱۰) کذافی ۱ و ۳ و م ب و م ف در نسخه ۲ و ۵ - بم او در جواب من

غنچه های گل است بنداری
 غربت و عدل ای مسلمانان
 دیولاخی چنین که دیو^(۱) اهی
 جویش از آب بسته بر^(۲) سیماب
 از مسام زمین گذشته هواش
 من مسکین مقیم گشته در او
 مار کردار^(۳) دست و پای مرا
 بدن از سنگ نی وز آتش طبع
 هیچ درمان^(۷) و هیچ حیلت نی
 تا فرو پوشدم به آذر ماه
 خواجه بوسعد بابو آنکه نهد
 حکم او را قضا جواد عنان
 عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی
 از تفاخر چو کرم بیله سپهر
 در^(۸) ترازوی همت اعلاش
 موش سوراخ غور کینه او
 همه اطراف من کفیده دهن
 بزستان نبرده بودم ظن
 زو بدوزخ فرو خزد^(۴) برسن
 کوهش از برق^(۵) آجسته بر آهن^(۵)
 چون بدرز حریر در سوزن
 اهل بدرود کرده و مسکن
 شکم از آستین و از دامن
 بی خبر مانده کوره های بدن
 جز بر خواجه عمید شدن
 ز آفتاب تموز پیراهن
 کشت قدرش بگردمه خرمن
 امر او را زمانه خوش گردن
 خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن
 تار مهرش تنیده بر سر و تن
 دانگ سنگ آمد است پرو پرن^(۹)
 کرده افسوس بر چه بیژن

- (۱) م ب - دیده
 (۲) م ب و م ف - فرو خورد
 (۳) کذافی ۲ و ۳ و م ب و ۵ . در نسخه ۱ و م ب - بسته بر
 (۴) برف
 (۵) کذافی ۲ . نسخه ۱ و ۵ - در آهن نسخه ۳ - بروهن نسخه م ب - پیراهن
 م ف - پر آهن
 (۶) نسخه ۲ - باز کردار م ف - باز کرد است
 (۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب و م ف - در نسخه ۱ و ۵ - دستان
 (۸) نسخه ۲ - وز
 (۹) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - وانکه سنگ آمد است پرو پرن ؟ نسخه ۲ -
 دانگ سنگ آمده پرو پرن ؟ م ب - دانگ سنگ آمد است پرو پرن

ز آفرینش برون نهاده قدم^(۱)
 بوستان سعادتش فلکی است
 تربتش عین منشأ احرار
 طفل او چون رسیده غنچه گل
 یار نی با نعیمهاش زوال
 میوه دارانش میوه دلها
 ای زاصل کرم عزیز نهال^(۴)
 زنده کی ماندی این چراغ امید
 هر که حرز سخات بر جان بست
 بنده بی موی روبه بلغار
 نه همانا که بر تواند کند
 تا جهان را ز گردش گردون
 مجلسی باد نیکخواه ترا
 خانه باد بدسکال ترا
 طبع تو زورمند روزه گشای
 لفظها را تسای تو دستان^(۵)
 نظر رحم او بمرد و بزین
 چون معجره دراو هزار چمن
 بدل نشو عرعر و سوسن
 پیر^(۲) او چون جوانه شاخ سمن
 جفت نی با سرورهایش حزن
 بعضی آورده بعضی آبتن
 وز نهال شرف بدیع فتن
 گر ز جودش نیامدی روغن
 نایدش دیو فقر پیرامن
 زده بر ابره ها خزا ادکن
 سبت از روی او دی و بهمن
 شب و روز است تیره و روشن
 بامی و بامغنی و گلشن
 بی در و بی دریچه و روزن
 عمر تو روزمند و عید افکن^(۴)
 فرقا را مدیح تو گرزین

- (۱) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - زافرینش برون نهاده قدم (؟) ۲ - زافرینش
 برو نهاده سلام ۳ - زافرینش بدو نهاد اسلام
 (۲) در تمام نسخ پر او [!؟]
 (۳) کذافی ۲ و م ب و ۱ و ۳ و ۵ - عزیز نهاد
 (۴) نسخه ۱ - طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۲ -
 طبع تو روزمند روز گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۳ - طبع تو عیش سازو
 روزه گشا عمر تو روزمندو صید افکن نسخه م ب - طبع تو روزمند روزه گشا
 عمر تو روزمندو عید افکن نسخه ۵ - طبع تو زورمندو روزه گشا عمر تو روزمندو
 زور افکن
 (۵) در م ب - دستارو در سایر نسخ دستان

بوالفرج را ز غایت اخلاص در مدیح تو حور روح سخن^(۱)

❁ خفیف ❁ ۲ و ۱ و م ب و ۵ و م ف

(در مدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم ؟)

ماه ملک آمد از خسوف برون	تخت از او یافت زینت ^(۲) گردون
برد نورش ز تابسات شکوه	داد سیرش بحادثات سکون
باز بر بر ^(۳) گرفت باطل دست	باز بر هم نهاد فتنه جفون
نرم شد نرم چرخ تیز و درشت	رام شد رام دهر تند و حرون
آب در جوی عدل گشت گلاب	نوش در کام ظلم شد افیون
بر کشید از نیام صیقل ملک	سیف دولت زدوده آینه گون
چشم زخمی که برهدی زده بود	برزند خویشن بشرك اکنون
رای سیفی سرای پرده فتح	سوی هندوستان برد بیرون
از تف تیغ لشکر اسلام	بر رگ کفر در بجوشد خون
میغ بندد بلا و ژاله زند	بشکند پشت کفر ^(۴) کافر دون
نه چنان ژاله کش بگرداند	ژاله را نان ز کشتها ^(۵) بفسون
یک جهان بت پرست و بت بینی	لگد روزگار کرده نگون
پای رایان گرفته دست زمین	بشکم در کشیده چون قارون
خسروا چون ولایت آذر	آمد اندر تصرف کانون
رزم را آذری فروز چنانک	دل مهیال ^(۶) باشدش کانون

(۱) این بیت فقط در نسخه ۱ و م ب یافت میشود

(۲) م ب و م ف - رتبت

(۳) کذافی ۱ و ۵ و م ب و م ف بر سر نسخه ۲ - در بر

(۴) کذافی ۱ و ۲ و م ب - عمر

(۵) کذافی م ب . . . نسخه ۲ و ۱ و ۵ - به کشتها

(۶) کذافی ۲ و م ب . در ۵ لایقرء در ۱ - چیبیل

آذری کز نهیب سوزش او شور^(۱) بخت است راسل^(۲) ملعون

آذری کاندراود و جوهر اوست^(۳) جوهر دیو بال بود اندون^(۴)

تا جو پروانه حرص جمع کند خلق را گرد آتش التون ❁

بارة ملک را تو دار قوی خانه عدل را تو باش ستون

امر تو باد بر زمانه روان عمر تو باد با ابد مقرون

نیکیخواهانت مقبل و شادان بدسکالانت مدبر و مجزون

❁ خفیف ❁ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ۵ و ج م ف ک

ای جمال ترا کمال قرین طوق طوع تو برشهور و سنین

از یمین تو ملک برده یسار به یسار تو دهر خورده یمین

هر کجا حزم تو فرود آید بر کشد امن حصنهای حصین

هر که را سهم تو نزار کند هر که را روزگار سمین

گر بسنجد سپهر رای تو را بشکند خرد بله شاهین

عقل حلم تو را عرض ننهد خود عرض کی بود ز غیر مبین^(۵)

نیست با طول و عرض همت تو نقطه یش طول و عرض زمین

همه عالم عیال جود تواند او دهدشان هزینه و کابین^(۶)

توئی آن شه که روز داد از تو روی باطل شود ز حق بر چین

(۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۵ - شوم

(۲) کذافی ۲ و م ب . ۵ - لاشک (۱)

(۳) کذافی ۱ و ۲ و ۵ - آذری کاندراو جوهر اوست (وزن!) م ب - آذری کند رود و جوهر او

(۴) کذافی م ب . نسخه ۱ - جوهر دیو بال بودارون نسخه ۲ - جوهر دیو بال بود اودون؟ نسخه ۵ - جوهر دیو بال بود آوون؟

(۵) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ و م ب و ۵ - عقل حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود که غزنین نسخه ۳ - عقل و حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود که غزنین

(۶) نسخه ۱ - هزینه و کابین نسخه ۲ - هزینه و کابین نسخه ۳ - هنر سه و کابین

نسخه م ب - هرآینه کابین نسخه ۵ - هزینه و کابین

دهر چون پاسبان ز حزم تو یافت
ابر و خورشید را بکف و برای
تا ترا بر زمین نجید مهر
خسروا بنده را در این دوسه سال^(۱)
هر یکی کرده راوئی انشاد^(۲)
مگر این قطعه کاندر این خدمت
آفتاب زمان و شمع زمین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر
آنکه آرد سپهر زیر رکاب
حال من بنده^(۳) باز خواهد راند
گوید ای شاه بنده ایست ترا
بوده این اتفاق را جویان
گرو جوهی که داشت مسعودی
او تا گوید و شفیع دعا
جز خداوند من که داند گفت
لاجرم زین نظر که خواهد یافت
تا بود خاک و باد را هموار

فته در خواب شد هم اندر حین
در جهان کیست جز نویشت و معین
دانه جنبش نیارد اندر طین
در مدیح تو شعرهاست منین
بنده بر^(۴) خواند و کند تضمین
میر محمود سیف دولت و دین
و آنکه شیری است شرزه اندر زین
و آنکه دارد زمانه زیر نگین
با خداوند شرق و شاه گزین
خاطرش نظم را چنان و چنین^(۵)
کرده این آستانه را بالین
کند او را ملک بدان تمکین
او دعا گوید و شفیع آمین
در شفاعت سخن چنین شیرین
برساند سرم به علین
طبع و گوهر ز جنبش و تسکین

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - خسروا بنده را بلوهاور
(۲) کذافی ۱ و ۵ - هر یکی کرده را شده انشاد نسخه ۳ و ۴ و ۵ -
هر یکی کرده ناشدی انشاد
(۳) نسخه ۱ - در سنه اربع و سنه تسعین نسخه ۲ - در سنه اربع و سنه تسعین
نسخه ۳ - و م ب در سنه اربع و مائه ستین نسخه ۵ - در سنه اربع و سنه تسعین
ج - در سنه اربع مائه ستین
(۴) نسخه ۲ - عنصری
(۵) نسخه ۳ - حال این بنده
(۶) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب خاطرش ناظم چنان و چنین نسخه ۱ -
خاطر نظم را چنان و چنین نسخه ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین

چون نیال و تکین بدین در گاه
بر خورند از لقای یکدیگر
احتر دشمنان ایشان را
صد هزاران نیال باد و تکین
شاه و اولاد شاه چون پروین
شده رقتار کز تر از فرزین

☆ مضارع ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵
ای کد خدای عالم و عالم غلام تو
کاراسته است شرع محمد^(۱) نیام تو
نظمیست^(۲) علم و فاتحه او کلام تو
دنیا توئی و نعمت باقی حطام تو
گرهر عدیم عبره سزد^(۳) بر ستام تو
دهر ارچه تو سن است بلیسد لگام تو
اوج سپهر صحن ستون خیمام تو
از تر و خشک دولت و از خاص و عام تو
لازم که کرد علت بر انتقام تو
چونانکه هیچ گام نبرد ز کام تو
انصاف تو دلیل بس است از دوام تو
صاحبقران نیامده با احتشام تو
کین در وجود رکن تو دید آن مقام تو
گردنده شد بجیب زمان بر زمام تو^(۴)

ای شرق و غرب عالم گشته بکام تو
دایم جو نام خویش در اقبال شرع باش
عقدی است عقل و واسطه او کلام تست
احتر توئی و دولت عالی ترا تبع
دریا سلیم عبره نماید بر دلت
چرخ ارچه کودن است بیوسد ترار کاب
صحن زمین کف نام ستور سپاه تست
یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضیند
گر منتقم نه نه شکفت این بدیع نیست
بیوسنه شد جو سایه بذات تو ذات عدل
منصف در دوام زند خاصه پادشاه
در شرط آفرینش و در عهد روزگار
لیک زد شجاعت و تکبیر کرد جود
ایدون اجابت آمد بخت تو را کز او

- (۱) کذافی ۱ و ۳ و ۵ - نسخه ۲ و ۴ و ۵ - پیمبر
(۲) کذافی ۲ - ۳ - نظم است نسخه ۱ - عقل است نسخه م ب عقلی است
نسخه ۵ - جزوی است
(۳) کذافی ۲ و ۳ و ۴ - سود م ب - بروید نسخه ۵ - شود
(۴) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - اکنون اجابت آمد بخت تو را کز او گردنده شد بحسب
زمان بر زمام تو نسخه ۳ - ایدون نجابت آمد . . . گردند شد بحسب زمان . . .
نسخه م ب اکنون اجابت آمد . . . ارزنده شد بجیب زمانه زمام تو نسخه ۵ - ایدون
نجابت آمد بخت تو را کز او گردید و شد بجفت زمان از زمام تو

مریخ سرخ چشم و فلک هیاست^(۱) از آن
 شخص^(۲) هوا فکنده آسیب قهر^(۳) تست
 شاهها خدایگانا حاجت بود همی
 چندین هزار تشنه امید کی شوند
 هر چند بحر وار به آسایش اندرون
 آخر بکوب روی منازل چو آفتاب
 تا چرخ ملک دور پذیرد ز اهتمام
 خاقان و کیل خرج تو باد و کفیل آن
 چون سایه همای همایون کناد بخت
 کش بی سپر ندارد سهم سهام تو
 شمشیر فتنه خورده زنگ نیام تو
 اقلیم شرق را^(۴) بنشاط خرام تو
 سیراب عدل فاروق الا ز جام تو
 حاصل کند مراد جهانی غمام تو
 زیرا که منزل تو تابد^(۵) مقام تو
 دورش مباد بی عمل اهتمام تو
 قیصر امیر بار تو باد و سلام تو
 برخاص جشن خاص تو برعام عام تو

❁ خضیف ❁ نسخه ۲ و م ب

(در مدح ثقه الملك طاهر بن علی)

ثقه الملك خاص و خازن شاه
 بقدم عزیز لوهاور ❁
 نور او نور یوسف چاهی است
 صاف فضلش به بذل گشته^(۱)
 دستهای دراز نهی گران ❁
 میخ دوشا بیازوی و کف او
 خواجه طاهر علیک عین الله
 مصر کرد و ز مصر بیش بجاه
 جاه او نابوده سایه چاه
 چشم شعرش بشرع کرده نگاه^(۲)
 شده از نهی منکرش کوتاه
 شیر دوشیده در گلوی گیاه

- (۱) نسخه ۱ - بی بهاست نسخه ۲ - لعباست نسخه ۳ - میبایست نسخه م ب - هیاتست نسخه ۵ - هیاتست
 (۲) نسخه ۱ - شخصی
 (۳) نسخه م ب - مهر
 (۴) کذافی ۱ و ۵ - املیم غرب را [!؟] نسخه ۳ - اقلیم غرب را
 نسخه م ب اقبال و بخت را
 (۵) کذافی ۲ و ۳ - نسخه ۱ - نیاید نسخه م ب و ۵ - نیاید
 (۶) نسخه ۲ - گشته وهی م ب گشته رهی
 (۷) نسخه ۲ - چشم شعرش بشرع کرده نگاه م ب - چشم شعرش بشرع گردد گاه

حذا آن زمین که عبره کند
 نه بدو ظلم را کنند مواج^(۱)
 شیرش از شیر آسمان باشد
 کوش از کوه کهریا باشد
 شاد باش ای چو عدل نوشروان
 دبرزی ای چو سد^(۲) اسکندر
 عین فضلی و روزگار تراست
 دور چرخ^(۳) ❁
 هیچ دعوی نکرده همت تو
 هیچ منز مکوقت اختر تو
 کس نگوید که ❁
 تا بزجر و بقال نیک بود
 کام کام تو باد در نیکی
 قرن عمر تو سی و پنج ولی
 مو کبش طول و عرض آن بجباه^(۴)
 نه در او قحط را دهند پناه
 بی اجل جرم او نگیرد راه
 بی بها طبع او نیابد گاه^(۵)
 ذکر عدل تو سجده افواه^(۶)
 سد حزم تو^(۷) خایل بد خواه
 بر مراعات خلاق وسعت گاه
 در مهمات ملک سرعت ماه
 کز دوعلوی نداشته دو گواه
 که دو منزل نساخته^(۸) ❁
 سعی رفتن^(۹) ۱۹ ❁
 بر سر راه دیدن روباه ❁
 کار کار تو باد بر درگاه
 سال قرن تو سیصد و پنجاه^(۱۰)

- (۱) نسخه ۲ - سیاه
 (۲) مراح ؟ - تنها در نسخه ۲
 (۳) تنها در نسخه م ب
 (۴) تنها در نسخه م ب
 (۵) نسخه ۲ - چو عزم
 (۶) نسخه ۲ - شده عزم تو
 (۷) نسخه ۲ - دور چرخ و دور مار تراست ؟ نسخه م ب - و در چرخ و شیر
 بارتر است ؟
 (۸) این شعر تنها در نسخه ۲ یافت شد
 (۹) نسخه ۲ - کس نگوید که گشته داور سعی رفتن ز کار کشته تباه نسخه
 م ب - کس نگوید که کیشه داور سعی رفتن دو گاه کشته تباه
 (۱۰) چنانچه در نسخه ۲ - نسخه م ب قرن عمر تو سی و پنج بود ساعت روز
 سیصد و پنجاه

❁ خفیف ❁ نسخه ۳ و ۲ و م ب و ه

ای بکو جاه برده مو کب شاه
 دیده اقبال شاه بر کو جاه
 بوده چون هفتای شادها
 هفته میزبان شاه و سپاه
 نه زرنج کشفته خورده دریغ
 نه برنج گذشته کرده نگاه
 باد بذل تو جسته بر ارکان
 یاد خوان تو مانده در افواه
 کوه بابل فراشته بخرد
 بحر عمان گذاشته بشناه ❁
 هم بمردی شده بدیده شیر
 هم بدستان زده ره روپاه ❁
 حمله در گرد وهم قته هنوز
 بند عزم تو کرده کوهش گاه
 حبله در جنب مکر قته هنوز
 سد حزم تو بسته پیشش راه
 آفتابی تورا ز قرص تو تاج
 آسمانی ترا ز قطب تو گاه
 عقل عرض تو دید گفت ای عرض
 عین فضای علیک عین الله ❁
 ملک برداشت خامه و بنگاشت
 صورت طاعت تو بر درگاه
 تا همت اختلاف خلق نماند
 زین موافق نموده جز بجاه ؟ (۱)
 بنظر پیل و مهد گرد آیند
 استر و مرقد تو همت شاه
 زود باشد که از دگر نظرش
 پیل و مهد تو چرخ گردد و ماه
 تربیت کردی و رسانیدی
 عرق تخمی به آب ربت و جاه
 لاجرم سایه مبارک آن ❁
 پس ازین چون توفحل کی زایند
 گشت پاینده تر ز سایه چاه
 وحی و تنزیل و بآس و رفق فلک
 این دو زاینده سپید و سیاه
 ایزد از رور گار دولت تو
 بر تو بگسست و شد سخن کوتاه
 دور دارد ککامه بد خواه

(۱) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده
 حر بگناه؟ نسخه ۳ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده حر بجیاه؟ نسخه
 م ب - تا بیخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بجاه؟ نسخه ۵ - تا همت
 اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بجیاه!

هر کجا آری و بری لشکر
 منزلت سبزی باد از آب و گیاه
 زایران را مقام تو چو مقام
 ساکنان را پناه تو چو پناه

❁ مجتث مقصور ❁ نسخه ۳ و ۲ و م ب و ه

(در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم)

نظام ملک و ولایت جمال تاج و کلاه
 سر محامد محمود شاهزاده و شاه
 بلاهور در آمد میان مو کب خویش
 بزینتی که بر آید شب چهارده ماه
 قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت
 قدر بدیده همی رفت پیش او همه راه
 هوا عنان براقش همی کشیده بدست
 ز خاک نعل براقش همی دمیده گیاه
 گشاده چشم بیدار او سپید و سیاه (۱)
 نهاده گوش بگفتار او سپهر و سپاه
 بیافت حنمت او پشت دهر و گشت قوی
 بدید هیبت او شیر چرخ و شد روپاه
 کون کشد بجهان در سیاستش لشکر
 گون زند بفلک بر سعادتش خرگاه
 ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر
 ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد کاه
 گناهکار پرهیزد از مظالم او ❁
 که دست و پای گواهی بر او دهد بگناه
 تساسخی که بدان فر ایزدی نکرد
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله ❁
 دلی که آینه فکرتش بچنگ آرد
 دراو بیند رازی که نیست ز آن آگاه
 کسی که خواهد کز همش سخن گوید
 دراز گرددش اندیشه و سخن کوتاه
 ضمیر گردد تیرش دل مخالف را ❁
 از آن چو تیر همی محترق شود گاه
 بدید گرز گران سنگ ماه بر کتفش
 چوسنگ پشت سراندر کتف کشد هر ماه
 نه جست یارد با خشم او زبانه برق
 نه کرد یارد در چشم او زمانه نگاه
 نهب حمله او دید دهر گشت جیان
 نشاط خدمت او کرد چرخ گشت دو تاه
 مظفرا ملکا خسروا خداوندا ❁
 همی نباید بر شاهزاد گیت گواہ ❁
 بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر
 خبر عیان شدو بفزود بر یکی پنجاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۱ و ۵ . نسخه ۲ و ۳ و م ب - زمین وزمان

خدای چشم بد از عرض تو بگرداناد
 همیشه تا بهم آرند با سماع شراب
 نهال ملك نشان و بساط عدل سپر
 که صدر دولت و دینی وعز مسند و گاه
 همیشه تا بنگارند بر سید سیاه
 رضای ایزد جوی و بقای سلطان خواه

❖ **خضیف** ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ب و ه

ای سرافراز تاج (و) والا کلاه
 شاه مسعود کز قران سعود
 آنکه بی مدح او فلک تهاد
 و آنکه بی نام او زمانه نکرد
 بوستانست عدل او خرم
 زود دو عزم او فراز و نشیب
 حکم او قاضی زمین و زمان
 فتح باب عنایتش بکرم
 آفتاب کفایتش بطلوع
 گه رایش^(۱) محرمان^(۲) زمین
 روز بارش مدبران فلک
 تازه گشت از جلوس معجز او^(۳)
 خیره ماند از قیام غالب او^(۴)
 کوه بیسود زخم تیرش گفت
 ملک را تهیت کنید بشاه
 نظرش قدر بیش دارد و جاه
 تیغهای کلام در افواه
 حجت و قف ملک و سعی گواه^(۱)
 قهرمانیست پاس او برناه
 تیزین حزم او سپید و سیاه
 امر او والی سپهر و سپاه
 بدماند ز شوره مهر گیاه
 آتش اندر زند بسایه چاه
 چاره یابند بحر را بشناه
 خاک رویند پیس او بجباه
 شرط پاداش و رسم باد افراه
 حمله شیر و حیلته رو باه
 صاعقه است این نه تیر و اغوشاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و م و ب - نسخه ۱ و ۳ - سیر گواه نسخه ۵ - مهر گواه
 [۲] نسخه ۵ گه رزمش
 (۳) چنانچه در ۱ و ۲ و ۵ - نسخه ۳ - مجردان نسخه م ب - مجرمان
 (۴) در نسخه ۱ - مفخر نسخه ۲ - معجز نسخه ۳ - معمر نسخه م ب - خنجر
 نسخه ۵ - مجلس
 (۵) حمله او این بیت در کلیله و دمنه چاپ تبریز [۱۳۰۵] در ص ۱۴۶ بافت میشود

نه دراز و دراز یازش او
 یارب این سہمنك روز چه بود
 همه دعوی پرست و فرصت جوی
 همه عرق و رحم سپرده بیای
 خسرو اندر مقام فیروزی
 باره در زیران چو هیکل چرخ
 خاصگانش باهل بغی و خروج
 ده ده آورده پیش او طاعنی
 ملکا خسروا کیا شاها
 تا همی نابد آفتاب فلک
 کار تو غزو باد و یار تو حق
 امل خصم را کند کوتاه
 داعی فتنه اندر او پنجاه
 همه معنی گذار و بیعت خواه
 همه عهد و وفا فکنده برام
 سوده اوج هوا^(۱) به پر کلاه
 چنراز افراز سر چو خرمن ماه
 اندر اقتاده با دوار بکاه
 يك يك اندامشان مقرر بگناه
 دولت افزای و کام حاسد گاه
 بر سر ما تو باش ظل الله
 عرش تو تاج باد و فرش تو گاه

❖ **مضارع** ❖ نسخه ۲ و ۳ و م و ب

(در مدح علاء الدین اسعد ؟)

ای باد صبحدم ز دم^(۱) روح پروری
 هم طره بنفشه پریشان کنی بصبح
 آن ییک رایگانی کز مهر پروران
 سو گد میدهم بخدا بر تو کان زمان
 برده گره گره ز درود و سلام من
 راد زمانه سرور عالم علای دین
 زو مشتری سعادت کلی همی برد
 داده بمهر چهره زیبایش روشنی
 خوشخو چونو بهاری و خوشبو چو غنبری
 هم غنچه را بوقت سحر پیرهن دری
 پیغام سر بمهر بر دلبران بری
 کز جیب صبحدم نفس خوش بر آوری
 الا بحضرت سر احرار نگذری
 اسعد که هست مایه رادی و سروری
 زیرا که اوست اسعد و سعادت مشتری
 بر عرش جسته همت عالیش برتری

(۱) چنانچه در ۳ و م و ب و ۵ - نسخه ۱ - فلک
 (۲) چنانچه در ۲ و ۳ در نسخه م ب - ای باد صبحدم بدمه

با نور رای او نکند مهر هم روی
طوقی ز منت او هر مه ز ماه نو
لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
تشست هیچکس چووی اندر صف هنر
ای آنکه همت چو کند خطبه علو
قدرت و رای صفة افلاک خیمه زد
فضل و سخا و همت و زین گونها هنر
نی آنکه اندر او هنری یا دو یافتند
آن خلعت رفیع بود لایق کسی
یک اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
تر کیب یافت نام تو از چار حرف و تو
تا چتر نور بر سر گیتی بگسترند
خندان نشین و خوش که بهر صبح و شام چرخ

هزج اخرب مقبوض ۳۰۲ و م ب و ه

در مدح ابو حلیم زریر شیانی

ای شیر دل ای زریر شیانی
ای رای تو چشم عقل بیداران
با عدل تو ظلم عدل نو شروان
پیمان تو گاه صلح فاروقی
از گنج تو امنی در آسایش
در گاه ترا خلود فردوسی
آنجا که نه نعمت تو درویشی
ای قوت بازوی مسلمانی
ای خشم تو تیغ تیز سلطانی
با علم تو جهل علم یونانی
دستان تو روز جنگ دستانی
از رنج تو عالمی در آسانی
دربان ترا جلوس رضوانی
و آنجا که نه حشمت تو ویرانی

آن میخ کمان و راست قربانت
و آن برق مجسم است شمشیرت
شیطان سنان آبدارت را
باران کمان کامکارت را
زور تو به عربده سخن گفته
داغ تو بخاصیت وطن کرده
سر خوانی سر کشان قضا خواهد
پیشانی سر کشان قفا گردد
میل تو بحر بگه فزون بیند
بر سفره رزم رزم جو یانت
رازی که زمانه داشت اندر دل
تصدیق کند سپهر اگر گوید
چرخ شب و روز تیز از آن گردی
خواهی که شوی مقیم نشکیمی
تا طبع درشت و نرم رویاند
در صدر تو باد سعد ناهیدی
کاندر سر اوست فعل طوفانی
کاندر حک^[۱] اوست جان جسمانی
نا داده شهاب کوب شیطانی
نادوخته روزگار بارانی
از نوک زبان طفل ما کانی^(۲)
بر تخته ران اسب کیلانی^(۳)
چون کوس تو کوفت شعر سر خوانی^[۴]
چون پیش کنی بحمله پیشانی
از میل طفیلیان به مهمانی
چیزی نخورند جز پشیمانی
در حق نظام شرق و غرب آئی
گوینده ترا سکندر ثانی
ماهی مه و سال گرم از آن گردی
کوشی که کنی مقام توانی
خار و گل عقربی و میزانی
با قدر تو باد اوج کیوانی

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۵ . نسخه ۳ - چک نسخه م ب - حق اما در حاشیه نوشته شده که « در نسخه بجای حق حک دیده شد و هر دو قابل تامل است
(۲) نسخه ۲ - دور تو بعربده سخن گفته از که تو زمان میل ما کانی نسخه ۳ - زوبین که بعربده سخن گفته از نوک رماست میل با کانی م ب - روز تو بعربده سخن گفته از نوک زبان مثل با کانی نسخه ۵ - روز تو بعربده سخن گفته از تو که [فرو] زبان طفل پاکانی
(۳) نسخه ۲ - کیکانی نسخه ۳ - کیلانی م ب - کیکانی نسخه ۵ - کنکانی
(۴) نسخه ۲ - سر خوانی سر کشان قضا خواهد چون گوش تو شعر شروانی نسخه ۳ - بر جانی اگر کسی قضا خواهد چون گوش کند تو شعر بر خوانی م ب - سر خوانی گر کسان قضا خواهد چون کوس تو کوفت سر خاقانی (؟) چون کوس تو کوفت سر خوانی ؟ چون کوس تو کوفت سر سر خوانی ؟

آثار غزات تو فرامرزی ❀ احکام قضای تو سلیمانی
حفظ تو بسایه زاد و در ظلش آرام گرفته انسی و جانی

❀ خفیف ❀ نسخه ۳ و ۲ و م و ه

نکند کار تیر آبازی ❀ شل هندی و نیزه تازی ❀
پیش پیکان او کی آید کوه (۱) ❀ گریباند که چیست جانبازی
بار سوفار او زه چرخش ❀ با زمانه کشد بانبازی ❀
روز برتاب او ز شرق بغرب ❀ نکند عبره جز بطنازی
پر او را عقاب سجده برد ❀ چون گشادش دهد سراقرازی
اوج او در صعود کیوان را ❀ بیند اندر هیوط صد بازی
حکم سیرش اجل همی راند ❀ کرده با او بفعال دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست ❀ خصم کابین مرغزی است آن رازی
ای ز تو بر عمارت عالم ❀ یافه عدل خلعت رازی ❀
سهم شمشیر تو فکنده بکوه ❀ گرگ قصاب را بخرازی
مرزبانی قویتر از عقلی ❀ قهرمانی قویتر از آزی ❀
دل دولت شکفت رازی داشت ❀ آشکارا شد و تو آن رازی
چرخ گردنده شهاب انداز ❀ کاندرا آورد یسک اندازی
آفتاب از تو جرم در وزدد ❀ گر بکین سوی جرم او تازی
یارب آن سهمناک ساعت چیست ❀ که تو باخود و درع بگرازی
وندرا آری چو برق پای برعد ❀ بزنی رعد را و بنوازی ❀
تیغ درخواهی و به آتش تیغ ❀ میخ بر تیغ کوه بگدازی
از جهانی بطرفه العینی ❀ کینه توژی و باز بردازی
دور باد از تو چشم حاده دور ❀ تا بغزو اندرون همی تازی

(۱) م ب شیر

بی خطر باش هر کجا باشی ❀ با ظفر یاز هر کجا یازی
همه فرجامهاست معدوم است ❀ محکم آغاز هر چه آغازی

❀ مضارع ❀

ای پیشکار تخت تو کیوان و مشتری ❀ ای نجم شرق و غرب (۱) ترا گشته مشتری
در جرم عقل طبیعی و در جسم عدل جان ❀ بر شخص فضل دستی و بر عرض حق سری
اقبال را بهمت بهتر طبیعه ❀ اسلام را بنصرت مهتر برادری ❀
آن را که کارزار شود روی راحتی ❀ و آنجا که کارزار شود پشت لشگری
اندر تواضع آب روانی نشیب جوی ❀ گر چه بقدر از آتش رخشنده برتری
نشکفت اگر بکار بزرگی بنام تنگ ❀ چون همعنان دولت و همنام اختری
دریا که دید هر گز گوهر مکان او ❀ اینک دل تو دریا اینک تو گوهری
بگرفت سبیل عهد تو سهل و جیل چنانک ❀ بر زرو سیم خویش بیخوش ستمگری
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل ❀ سر جمله فواید هر هفت کشوری ❀
پیراهن (۲) تو مشرق دیگر شمرده اند (۳) ❀ کز وی که طلوع تو خورشید دیگری
هر ساختی که نعل براق تو بر نوشت ❀ از ایمنی بساطی بر وی بگستری ❀
اضدا در اخصومت اصلی بر اوقناد ❀ در اصل و فرع شهری کانجا تو داوری
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ ❀ آن را وفا کند که بر او ژرف بنگری
حقا که خاره خون شود ایدون گمان برم ❀ گر در میان معرکه بر خاره بگذری
باتیغ پیش جمع بزرگان هندوان ❀ چون پیش خیل خوردان سد سکندری
خالی شد از نبات زمینی که خاک او ❀ در کینه آختن به پی باره بسپری
آسانیا که از تو جهان راست کر تو چند ❀ از وی به اختیار بدشواری اندری ❀
گوئی زمانه فتنه بالین و بستر است ❀ تا تو بطبع دشمن بالین و بستری

(۱) لباب - شرق
(۲) نسخه ۵ - پیرامن
(۳) نسخه ۱ - گرفته اند

ایزد ترا بهشت به عقبی جزا دهداد
 چندان که نام دهر بماند بمان بدهر
 این مهر کان بکام شمردی و همچنین
 هر مهر کان که آید مادام بشمردی
 کاین رنجهها نه از پی دنیا همی بری
 تا نام نیک ورزی و تا عدل پروری

❁ خفیف ❁ نسخه ۳ و ۲ و م و ه

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی
 سید عالم و عمید اجل ❁
 رتبت او نهاده منبر و تخت
 همیش را سپهر کفش بساط
 سایه عدل او کشیده طناب
 برده از عرض جود گوی سبق
 حکم او مالک قلوب و رقاب
 نهی او رد گرد باد سموم (۱)
 باد خلقش دمیده عطر حسب
 قلمش پر عجبیه نکنه ❁
 چون تکبر عظیم (و) باحشمت
 گوئی از آسمان فرود آمد
 زاید از اهتمام او اکنون
 بشنود زو تفاق بند ورع
 وحشی مکه برجهد بکمر (۶)
 آمد آن برگ عقل و بارندی (۱)
 عمده ملک و دین ابوالاعلی (۲)
 رفعت او سپرده عهد و لوی
 دولتش را زمانه کبش فدی
 نامه فضل او گشاده سحی (۳)
 سوده با ذات عدل دست مری
 رای او افسر سهیل سهی
 سعی او سد شاهراه عری
 نحل مهرش نهاده شهد شفی
 سخنش پر لطیفه معنی ❁
 چون تواضع کریم (و) بی دعوی (۵)
 قهر اعوان قنیه را عیسی
 در عروق صلاح خون غدی
 بخورد زو فساد حد زنی
 دمنه حیلہ در خزد بشری (۷)

- (۱) نسخه ۵ - بهی
- (۲) نسخه ۲ - ابو شمعی . م ؟ ف - ابو یعلی ؟
- (۳) در ۲ و ۳ و ۵ - سحی
- (۴) چنانچه در ۲ و م و ب - نسخه ۳ - نهی آورده کرد باد سموم
- (۵) چنانچه در نسخه ۳ و م و ف - نسخه ۲ - چون تواضع کریم با دعوی نسخه م - چون کرامت کریم و با دعوی نسخه ۵ - چون تواضع کریم با دعوی
- (۶) نسخه ۲ - بسومی ؟ نسخه ۳ - بمو ؟
- (۷) نسخه ۲ - بتری ؟ نسخه ۵ - برئی ؟

نرود (۱) با ودیعت استخفاف (۲)
 چو سخن گوید او زبهر صلاح
 ای بحکمت گزیده چون لقمان
 نشکنند بند و نکسلد پیمان
 چون خورد بی گنه دوال ادب
 تو کنی جان او زرنج آزاد
 تا مهیاست شغل داد و سند
 شغل شغل تو باد با خسرو
 داده دهرت بعمر نوح نوید
 نرود (۳) با شریعت استهزی
 که کند گوش سوی هزل و هجی (۴)
 ای بسیرت ستوده چون کسری
 بنده را خشک بند ظلم واذی (۵)
 چون کشد بی ورم وبال طلی
 تو کنی حال او بدهر انهی
 تا مهیاست کار بیع و شری
 کار کار تو باد با مولی
 کرده بخت بروز نیک ندی

❁ مجتث مقصور ❁ نسخه ۳ و ۲ و م و ه

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

(همانا در سال فراز آمدن آن پادشاه و الاجاه بر تخت پادشاهی گفته شده است)

درود داد خلافت رسید و عهد (و) لوی
 به بار گاه همایون حضرت اعلی ❁
 به بار گاهی کز فخر خلعتش جوید
 ز ظل برده او دوش آفتاب ردی
 به بار گاهی کز حرص طاعتش خواهد
 ز لفظ حاجب او گوش روزگار ندی
 به تیر ماه بهاری شکفت حضرت را
 گشاده چهره تر از کارنامه مانی
 گل نشاط و سرورش برنگ معجب گشت
 هنوز عهد (و) لوی نا گرفته بوی نوی (۶)

- (۱) نسخه م - نبود
- (۲) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۲ - استقصی نسخه ۳ - استقصا نسخه م - بحضور
- (۳) نسخه ۲ - برود نسخه م - نبود
- (۴) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود
- (۵) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود
- (۶) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۲ - هنوز عهد لوی نا گرفته بود هدی ۳ - هنوز عهد لوی نا گرفته بودندی م ب - هنوز عهد لوی نا گرفته بوی هدی

قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هر که نیست
 هر که او چون کاغذ از خط تو نگشاید قفاح
 سرورا تکرار کاغذ نیک میدانی که چیست
 خاصه آن کاغذ که دارد بوی بکرنگی چومن
 طبع در مدح تو یک ساعت نمی آرد درنگ
 تا همیشه کاتبان دارند کاغذ را عزیز
 کاغذ منشورت از تأیید حق باد وحسود

گردنش را چون دوات ناگزیر است از طناب
 چون قلم زبید که سر بنهند چون بر گ سداب
 فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون سحاب^(۱)
 در وفا و مهر تو همراه تا روز حساب
 می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب
 گاه از او سازند منشور و گاهی از وی کتاب
 غرقه همچون کلک در آب سیه بش المصاب

❁ خفیف ❁ ۳۰۲ ومب وه

(قطعه که به مسعود سعد سلمان نوشته شده)

بوالفرج را درین بنا که در آن
 سخنی چند معجب است که عقل
 گوید این در بهشت یکچندی
 چون به آدم سپرد رضوانش
 بزمین آمد از بهشت آدم ❁
 یوبه منزل بهشتش خاست ❁
 سکنه او بدو فرستادند ❁
 عرصه عمر آدم آخر کار
 غیرت غیر برد بر سکنه^(۲)
 خانه ز آن شخص بازماند ولی
 گرد او وهم گشت توانست

اختلاف سخن فراوان گشت
 بر و قوفش رسید و حیران گشت
 روضه دلکشای رضوان گشت
 منزل آدم اندر او آن گشت
 غربت او بکام شیطان گشت
 گرچه دشوار بود آسان گشت
 تا بنمکین گوهرش کان گشت
 حالی آورد و تنگ میدان گشت
 ز آرزو خواستن پشیمان گشت
 مدتی غوطه خورد و پنهان گشت
 گرد اسرار غیب توان گشت

(۱) نسخه ۲ - فیض جودت مایل او ان بکاغذ چون سحاب نسخه ۳ - فیض جودت مایل از آن بکاغذ چون سحاب
 (۲) نسخه م ب - غیرت عود بود بر سکنه

اندر این عصر چون پدید آمد
 تا جهان است او^(۱) نکپیان باد
 قصر مسعود سعد سلمان گشت
 این بنا را که او نکپیان گشت

❁ متقارب ❁ نسخه ۳۰۲ ومب

چو سررشته خویش گم کرده ام
 مرا خورد یکبارگی غم دریغ
 بسا داورها که دارم ولیک
 زر و زیور من قناعت بس است
 برای عروسان بگر سخن
 درین عهد ناخوش که قحط سخاست
 نه در خاطر و دل بگردد مرا
 کزین دهر نااهل حاش الوجوه
 بدین بی بقائی چنین زندگی

بعالم یکی رهبرم آرزوست
 بگیتی یکی غمخورم آرزوست
 یکی دادگر داورم آرزوست
 نگویم زر و زیورم آرزوست
 یکی تازه رو شوهرم آرزوست
 نگویم که سیم و زرم آرزوست
 که این اسب و آن استرم آرزوست
 خری حر^(۲) که یک نوبرم آرزوست
 ز اسلام دورم گرم آرزوست

❁ رمل مخبون مقصور ❁ نسخه ۳۰۲ ومب

بخدائی که ره معرفتش ❁
 در ره او خرد از غول اضلال
 چرخ بر در که او پشت خم است
 از دو سرهنگ درش خالی نیست
 قدرتش زاد سه فرزند ولیک ❁
 عقل را هر نفس از حضرت او
 هر چه بیند دل و طبع^(۳) از صنعش ❁

روز و شب مالک عالم^(۴) نظر است^(۴)
 با ثبات قدمش در نظر است
 کوه دد خدمت او با کمر است
 نام آن هر دو قضا و قدر است
 چارشان مادر و نه شان پدر است
 بی عدد منهی و صاحب خبر است
 به ربوبیت او راهبر است ❁

(۱) نسخه م ب - تا جهان باشد آن نسخه ۵ - تا جهان باشد این
 (۲) نسخه م ب - خر
 (۳) صاحب
 (۴) نسخه ۲ - روز شب مالک عالم نظر است نسخه ۳ - روز و شب مالک صاحب نظر است
 (۵) نسخه ۳ - چشم

که بیدار تو شوقی که مراست شرح چندانکه دهم بیشتر است
 * هزج مقبوض مقصور * نسخه ۳ و ۲ و م ب
 گردون ز برای هر خردمند صد شربت جان گزار در آمیخت
 گیتی ز برای هر جوانمرد هر زهر که داشت در قدح ریخت
 از بهر هنر درین زمانه * هر فتنه که صعبتر برانگیخت
 جز آب دو دیده می نشوید خاکی که زمانه بر رخ ریخت
 بر اهل هنر جفا کند چرخ نتوان ز جفای چرخ بگریخت
 چون است زمانه سفله پرور کی دست زمانه بر توان بیخت
 چون کون خران همه سرانند دست از دم خریباید آویخت

* مجتث *

بدان خدای که بر روی رفته عظمت
 دو جا کردند همی صبح و شام بر در او
 سپهر زیر کف قهرمان قدرت اوست
 دو کفه قدرتش از روز و شب بدید آورد
 که شرح شوقم نتوان بصد زبان دادن
 ستوده صاحب سزور محمد بن علی
 سر صدور اکابر که صدر مجلس او
 در آن مکان که ز خلق خوشش سخن گویند
 هر آن گروه که اندر پناه صدر ویند
 بعهد دولت او خوش نشین که فتنه و جور
 فلک دهد بکف او زمام حکم جهان
 که خط محور بر تیر او کفه شاهین است (۱)
 که آن یکی گهر افشان و این گهر چین است
 چو حقه که بر از مهره های زرین است
 که خط محور بر هر دو کفه شاهین است (۱)
 که زنی جناب همایون مخض الدین است
 که زین ملت از او بانفاذ و باتمکین است (۲)
 زبوی خلق خوشش بر گل است و نسیرین است
 نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
 زامن و راحتشان بستر است و بالین است
 چو کبک و تپو عدلش چو باز و شاهین است
 هنوز باش که این پایه نخستین است

(۱) نسخه ۲ - که خط محور بر تیر او کفه شاهین است
 محور او تیر و کفه شاهین است
 (۲) نسخه ۲ - که زین دولت او بانفاذ و تمکین است م ب - که زین دولت او
 بانفاذ تمکین است

* مجتث *

بدان خدای که هر دم بشکر خدمت او زبان عقل تر و کام فضل شیرین است
 بلطف صنع بر آورد بی ستون قصری که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
 عروس نعمت او باز می رود بعدم * بمهر خویش که داماد شکر عنین است
 کمال نعمت او پرورنده مشفق * ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
 وفور هیبت و قهرش بشعله زائر (۱) مثال داده که این مقطع شیاطین است
 بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم کبودش که همه میخهای زرین است
 حسام قدرت و قهرش بدست حکمت و حلم همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
 که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد که زنی جناب همایون ناصر الدین است
 امیر عالم عادل محمد بن حسن (۲) که بر مناقبش از چرخ حمد و تحسین است
 جز او که دارد آیین جود و رسم کرم تبارک الله آن خود چه رسم و آیین است
 سخا و طبع کریمش حریف یکدگرند مگر یکی است چو جوزاد گر چو پروین است
 بحذف (۳) همت او توسن مروت را (۴)
 بمدح او گهر افشانند خاطر من از آنک
 بذکر منقبت او زبان کلک تراست
 بزرگوارا داعی دولتت شب و روز ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است (۵)
 توئی ز محنت ایام کف ملجأ او از آن دعای تو او را چو ورد یاسین است
 به نامرادی از خدمت تو محرومم * ولی چه چاره کنم چون مراد چرخ این است

(۱) م ب - وفور هیبت و قهرش بسفله زاید

(۲) حسین

(۳) نسخه ۳ و م ب - بحذف نسخه ۲ - بحذف

(۴) نسخه ۲ - چه خوش بکار در آورد البعه نور منست نسخه ۳ - چه خوش بکار در آورد آن شه توزین است

[۵] چنانچه در م ب ۲ - ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است نسخه ۳ - ز بهر فرقت خدمت نژند و غمگین است

همیشه تا که خط و زلف دلفروز ترا زبرک لاله و گل بستر است و بالین است
به تخت و بخت ترا باد بستر و بالین که ملک را بجهان عین مدعا این است (۱)

مجتب

چنان بطبع کف راد اوست عاشق جود که آن یکی است چو خسرو دگر چو شیرین است
ز بهر نعل و پی میخ مر کب خاصش سپهر ساخته شکل هلال و پروین است
زمانه داشت براو آفرین همیشه چنانک بصد هزار زبان بر عدوش نفرین است
دعای خیر از او نکسلاد دایم از آنک ز جبرئیل امین بر دعاش آمین است (۲)

هزج نسخه ۳۰۲ ومب

(در تب کردن ممدوح گوید)

سرافراز تو آن صدری که طبیعت گلستان کرم را بشکفتد گل
میان هر چه زان عاجز شود وهم زمن دریاب و این يك نكنه بشنو
تبی کامد بتو نر بهر آن بود زبس کامیخت با دونان بترسد
بدریای لطافت كان تن تست پس آنکه زود بر گردید و دانست
سزد گر طبیعت از روی بزرگی نصیب خصم بی آب تو بادا
بجز تخم نكو نامی نگارد اگر ابر گفت بر وی بیارد
حکومتها همه رایت گذارد که هر کان بشنود بر دل نگارد
که تا بر خاطر ت رنجی گمارد که اورا هر کس از دونان شمارد
فروشد تا مگر غسلی بر آرد که تاب حملة دریا ندارد
چنین بیخردگی زو در گذارد تبی گو را بخاك و گل سپارد

(۱) بیت پسین تنها در م ب دیده شد

(۲) این دو تکه را دو کس که نام یکی از آنها محمد بن علی و نام دیگری امیر محمد بن حسن یا حسین بوده بهم دیگر نوشته و فرستاده اند ازین رو گمان نمیرود که دو قطعه با یکی از آنها از ان ابوالفرج باشد

هزج نسخه ۳۰۲ ومب

سوار صبحدم هر روز کز مشرق برون تازد سپر بر گیرد و شمشیر و بامن جنگ آغازد
بخون خنجرم خنجر بیالاید سحر گاهی بقصد خون بیالین هنرمندی دگر تازد (۱)
از آن دونی که گردون راست اندر نام و در همت بجز کار کسی کو دون بود نظر نیندازد
چنان سازد که هر آزاده را از پای بر گیرد چنان خواهد که هر دون را بگردون سر بر افرازد
ورا از ساز گاری این گره چندان افتاد است که يك ساعت بکار هیچ درویشی نپردازد
درازش دست و تیغش تیز و حکمش بر همه نافذ دو تا گردن بخیره پشت کوزی را که میسازد
مرا طالع کماندار بست خود بین [۲] راست اندازی که تا در جعبه خود تیر بیند در من اندازد
و فاقی نیست در تیرش ولی در قصد من باری چو جان باتن در آمیزد چومی با آب در سازد
بقصد و عمد صد بارم بمالد گوش چون بر بط که يك روز از سر سهوی مرا چون جنگ بنوازد
چو موم از انگین از عیش خود دورم کند و آنکه چو شمع و شکر در آتش و در آب بگدازد
مرا در ششدر محنت همی سنجد به استادی چه استادی نماید و نه دست خویش میبازد (۳)

مضارع نسخه ۳۰۲ ومب

(در مدح شرف الدین علی)

صدر جهان که شعله از نور رای تو بر نور آفتاب فلک برتری کند
سرمايه شرف شرف الدین علی که چرخ با همش نزیید اگر سروری کند
آز شکم گرسنه شود ممتلی ز حرص گر میل طبع سوی سخا گستری کند
اندر امور نظام ممالک به يك صریر کلک مبارک هنرش خنجری کند

(۱) چنانچه در م ب نسخه ۲ و ۳ - باز در نسخه بدل یازد ؟

(۲) نسخه ۳ - خودزین نسخه م ب - خود بین

(۳) نسخه ۲ - نه دست خویش میبازد نسخه ۳ - زدست خود همی بازد م ب -

زدست خویش میبازد در نسخه م ب این قصیده در حاشیه نوشته شده و صاحب نسخه یعنی آقای ملک الشعرا بهار در زیرش این سطور را مرقوم نموده اند . اشعار فوق در نسخه مغلو ط و تازه نویسی دیده شد با اینکه سبک و سیاق آن از رویه و اسلوب اشعار استاد ابوالفرج دور مینمود مع ذلك در اینجا ثبت شد و مخصوصاً در اغلاط آن تصرفی بعمل نیامد تا در وقت خودش معلوم شود از ان کیست و اصل آن اغلاط چیست ؟

در پیش زخم تیغ حوادث بنور حزم
 گر کز کند قضا سر پیمانۀ وجود
 ورگم کند زمانه سر رشته صلاح
 بر خلق همچو بر سه مواید چار و نه
 کلکی است ناتوان بکف کافیش که تیغ
 بر عارض بیاض چو مشاطه گونه گون
 بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس او
 مانند الکنی است ولیکن سخنوران
 در يك نفس هزار گهر زو جدا شود
 چون مسکنش کف شرف الدین علی بود
 صدرا ضمیر خادم داعی بمدح تو
 چون خطبۀ مدیح تو خواند زبان او
 معلوم رای تست که خادم تنای تو
 دور است ازین طریق ولیکن بطوع طبع
 قرضی که از ره کرم ملتزم شد است
 تا از دو جنس عالم کوچک مر کب است
 آسیب هفت و چار ز عمرت گسسته باد

❁ رمل مقصور ❁ نسخه ۳۰۲ ومب

ای سرافرازی که بر خورشید چرخ
 کلک تو در نظم کار مملکت
 عار دارد همت کو در سخا
 با همای عدل تو زاغ ستم

شعاعه رایت سرافرازی کند
 بر نفاذ تیغ طنازی کند
 با محیط و ابر انبازی کند
 همچو عنقا خانه پردازی کند

(۱) نسخه ۲ - ما سال حرج ارو عنبری کند نسخه ۳ - تا بانبان فرخ او عنبری کند م ب ماسان چرخ ازو عنبری (چنبری) کند؟

گر بداند آهوان انصاف تو
 ورسخا آموزد از دست تو ابر
 پشه کاندر هوای مهر (۱) تست
 فتنه را با خواب دمسازی بود
 برهران بقعت که صیت عدل تست
 شہسواری چون تو در میدان جود
 وعده کان از کرم فرموده
 از پی توقیع در انجام آن
 از تو یابند اهل معنی تربیت
 تا به بستانها نسیم نوبهار ❁
 حکم بادت تا بحدی کز عجب

مشک نتواند که غمازی کند
 همچو دریا گوهر اندازی کند
 بر عقاب آسمان بازی کند
 چون کفت با کلک دمسازی کند
 ظلم نتواند که مجتازی کند
 و آنکھی بد خواه خربازی کند
 گر وفا با آن هم آوازی کند
 با بنانت کلک همرازی کند
 یاری دین حیدر غازی کند
 پیشه عطاری و بزازی کند
 گرگ در عهد تو خرازی کند

❁ مجتث مقصور ❁ نسخه ۳۰۲ ومب

بحکم ایزد و اقرار جمله تاجوران
 ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت و فتح
 چو شد حسام و یمنش یمن فتح و ظفر
 فلک چو بر قد او کسوت بقا دوزد
 ملک ز اوج فلک میدهد بطبع اقرار
 بروز رزم به پیشش چو بر کشند یمن
 زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو
 یکی سخن ز خرد دوش باز پرسیدم
 که هر کسی ز سخای شه است خرم و شاد
 جواب داد خرد کاین گمان مبر بسخاش

پناه و بشت جهان عز دین تواند بود
 همیشه رایت او را قرین تواند بود
 بدان خجسته حسام و یمن تواند بود
 سعادتش علم آستین تواند بود ❁
 که او مہین ملوک زمین تواند بود
 سوار رخس سوار کمین تواند بود
 جمال و زیب شهر و سنین تواند بود
 که او جوابگران مہین تواند بود
 برای چیست که طبعم حزین تواند بود
 که در گمان همه غث و سمین تواند بود

(۱) در همه نسخ قهر؟

اگر شود بمثل زنده حاتم طائی ❀ ز خرمن کرشم خوشه چین تواند بود
نه نیز گویم شعرت بد است و نازیبا از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی حقیقت است که حال اینچنین تواند بود
چو این سخن بشنیدم از او بدانستم که هر چه گفت خرد آن یقین تواند بود
دعای روح امین باد حرز بازوی تو که حصن دعوت او بس حصین تواند بود
معین و یار تو بادا خدای عز وجل به از (۱) خدای که یار و معین تواند بود

❀ خفیف ❀ نسخه ۱ (سه بیت اول) ۲ و م ب و ه

ای جوادی که کوه و دریا را باعطای تو ملک و مال نماند
شکر انعام تو بجان گویم (۲) که زبان را در او مجال نماند
آن درختی است بر تو (۳) که ازو باغ امید بی نهال نماند
و آن درختی است رای تو که بدو قرص خورشید بی همال نماند
آز چندان سؤال کرد از تو که بسیرتش در (۴) سؤال نماند (۵)
بخل چندان دوال خورد از تو که بپهلوش بز دوال نماند
دیو امساک را که طبع تو دید اندر امساک قیل و قال نماند
هبة ایزدی از آن او را ❀ با تو اندر هبت جدال نماند
تا بماند فلک بمان که در او نجوم عمر تو را و وبال نماند

❀ متقارب ❀ نسخه ۲ و ۳ و م ب

خرد کز همه چیزها برتر است هم آخر کشد باده در وی قلم
چو عرض شریف تو باشد بجای زیشی و کمی چه بیش و چه کم

(۱) نسخه م ب - بجز

(۲) چنانچه در ۲ و م ب - در ۱ و ۵ - جویم

(۳) چنانچه در ۲ م ب - برنو نسخه ۱ و ۵ - پرتوی

(۴) که بسینه اش در

(۵) نسخه ۲ - که بسیرتش در مجال نماند نسخه م ب - زرچندان سؤال کرد از

تو که بسیرتش در سؤال نماند نسخه ۵ - که در اطاق سؤال نماند ؟

اگر حاسدی قصد جاه تو کرد کز آن قصد گردد مگر محترم
ز بسیاری خصم و انبوه پیل ❀ زبانی نباشد به بیت الحرم ❀
چو یزدان بود حافظ ذات تو چه باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به تو کسی فریبی چون شمارد ورم
به یزدان پناه و بدو یار گیر (۱) که آنجا توان یافت لطف و کرم
حدیث ثای من و حضرتت ❀ چوران ملخ دان و چون خوان جم

❀ خفیف ❀ ۲ و م ب و ه

(در مدح ابونصر پارسی)

سال عمر عزیز آن نوگشت که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجه بونصر داده ایزد صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگی و عز و جاه و شرف یارب او را بعمر نوح رسان

❀ مجتث مقصور ❀ ۲ و م ب و ه

(در مدح ابونصر پارسی)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن که آفتاب نماید ز رای او سایه
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سپهر قالب معراج همش بیسود (۲) شمرد خویشتن از وی فروترین پایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاوسان بجلوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهم و اندر بقا بر او لازال جهان بمهر چو بر طفل مهربان دایه

(۱) م ب - بازگرد نسخه ۲ - بارگیر (؟)

(۲) نسخه ۱ و م ب - پیمود نسخه ۲ و ۵ میسود

هجویات

مضارع اُخرب ❁ نسخه ۱ و م ب و ه

گوئی که گر بخواهم یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید
 هیات گر بخواهی کز گه ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبوید

هــزج ❁ نسخه ۱ و م ب و ه

مرا گوئی که تو خصم حقیری تو هم مرد دیری نه امیری
 مسلمان وار پندت داد خواهم تو خود پند مسلمان کی پذیری^(۱)
 فراوانت پلنگاتند خصمان ❁ مگر با موش خصمی در نگیری
 که گر چنگ پلنگی در تو آید بیاید^(۲) بر تو میزد تا بمیری

غزلیات

مجتث مخبون ❁ و م ب

چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه نکاری بگاہ خلوت جفتی^(۳) بوقت عشرت یاری
 بغمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نوازی بوعدہ روبه بازی (بعشق)^(۴) شیر شکاری
 جو بوی خواهم رنگی جو صلح جویم جنگی جوراست رانم لنگی چه خوست اینکه توداری
 بلی قرینۀ اوئی ولیک گرگ تباری زمانه^(۵)
 نه سائی و نه بسودی نه گاهی و نه فزودی نه بندی و نه گشودی چه دیودست سواری^(۶)

- (۱) نسخه ۱ - زخود پندی مسلمان کی بر سری
- (۲) نسخه ۱ و م ب - بیاید نسخه ۵ - بیاید
- (۳) باری - خاری
- (۴) - بحیله
- (۵) نسخه ۱ - زمانه بوالعجیبی بخوی تیز بجوید ترا نمودی بیاید چگونه کبر نیاری

نسخه ۱ و م ب - زمانه بوالعجیبی را ستیزه روئی خود را ترا نمونه نباید چگونه کرسماری؟!
 (۶) نه سازی و نه بسائی نه گاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه دیو دست سواری؟ نسخه ۱ - نه سازی و نه بسوزی نه گاهی و نه فزودی نه پندی و نگشادی چه دیودت سواری؟ نسخه ۱ و م ب - نه سازی و نه بسوزی نه گاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه زور دست سواری

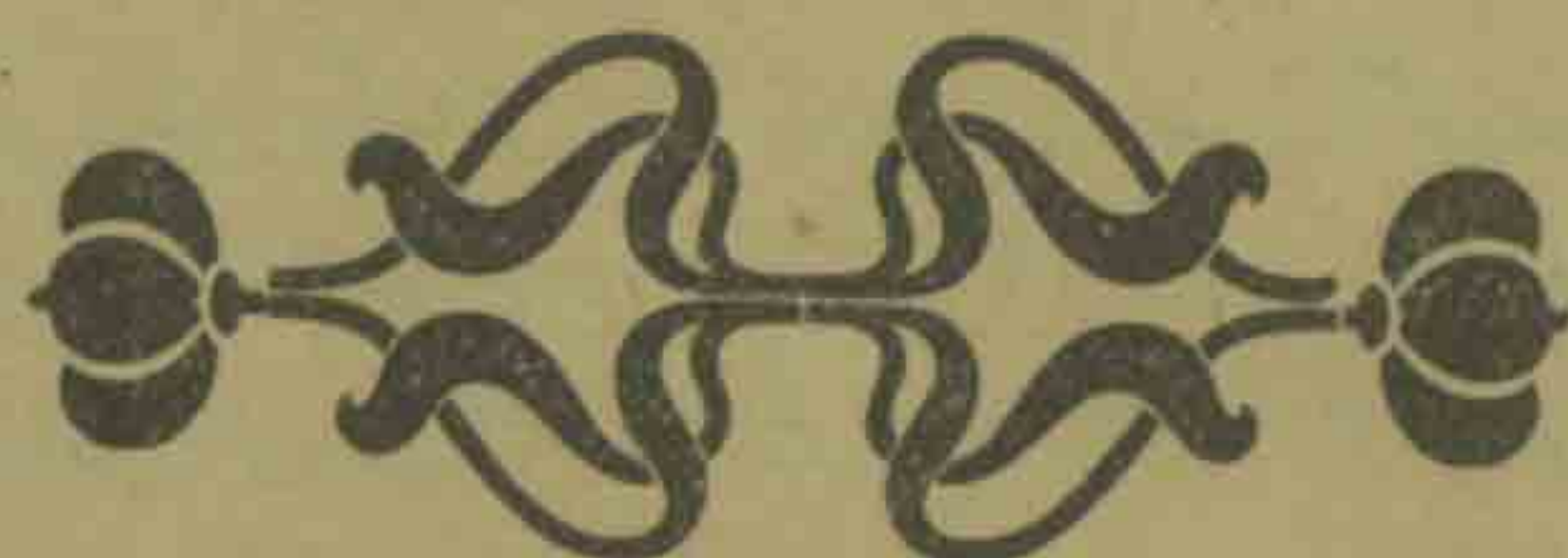
خفیف ❁ و م ب و ه مجمع الفصحا

روی چون حاصل نکو کاران زلف چون نامه گنه داران^(۱)
 غمزه ماتسد آرزوی مضر در کمینگاه طبع^(۲) بیماران
 خیره اندر کُرشمۀ چشمش ذوق مستان و هوش هشیاران^(۳)
 اندر آمد بمجلس و بنشست چادرش بستند ازو یاران
 زیر و بم را بغمزه گویا کرد تا بگفتند راز میخواران ❁

مجتث ❁ و م ب و ه

بیامدی صنما بر دو پای بنشستی ❁ دلم ز دست برون کردی و بدر جستی^(۴)
 نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان همی بحیله شناسی بلندئی از پستی
 سه روز شد پس از آن تا ز درد فرقت تو نه هوشیاری دانم که چیست نه مستی
 درست گشت که جان منی بدان معنی که تا زمن بگستی بمن نه پیوستی
 بجان جانان گر^(۵) تو بدست خویش دلم چنانکه بردی امروز باز نفرستی^(۶)

- (۱) در تمام نسخ گنه کاران ولی در نسخه م ب - در حاشیه به گنه داران تصحیح شده درست تر مینماید
- (۲) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۱ - طمع نسخه م ب - عمر
- (۳) این بیت تنها در نسخه م ب و م ف یافت میشود
- (۴) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۱ و م ب - برون جستن
- (۵) نسخه ۱ - کر نسخه م ب و ه کز
- (۶) در تمام نسخ بفرستی



رباعیات

ارزانی عشوه تو هستم صنما ❁ تا چون دل خسته بتو بستم صنما^(۱)
 گر نیز ترا بدوستی بپرستم^(۲) ❁ چون زلف تو خورشید پرستم صنما

ای محتشان حضرت آید شما ❁ کز فضل در آفاق نشانید شما
 این پایه چرا همی ندانید شما^(۳) ❁ منصور سعید را نمایند شما^(۴)

که نیک بگفتار برافروخت مرا ❁ که سخت بکردار جگر سوخت مرا
 چون بستن گفتار بیاموخت مرا ❁ بر نخته عشق کرد و بفروخت مرا^(۵)

ای دوش فلک را علمت گشته ردا ❁ در گوش فلک زجود و عدل تو ندا
 بادات فدا هر که بگیتی چو منست ❁ تا خلق جهان همه باشند فدا^(۶)

تایک نفس از حیات باقی است مرا ❁ در سیر هوس شراب و ساقی است مرا
 کاری که من اختیار کردم این بود ❁ باقی همه کار اتفاقی است مرا^(۷)

- (۱) نسخه ۱ - تا چون دلخسته ز تو بستم صنما م ب - تا چون دلخسته باتو بستم صنما نسخه ۵ - تا چون دل خسته بتو بستم صنما
 (۲) نسخه ۱ - گر نیز ترا بدوستی بپرستم م ب - گر نیز بدوستی بپرستم صنما نسخه ۵ - گر نیز ترا بدوستی بپرستم ۱ و م ب و ۵
 (۳) نسخه ۱ - ای مایه چرا همی ندانید شما م ب - آن مایه چرا الخ نسخه ۳ - این مایه الخ نسخه ۵ - این مایه همی چرا الخ
 (۴) نسخه ۱ و م ب - منصور سعید را چه مانید شما ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۵) نسخه ۳ - گر نیک بگفتار بر اندوخت مرا که سخت بکردار جگر سوخت مرا چون شیوه گفتار بیاموخت مرا بر نخته^(۶) عشق کرد و بفروخت مرا نسخه ۵ - مصراع ۴ برتخته^(۶) عشق کرد و بفروخت مرا ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۶) مصراع اول نسخه ۳ - ایدوش فلک را علمت کرده زدا مصراع دوم - نسخه ۲ - در گوش فلک زجور عدل توندا مصراع سیم - نسخه ۲ - بادات فدا هر که بگیتی چو نویست نسخه ۳ - بادات فدا هر که بگیتی چوهست نسخه ۲ و ۳
 (۷) تنها در مجمع الفصحا

از درد فراق ای بلب شکر ناب ❁ نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
 چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب ❁ صحرای پر آتش است و دریای پر آب^(۱)

شاهی که جهان را بوجدش ناز است^(۲) ❁ برخیل قضا^(۳) خنجر او طناب است
 بارایت او فتح و ظفر دمساز است^(۴) ❁ عز الدین ابو العصب خیاز است^(۵)

چون یار بیوسه دادم بار گرفت ❁ زلفش بگرفتم از من آزار گرفت
 چون یاری من یار همی خوار گرفت ❁ زان خواست بدست من همی سار گرفت^(۶)

تاجان مرا باده مهرت سوده است ❁ جان و دلم از رنج غمان آسوده است
 گرباده بگوهر اصل شادی بوده است ❁ پس چون که زباده تورنج افزوده است^(۷)

از روز نخست کاین دلم رای تو جست ❁ دید است جفای سخت و پیمانی سست
 بودم ز تو دل شکسته از روز نخست ❁ ناید ز دل شکسته پیمان درست

شاهی که ملوک را ز عدلش بیم است ❁ هفت اندامش صلاح^(۸) هفت اقلیم است
 از ده يك ملك او فلک^(۹) دو نیم است ❁ سلطان مظفر ملك ابراهیم است

ای رای سفر کرده فغان از رایت ❁ خود بی تو چگونه دید بتوان جایت
 از دیده کنم رکاب هجر افزایت ❁ تا مردمکش همی پرستند^(۱۰) پایت

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵
 (۲) نسخه ۲ - مر است نسخه ۳ - یار است
 (۳) نسخه ۲ - بر خلق جهان
 (۴) نسخه ۳ - همراز است
 (۵) نسخه ۲ - ابو العصب حبار است نسخه ۲ و ۳
 (۶) م ب - همی مار گرفت لباب الالباب و م ب
 (۷) نسخه م ب و ح
 (۸) نسخه ۵ صلاح
 (۹) نسخه ۱ - ملك نسخه ۱ و م ب و ۵
 (۱۰) نسخه م ب همی به بوسد م ف همی ببوسد نسخه م ب و ۵ و م ف

چون چرخ بر افکند ردای زربفت
گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت
باروی تو آبله بسی کوشیده است
گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است
روی تو ز مشک زلف قارون گشته است
مستانه دو چشم تو دزم چون گشته است
از عقل نگر تا نبرد نام دلت
بر جهل مگر بگیرد آرام دلت
با انده جفت گشتم از شادی فرد
اندیشه چو دانش است می باید داشت
ای دل چو بنو چشم تو بهتر نگردد
از دیده بر آتش تو ریزم آبی
نشست بصد حيله و برخاست بتفت
رفتم که دمید صبح و آمد آگفت (۱)
تا خلعتی از مهر در او پوشیده است (۲)
روضه گل و یاسمین بر او جوشیده است (۳)
زلف تو ز عکس روی میگون گشته است
گفتی که برشک هر دو پر خون گشته است (۴)
تا غم نخورد بکاو ناکام دلت
کز جهل بخرمی کشد گام دلت (۵)
ایام وفا چیست ولی چنوان کرد
اندوه چو روزی است می باید خورد (۶)
ترسم که تورا چو شمع چشمت بخورد
تا از تو بلای چشم من در گذرد (۷)

- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ نشست بصد حيله و برخاست هفت مصراع ۳ - نسخه ۱ - گفتم که مرو چون بگفتم که برفت نسخه م ب - گفتم که مرو جز این نگفتم که برفت مصراع ۴ نسخه ۱ - رفتم که دمید صبح امید او گفت ! نسخه ۱ و م ب و ۵
(۲) ماه نو پوشیده است !
(۳) مصراع ۳ - نسخه ۱ و ۵ - گفتی که دو هفته ماه نو پوشید است م ب - گفتی که دو هفته ماه نو دیده است مصراع ۴ - نسخه ۱ - وصل گل و یاسمین برو جوشید است م ب - دو صد گل یاسمین برو جوشیده است نسخه ۵ - روضه گل و یاسمین بر او جوشیده است ۱ و م ب و ۵
(۴) ۱ و ۳ و ۵
(۵) چنانچه در ۵ و در م ب - ای عقل تا غم با جهل یکی نکیرد گر جهل بخرمی کشد گام دلت
(۶) ۱ و م ب مصراع ۲ - نسخه ۱ - ایام وفا چیست می چه توان کرد
(۷) ۱ و ۳ و م ب و ۵

چون است که عشق اول از تن خیزد
آری بخورد زنگ همی آهن را
ای معطی دولت ای سر افراز عمید
تا شادی و غم ردیف وعد است و وعید
یارب تو کنی عید که گرداند عید
تاراحت و محنت است و وعد است و وعید
با هجر من ضعیف را تاب نماند
در مرحله ها مسجد و محراب نماند
مسکین تن بی خواب مرا تاب نماند
چون گردد من از سرشک پایاب نماند
ای جوی فراق در تو پایاب نماند
ای کعبه وصل بی توام خواب نماند
بر یاد جمال ملک چشمم بغنود
از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود

- (۱) نسخه ۱ و ۵ و م ب و ۳ و م ف
(۲) نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۱ کذافی ۵ - بدخواه تو باد و ایام تو عید
نسخه ۳ - منصور سعید باد منصور سعید م ب - بدخواه تو خوار باد و ایام تو عید
(۳) مصراع اول چنانچه در ۵ - نسخه ۱ - یارب تو کنی عید گرداند عید
نسخه ۳ - یارب تو کنی عید که کرد آمد عید نسخه م ب - یارب تو کنی که عید گردانی عید نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵
(۴) نسخه م ب و ۵ - در نسخه آنها مصراع اول و چهارم این رباعی یافت میشود
(۵) نسخه ۱ و م ب
(۶) نسخه ۱ و م ب

ای خفته رساندت به آزادی زود گر بنده رشید خاص را خواهی بود^[۱]

چون دیده من بسوی جانان نگیرد ترسان نگیرد ز خلق و پنهان نگیرد

چشم سر من در تو بد آنسان نگیرد چون دیده مرده کز پس جان نگیرد^[۲]

گفتم که ز خردی دل من نیست پدید اندوه بزرگ تو در او چون گنجید

گفتا که ز دل بدیده باید نگرید خرد است و بدو بزرگها بتوان دید^[۳]

چون باز بصید یاوه باز تو شود بر تخت سپهر مهره باز تو شود

گر ماه بشکل چشم باز تو شود از بیم تو چون ناخن باز تو شود^[۴]

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد زو چون تب لرزه بر تم لرز افتاد

از عشق توام کار به اندرز افتاد وزدی بچه زخم بان درز افتاد^[۵]

(۱) نسخه ۱ و ۳ و م ب - مصراع اول کذافی نسخه ۱ - نسخه ۳ - ای جود جمال ملک چشم نغنود . م ب - بریاد جمال ملک چشم نغنود مصراع سوم نسخه ۱ - ای بنده رساندت بازادی زود نسخه ۳ - ای خفته . . . نسخه م ب گر بنده رشید خاص را خواهی بود مصراع چهارم کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - گر بند رسید . . . نسخه م ب - این بنده رساندت باسانی زود

(۲) نسخه ۱ و م ب - مصراع دوم نسخه م ب - ترسان گردد ز خلق و پنهان نگیرد مصراع سوم - نسخه م ب - چشم و دل من در تو بد آنسان نگیرد مصراع چهارم نسخه م ب - چون دیده مرده در پس جان نگیرد

(۳) نسخه ۱ و ۳ و م ب - مصراع اول - نسخه ۱ - چون باز بصید یاوه باز تو شود نسخه ۳ - گر باز بصید یاوه یار تو شود م ب - چون باز بصید یاوه باز تو شود - چون باز بصید یاوه باز تو شود مصراع ۳ - نسخه ۱ و م ب - گر ماه بشکل چشم باز تو شود نسخه ۳ - گر ماه بشکل چشم تو باز شود نسخه ۵ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود مصراع چهارم نسخه ۱ و م ب و ۵ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود نسخه ۳ - از بیم تو چون ناخن یار تو شود

(۴) مصراع ۱ - نسخه ۱ - تا چرخ الخ مصراع ثانی از عشق توام کار باندروز افتاد مصراع چهارم - نسخه ۱ - دزدی بچه زخم تو بردزد افتاد م ب - وزوی بچه زخم بان درز افتاد

جانم نقش عجز برای تو کشد مانند آن نقش که پای تو کشد

پیوسته مرا دل بهوای تو کشد و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد^[۱]

هر تیر که در جعبه افلاک بود آماجگهش این دل غمناک بود

تا چرخ چنین ظالم و بی باک بود آسوده کسی بود که در خاک بود^[۲]

از هر که دهد بند شنودن باید با هر که بود رفیق نمودن باید

به کاشتن و نیک فزودن باید زیرا که پس از کشت درودن باید^[۳]

ای مایه اعتصام خلق ای منصور ای معتمد دگر بفریاد (و) نفور

خورشیدی و خورشید نباشد معذور گر زو نرسد نظر بنزدیک و بدور^[۴]

در ظلمت شبهای فراق ای دلبر بینی که چگونه میبرم عمر^[۵] بسر

ضایع نشود ریختن خون جگر کاخر بدمد صبح امید چاکر^[۶]

از بهر چرا مرا نداری معذور گر من بدلی دو عشق را سازم سور

(۱) نسخه ۱ - مصراع اول و ثانی بجای نقش نفس نوشته م ب - پیوسته مرا دل بهوای تو کشد و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد جانم نفس عمر برای تو کشد مانند آن نقش که پای تو کشد ۵ - بیت اول چون م ب . بیت ثانی جانم نفس عجز . . . مانند آن نفس که پای تو کشد

(۲) م ب و ۵ و ۳ (۳) م ب و ۵ (۴) مصراع ۲ - نسخه ۳ - ای معتمد دگر بفریاد و نفور مصراع ۲ - نسخه م ب ای معتمد دگر بفریاد و نفور مصراع چهارم - نسخه ۳ - کز روز رسد سایه بنزدیک و بدور م ب - گر زو نرسد نظر بنزدیک و بدور

(۵) ۵ - عجز (۶) نسخه ۱ - در ظلمت شبهای فراق ای دلبر ضایع نشود ریختن خون جگر بینی که چگونه میبرم عمر بسر کاخر بدمد صبح امید ای چاکر م ب - از ظلمت . . . گفتی که چگونه میبری عمر بسر ضایع نشود . . . کاخر بدمد صبح امیری از در ۱ و م ب و ۵

يك دل بدو اندیشه كشد مهر دو حور ؟ يك تن بدو سایه خيزد از عكس دو نور^(۱)
 گر عاشق دلسوخته بی تدبیر ۵ پیغام دهد كه از توام نیست گزیر
 صفرا چه كنی رحم کن ای بدر منیر پای تو گرفته است رهی دستش گیر^(۲)
 ز آن عهد پر از نفاقت ای شمع سرور چون آتش شب نمای نزدیک ز دور
 چون از تف تابش تو گشتم فقور خواهی همه نار باش خواهی همه نور^(۳)
 شبهای دراز تو به آرام و بناز ۵ خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
 مسکین من بیدل چه شبهای دراز چون چشم فلک نیابدم چشم فراز^(۴)
 یادی كه در آئی بتم همچو نفس ناری كه بسوزی دل خلقی بهوس
 آبی كه بتو زنده توان بودن و بس خاکی كه بست باز گشت همه كس^(۵)
 ای دل بسفر چرا نبندی مفرش كاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
 چون آهن آب داده اندر آتش نرمی میكن دلا و سخنی میكش^(۶)
 سرمست بكوی دوست بگذشتم دوش برداشته چون شیفتگان جوش و خروش^(۷)

- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ - گرمین بدل دو عشق ترا سازم سور نسخه ۳ -
 کز خود بدلی دو عشق را سازم شور م ب - کومن بدلی که عشق را سازم و سور!
 م ف گرمین بدلی دو عشق را سازم سور مصراع ۳ - نسخه ۱ - یکدل بدو اندیشه کشد
 مهر دو حور نسخه ۳ - یکدل بدو اندیشه کند مهر و جور م ب - و م ف يك دل بدو
 اندیشه کشد جور دو حور
 (۲) اوم ب و ۵
 (۳) نسخه ۱ اوم ب و ح و ۵
 (۴) نسخه ۱ اوم ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۵ - چون چشم فلک نیابدم دیده فراز
 (۵) نسخه ۱ اوم ب و ۵
 (۶) اوم ب و ۵ و ج
 (۷) نسخه ۵ - بانك خروش

آمد خرد و مرا فرو گفت بگوش کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش^(۱)
 آنرا که چو ما سرشت باشد از گل بی خارشکی نباشد ای مهر گسل
 من همچو توام زمن چرائی تو خجل تو خارش تن داری و من خارش دل^(۲)
 ای عشق بخویشتن بلا خواسته ام آنگاه به آرزو^(۳) ترا خواسته ام
 تقصیر مکن کت بدعا خواسته ام تا خود بدعا بلا چرا خواسته ام
 ای رایت شه گرفته از نام تو نام طبع تو بنظم داده انصاف کلام
 هر شه بینی ز نظم تو دیده تمام در جلوه عروس نطق را هفت اندام^(۴)
 تا چون گل لعل گونه^(۵) بفروخته ام چون نیلوفر جامه غم دوخته ام
 بیداری شب ز نرگس آموخته ام زیرا که چو لاله بادل سوخته ام^(۶)
 در عشق چو نار کفته شد رخسارم از بسکه برو سرشک خونین بارم
 هر گه که سرشک دیده زو بردارم^(۷) چون پرده^(۸) ز ناردانه بیرون آرم
 تا باز ترا بدیده ام^(۹) زار ترم دیدار ترا ز جان^(۱۰) خریدار ترم
 تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب از دیده^(۱۱) مظلومان بیدار ترم

- (۱) ۵ یکدم خاموش م ب و ۵ و
 (۲) نسخه ۲ م ب و ۵
 (۳) نسخه ۳ - آنگه که بارزو م ب - آئی که بارزو نسخه ۵ - آن به که
 نسخه ۱ اوم ب و ۳ و ۵
 (۴) نسخه ۱ اوم ب و ۵
 (۵) نسخه ۱ - تا بر گل لعل گونه نسخه م ب - تابی گل لعل چهره
 (۶) لباب الالباب و نسخه ۱ و م ب
 (۷) م ب - زو بر رویم نسخه ۱ - رو برارم
 (۸) م ب چون پنبه
 (۹) م ب - تا یار بر اب دیده ام
 (۱۰) نسخه ۱ - بجان
 (۱۱) نسخه ۱ - از دولت اوم ب

این پند نگاه^(۱) دار هموار ای تن
عضوی ز تو گریار^(۲) شود با دشمن

ای کرده گران غمت سبکباری من
دیوانه شدم دروغ هشیاری من

برخاسته ام دوش بدبایی من
در بادیه رفته ز پی آبی من

از گرمی خورشید رخ روشن او
یکروز که فرصت بود از دامن او

ای جود و جمال ملک رام آمده
با هر که ر بوده در کلام آمده

چون زور ملک چرخ در آورد به زه
خم داد زشت^(۸) تیر و برداشت گره

(۱) م ب و ه و - این پند بکار دار .

(۲) م ب - تا سوز ترا بیش نباشد شیون . ۵ - تا سوز ترا بیش نباید شیون .

تا سوز ترا بیش نباشد شیون

(۳) گر دوست شود لباب الالباب و م ب و ه و -

(۴) م ب و ه -

(۵) م ب و ه

(۶) ۱ و م ب و ۳

(۷) ۱ و ۳ و م ب

(۸) بشت

(۹) لباب الالباب و م ب

از شیرینی چون بسخن بنشینی
در بوسه مرا لب تو گوید بینی

ای بنده دولت تو هر آزادی
گر بسته چرخ جز تو کس بگشادی

ای دل مخور اندیشه فردا پیشی
با عقل مکیر تا توانی خویشی

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی
گر نیک شوی نیک شود حال رهی

[۱] م ب و ه

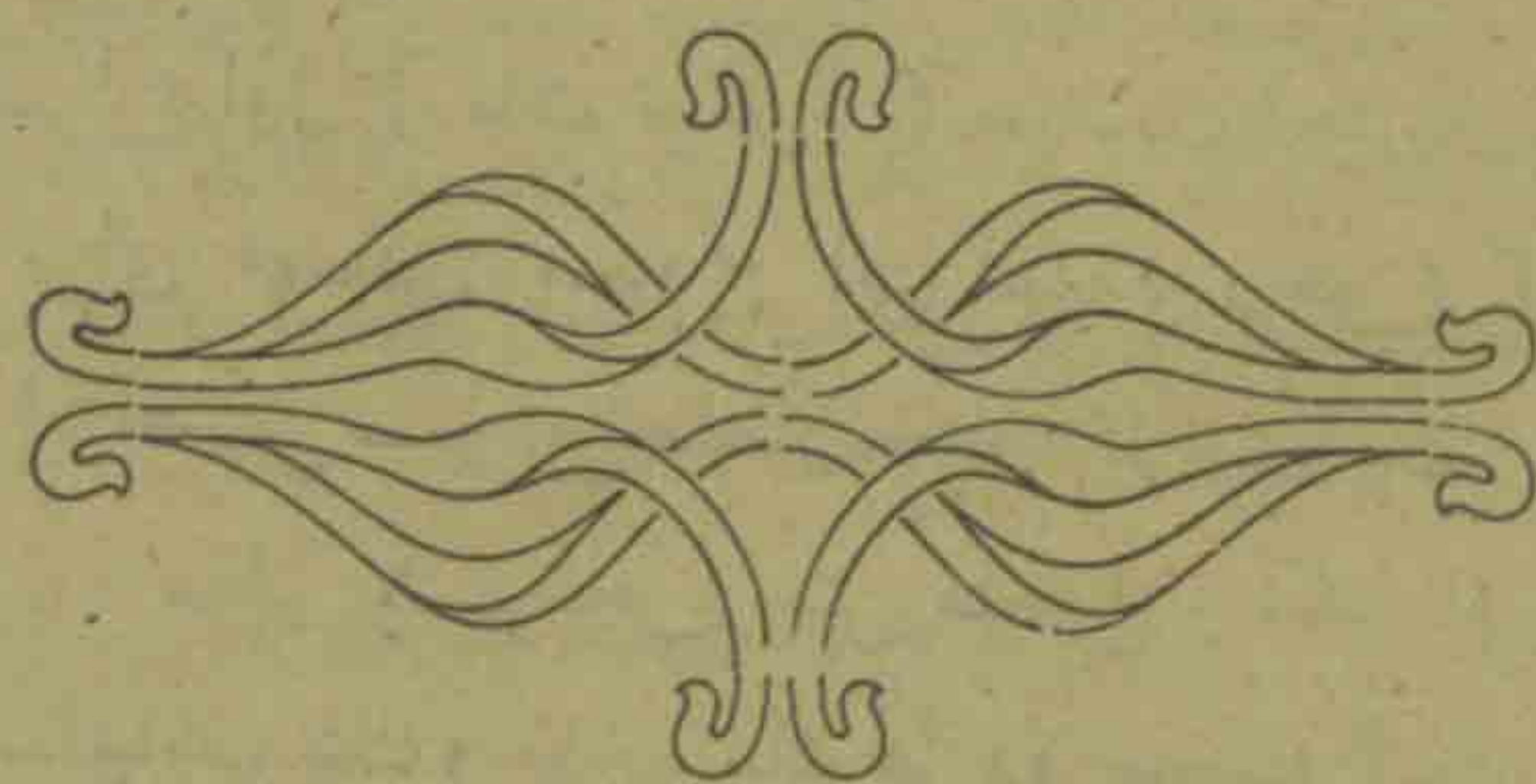
(۲) نسخه ۱ و م ب و ه

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) نسخه ۱ و م ب و ه

در طهران بیستم آبان ماه سنه یک هزار و سیصد و پنج شمسی هجری

انجام پذیرفت



تصحیحات

صفحة ۲

سطر ۲ - همانطور که در متن تحریر شده صحیح است . سطر ۳ - تحریر متن اصح است و بیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد گذافی البرهان . سطر ۴ - تحریر متن صحیح است و عنان بر تافتن و عنان باز تافتن بیکمعنی و غرض از این بیت عبور سلطان محمود بن امیر ناصر الدین از آب کنک است در جنگ هندوستان و فرخی هم در این معنی گوید (ز آب کنک سپه را بیکزمان بگذاشت) بيمين دولت و توفیق ایزد دادار) سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - ظاهراً مومند صحیح باشد و آن علی ما سمع من بعض الثقات جائیست در سرحد هند و افغان .

صفحة ۳

سطر ۱ - تحریر متن اصح و هرموز نام شهر است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و یافه بمعنی گمشد و بیهوده و سخنان هرزه و دشنام باشد و اینجا بمعنی بیهوده است . سطر ۶ - م ۱ - (برج حصال دجول) ظاهراً صحیح باشد و دجول محتمل است موضعی باشد که اکنون بنام داجل معروف و در مشرق رود سند واقع است . سطر ۹ - م ۱ (رای زنی پیر بود بر در دهلی) مصراع ثانی تحریر متن صحیح است رای زن بمعنی مستشار و مصلحت بین و رای لقب سلاطین هند است

صفحة ۴

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۲ - تحریر متن اصح است . سطر ۳ - (بر عدد لشکرش وقوف نباشد) صحیح است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است و نایزه بمعنی گلو باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

صفحة ۵

سطر ۳ - در مصراع اول (ملك توخرم) بمناسبت احتراز از تکرار اصح و احسن است . سطر ۴ - برای فهمیدن ممدوح این قصیده رجوع کن بشرح حال . سطر ۵ - ممدوح مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است . سطر ۷ - (راهی برده بك تن) صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و نکبا نام باد است رجوع کن بشرح قاموس . سطر ۹ - بیایاب بتك و بیایاب تنك هر دو صحیح است و پایاب آبی است که پای بر زمین آن برسد و از آن پیاده عبور توان کرد و ته حوض و دریا و تنك

بمعنی قد چاه و ته حوض و تنك بضم اول و ثانی بمعنی کم باشد . سطر ۱۱ - تحریر متن صحیح و در مصراع ثانی تا جوزا انسب است . سطر ۱۲ - تحریر متن صحیح و حربا بکسر اول جانوریست عاشق آفتاب (نوعی از سوسمار) و فارسی آن چلیپاسه بفتح اول و سکون ثانی است . سطر ۱۳ - تحریر متن در مصراع اول صحیح و مصراع ثانی (که همی شاه چو تو زیب دهد ملك ترا) صحیح است زیرا ممدوح مسعود فرزند ابراهیم است نه دامادش و در ضمن مدح وی پدر او را هم ستوده چنانکه در نسخه نکارنده شرح حال هم چنین نوشته شد است و اگر بسپرد بشدید راء بخوانیم گذشته اینکه شعر از حلیه فصاحت عاقل خواهد ماند با مصراع ثانی بهیچوجه تناسب نخواهد داشت . سطر ۱۴ - بجای بسپرد در نسخه نکارنده (به سپرد) مرقوم و چنین صحیح است و جنوب و صبا و دبور بفتح اول و شمال بفتح و کسر اول نام چهار نوع بادند و و معنی اینست که داعی دولت او خاک را از این چهار گونه باد (به سپرد) یعنی بهتر طی میکنند .

صفحة ۶

سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و سمر غزوش یعنی داستان جنگش . سطر ۴ - م ۲ - اندر آویزند صحیح است . سطر ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - صحیح اینست - قبضه چرخ تو شیطان بنسود و نه گرفت - گفت این نیست مگر عمده لاجول و لا (نسخه نکارنده) و چرخ بمعنی کمان سخت (و نوعی از کمان) باشد و عمده بضم اول چیز است که بروی اعتماد و تکیه کرده شود و مراد اینست که قبضه چرخ ترا شیطان (که از لاجول میگریزد) نگیرد زیرا آنرا عمده لاجول خوانند . سطر ۱۲ - لفظ غزنین را سه گونه نوشته اند غزنه - غزنی - غزنین (بروزن سنکین) سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است .

صفحة ۷

سطر ۲ - در نسخه خطی نکارنده مصراع ثانی چنین است (رسم صدخسرودر مجلس انس تو ادا) و اگر بیت نهم را بترتیبی که پروفیسور در ذیل نوشته اند بخوانیم از وزن خارج میشود و مقصود ایشان ثابت و از این تکلیف مستغنی است سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .

صفحة ۸

سطر ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - تحریر متن در مصراع اول انسب است و در مصراع ثانی (گشته) از کرده بهتر و کش بفتح اول یعنی سینه

پس دست بکسی یعنی دست برسینه . سطر ۸ - در مصراع اول (و در چشم دیده)
اصح و انب از تحریر متن است . سطر ۹ - م ۱ - (چون ملت رسول) م ۲
(چون رحمت خدای بنیکی) صحیح است . سطر ۱۰ - تحریر متن در مصراعین
صحیح و برانیا بکسر اول یعنی برانی واجرا کنی و الف بعد از یاء آخر اشعار این قصیده
زائده وزینت راست . سطر ۱۱ - م ۲ - اینک بنقد صحیح است

❖ صفحه ۹ ❖

سطر ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۷ و ۱۰ - تحریر متن صحیح است

❖ صفحه ۱۰ ❖

سطر ۴ و ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - متن انب است
سطر ۹ - در نسخه نگارنده اینطور است - کر مدح و ثناها سبب کسب بلندیست -
رو کسب بلندی شده دینار و درم را . سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .
سطر ۱۱ و ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱ ❖

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است و قلق بمعنی بی آرام گشتن و یم بمعنی
دریاست . سطر ۲ و ۳ و ۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است
و کشاورز بمعنی زارع و شمن بمعنی بت پرست است و هیچ در اینجا بمعنی (هر) آمده
است . سطر ۷ - سفد بضم اول نام شهر است در ماوراء النهر و مصراع اول ظاهراً اینطور
انب است - گه لشکر او برزده تا سفد و سمرقند و درم ۲ - تحریر ذیل صحیح است

❖ صفحه ۱۲ ❖

سطر ۱ - م ۱ (هر سال در این فصل بر آردنک پیر) صحیح و مناسب و
در نسخه نگارنده نیز چنین و در مصراع ثانی تحریر متن صحیح است . سطر ۲ -
توان بفتح اول بمعنی خمیده و لاغر و بی برگ کنایه از فقیر و تهی دست باشد .
سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و مجرد یعنی آله گون . سطر ۴ و ۸ و
۱۰ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ -
بجای (عقد) (روح) مناسب است چنانکه در نسخه نگارنده نوشته شده . سطر
۱۴ - مسته بضم اول و سکون ثانی طعمه مرغان شکاری باشد چون بازو امثال آن .
سطر ۱۵ - فزع بمعنی ترس است . سطر ۱۶ - تحریر متن صحیح و تموز بمعنی
گرما و چهارمین برج از سال باشد بقول صاحب فرهنگ سروری و تشدید آن در
این جا بر حسب ضرورت شعر است

❖ صفحه ۱۳ ❖

سطر ۳ - در نسخه نگارنده چنین است (تا ایلک خان قیله یغماو تثار است -
جز در گه او قیله مباد ایلک و خانرا) و چنین صحیح است و ایلک خان سلطان ترکستان
و معاصر سلطان محمود فرزند ناصر الدین سبکتکین بوده و یغما و تثار نام دو شهر از
بلاد ترکستان است پس ممدوح این قصیده سلطان محمود است . سطر ۵ - بجای
خلق فضل مناسب است تا موافق نام پدر ممدوح باشد و در اینکه ممدوع ابوالحسن
علی ابن فضل باشد اشکالی نیست و نظایر این مطلب در شرح حال بحث شده است .
سطر ۱۴ - آبگرد بکسر کاف تازی و ظاهراً بمعنی گرداب است . سطر ۱۵ -
م ۲ - (خلاص جست نارو گفت عافنا) صحیح است

❖ صفحه ۱۴ ❖

سطر ۳ - گذشته از دو نسخه دیوان استاد ابو الفرج در نسخه خطی نگارنده
تیز این قصیده هست و نیز بسبک اشعار ابو الفرج است . سطر ۸ - قفیه شباب
است . سطر ۱۱ - م ۲ - (مگر که آید) صحیح است

❖ صفحه ۱۵ ❖

سطر ۱ - میغهای درم یعنی ابرهای تاریک . سطر ۸ - ناچنج و ناچنج باجیم
خارسی و عربی و فتحه و تقدیم آن بر خاء نقطه دار بمعنی تبرزین و توزی جامه تابستان است
که از کتان بافند و در م ۲ - (شب مهتاب) صحیح است . سطر ۸ - نوائب
یعنی مصائب و ناب بمعنی نیش است .

❖ صفحه ۱۹ ❖

سطر ۷ - م ۲ - چو چنک از مضراب صحیح است . سطر ۱۰ - متن
صحیح است . سطر ۱۱ - طبطاب

❖ صفحه ۲۰ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ (زبخت) انب است .
سطر ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - تحریر ذیل انب است . سطر ۹ - م ۱
(زگرد) صحیح و شستگانی بمعنی پی و بنیاد و عمارت باشد . سطر ۱۰ - م ۲ - بجای
خاک (آب) صحیح باشد . سطر ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است سطر ۱۶ - م ۲ - بارنده
انب است سطر ۱۷ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ - دریا کند صحیح است

❖ صفحه ۲۱ ❖

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۴ - سلب در لغت عرب پوست

درختی است در یمن که از آن ریسمان بافتند و باشد که سلب گویند و جامعه را که از پارچه آن ریسمان باشد اراده کنند . و در م ۲ - تحریر ذیل انب است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ (پذیرد) صحیح و شعاب بکسر اول جمع شعبه است و آن شکافست در کوه که جایگاه طیور است . و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (کلی جدا شود) انب است و غرض درست معلوم نیست . و در م ۲ - تحریر متن صحیح و شعاب جمع صعب است که بمعنی (شیر درنده) و سرکش باشد و ظاهراً بمعنی اول مراد است و تیروار یعنی مانند تیر در سرعت سیر . سطر ۹ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - سنان بکسر اول سر نیزه و رمح بمعنی نیزه است . و در م ۱ - (غیر از سنان) و در م ۲ - تحریر متن صحیح باشد . سطر ۱۱ - م ۲ - (هر دو قوم را) انب است . سطر ۱۵ و ۱۶ - تحریر متن صحیح است .

☆ صفحه ۴۴ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (خرد) و (هنر) هر دو محتمل است . سطر ۲ - همین بکسر اول بزرگتر و کهن بمعنی کوچکتر باشد . سطر ۳ - م ۲ تا گنبد کینه ور براین است - صحیح . سطر ۵ م ۱ (میتین) صحیح و این لفظ بکسر میم بمعنی تیشه و کلنگ است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ م ۱ - متن صحیح است و م ۲ - نسخه نگارنده چنین است (کز روی صفات زهر گین است) و صحیح همین است . سطر ۱۷ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - از لفظ یسار معنی توانگری اراده کرده و از یمین در این بیت دست راست در بیت ثنی معنی سوگند و قسم خواسته است

(صفحه ۴۳)

سطر ۲ و ۳ - تحریر متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - (چون کلک بنانش را) صحیح است

☆ صفحه ۴۵ ☆

سطر ۱ - همایون خسروی کز عدل و انصاف - بشاخ ملک براو برک و بار است - صحیح و چنین است در نسخه نگارنده . سطر ۲ - عوار بمعنی عیب است سطر ۳ - نهمت بفتح اول بمعنی حاجت و نیاز و خواستن چیزی و حرص در آنست سطر ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ عبره بمعنی عبور است که گذشتن از گناه ورود باشد . سطر ۱۲ - نوند بفتح اول اسب تیز رو و سماری بضم اول گشتی

(فارسی سفینه) باشد . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۵ - پیشیزه بمعنی فلس ماهی است . سطر ۱۷ - م ۱ - جسم بیجان - و در م ۲ - هر گونه جسمی . سطر ۱۹ - تنبوت بفتح اول بمعنی کباده باشد و آن کمافی است بسیار کم زور (کذا فی البرهان) سطر ۲۰ - م ۱ - قضارا با زه چرخش چخیدن صحیح است و معنی چرخ گذشت و چخیدن بفتح اول جنگجویی و ستیزه کردن باشد

☆ صفحه ۴۵ ☆

سطر ۳ - م ۲ - (در غبار است) صحیح . سطر ۴ - یشک بفتح اول (چهار دندان بزرگ و نیش سباع و بهایم را گویند که بدان حرب کنند) (کذا فی البرهان) و معنی مسته گذشت . سطر ۵ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است (چکاو چرب اندر حمله از وی - بلرزد گر چکا و شایهار است) و دور نیست که چنین صحیح باشد و چکا و بمعنی سیر است و شایهار بفتح ثالث (نام بتخانه بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است) (کذا فی البرهان) و محتمل است که در اطراف آن بتخانه محلی بوده است باین اسم موسوم و سیر آن در سختی و استحکام معروف و با این احتمال معنی بیت واضح است . سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - پیل و مردم - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است

☆ صفحه ۴۶ ☆

سطر ۴ - برزین نام یکی از مؤبدان و بررگان دین زردشت است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - زانکه این خسرو و آن شیرین است صحیح . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - بسد بضم یا کسر اول و فتح و تشدید ثانی مرجان یا بیخ آن باشد . و تحقیق آن در این بیت برای ضرورت شعر است و شاخ انگیز یعنی دارای فروغ . سطر ۱۲ - تنین بمعنی اژدها و تریاک و تریاق هر دو صحیح و بمعنی پازهر است . سطر ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۶ - خرزین چوبی است که در طویله ها نصب کرده زین و یراق اسب را بالای آن نهند و بمعنی سه پایه هم آمده است . سطر ۱۷ - علی الظاهر (نه چنو باشد مانده او) صحیح است

☆ صفحه ۴۷ ☆

سطر ۴ - زرفین بضم اول رزه و پره قفل باشد و زورفین هم باین معنی است . سطر ۵ - دارفرین بفتح ثلث و سکون رابع تکیه گاه باشد . سطر ۸ - م ۲ (از

هدی شغب است) صحیح و شغب بمعنی بدی برانگیختن باشد . سطر ۹ م ۲ - (جهان و ملك جهان هر دو داوینك ندبست) وندب گرو قمار است و داو- نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد . سطر ۱۰ - م ۲ در عقده صحیح . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است و معنی این بیت آنستکه در جنگ شیر عرب و صدر جهان نجم الدین نیزه مانند عصای موسوی هم چوب و هم اژدهاست و مقصود آنکه چنانکه عصای موسوی بر دشمنان اژدها و در دست موسی عصا بود نیزه در دست نجم الدین اژدهاوار آفت جان اعداست و برای خود او مانند عصای چوبین است که زحمتی نمیرساند . سطر ۱۷ - هرب بمعنی فرار است .

☆ صفحه ۲۸ ☆

سطر ۲ - م ۱ - چون صحت - و در م ۲ - چون ذهب - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - پر آتشین عقبه است و آن بفتح و کسر اول نوعی از جامه های هودج باشد و معنی سلب گذشت . سطر ۷ - متن صحیح است و حذف بفتح اول و ثانی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم است . سطر ۸ - متن صحیح است و مقصود آنکه وجود و عدم مانند تو نسلی نخواهند زاد زیرا که یکی بیوه است و دیگری عزب . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن و در م ۲ - (جهان براحه و بس دشمن تو) صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۱۳ - م ۱ - (نشاط بادو طرب) صحیح است

☆ صفحه ۲۹ ☆

سطر ۱ - م ۲ - جام انطب است . سطر ۳ - م ۲ - نوخاسته صحیح است . سطر ۵ - گردنا بفتح اول و ثالث گوشه عود و رباب و امثال آن که تار بر آن بندند . سطر ۶ - م ۱ - بارورش صحیح و فقع (در اشعار فارسی) مخفف فقاغ است که بمعنی آب جو باشد و سنگور سبزی است که شیشه های فقاغ را در آن چینند . سطر ۷ و ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - نازل صحیح و زور بضم اول در عربی بمعنی دروغ و باطلست . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - در دور بضم اول و ثالث گرداب مهلك و غرق کننده است . سطر ۱۷ - متن صحیح است .

☆ صفحه ۳۰ ☆

سطر ۱ - تحریر متن صحیح و با حور بمعنی شدت گرم است . سطر ۳ - مصراع اول (در تك ایدون کند گذاره زباد) صحیح و در نسخه نگارنده نیز چنین

است . سطر ۴ - شکل و شکیل بکسر اول ریسمانی است که بر دست و پای استر بندند . سطر ۵ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و معنی ند در ذیل نوشته شده . سطر ۹ - معمد بمعنی محکم و مطیر یعنی باران دار . سطر ۱۰ - مزرد بمعنی بافته و در هم باشد و در مصراع ثانی هر ذره صحیح است . سطر ۱۲ - مقعد بضم اول و فتح ثالث یعنی زمین گیر . سطر ۱۵ - م ۲ - (يك يك زييم درعه عدلش) صحیح است و مقعد بمعنی در نیام کرده شده .

☆ صفحه ۳۱ ☆

سطر ۱ - مرقد یعنی خوابگاه . سطر ۳ - عقیم یعنی نازا و ابله یعنی کند ذهن . سطر ۶ - م ۲ - (گوئی که آب جویش) صحیح و صرح ممرد یعنی کوشك بلند و قصر مرتفع . سطر ۷ - سونش ریزه فلزات که از دم سوهان ریزد و در مصراع ثانی (دندان ابرد) صحیح و ابرد بمعنی پلنگ است . سطر ۸ - م ۱ (کلكش که نوك او) صحیح و در م ۲ - در منضد صحیح و منضد بمعنی مرتب چیده شده است . سطر ۱۱ - م ۱ - (آسوده کار نیز) صحیح و در م ۲ - تحریر متن انسا است . سطر ۱۲ - ادرد یعنی بی دندان . سطر ۱۳ - م ۲ - (بعرش مخلد است) صحیح و مظه بمعنی سایبان باشد . سطر ۱۴ - م ۱ - (ای بار خدائی) صحیح است .

☆ صفحه ۳۲ ☆

سطر ۷ - م ۱ - عرض و رسالت صحیح و در مصراع ثانی (دست بکش) ار جح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (پای) انطب است . و در م ۲ - چخیده است صحیح و معنی چخیدن گذشت . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - در مصراعین تحریر متن صحیح و نال بمعنی نی میان خالی و ریشه میان قلم و در اینجا معنی ثانی انطب است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

☆ صفحه ۳۳ ☆

سطر ۲ و ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح است و شبخ بمعنی کالبد و تنست . سطر ۸ - م ۱ - (مهتاب نیارد که بتفاح) صحیح و در م ۲ - قافیه تفاح است . سطر ۱۰ - ملواح بمعنی جغد است . سطر ۱۲ - م ۲ - (زنکار ندیده است) صحیح و انجاح بمعنی حاجت بر آوردن است . سطر ۱۵ - درخشی است جهان [یعنی برقیست جهنده و کداح بمعنی بسیار کوشش کننده باشد

❁ صفحه ۳۴ ❁

سطر ۳ - قداح بمعنی آهنیست که او را بسنک میزنند تا آتش برآید و اینجا مقصود وسیله سوزاندن است . سطر ۵ - مزاج بمعنی بخشایندگی و مهربانی کننده است و راجح در سطر ۶ بمعنی شراب است . سطر ۷ - م - ۱ - در نسخه نگارنده [صدر مامونیان] ثبت است و صحیح آن بر بنده مجهول و در م - ۲ - (عقل را ثنا باشد) صحیح است . سطر ۸ - م - ۲ - (سزا باشد) انطباق است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - شمر بفتح اول و ثانی بمعنی حوض کوچک و هر جا که آب ایستاده باشد و جائی از زمین و کوه که آب باران در آن جمع شود .

❁ صفحه ۳۵ ❁

سطر ۲ - م - ۲ - در نسخه نگارنده (غذا باشد) ثبت است . سطر ۹ - تحریر متن صحیح و یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق است . سطر ۱۰ - م - ۱ - که داء بعد مزاج - صحیح و داء بمعنی بیماری باشد . سطر ۱۱ - م - ۱ - (تاروا داشتهم که بی توزیم) صحیح است . سطر ۱۴ - م - ۱ - متن صحیح است و توزیم (اینجا) یعنی واپس دهم

❁ صفحه ۳۶ ❁

سطر ۱ - م - ۲ - (دستیار شد) انطباق است . سطر ۲ - متن انطباق است . سطر ۳ - م - ۲ - (باطل پیاده مانند) انطباق است . سطر ۶ - م - ۲ - تحریر ذیل انطباق است . سطر ۷ و ۸ - تحریر متن انطباق است .

❁ صفحه ۳۷ ❁

سطر ۳ - م - ۱ - ترا بزور صحیح است . سطر ۴ - م - ۲ - مطواع جید صحیح و معنی آن (فرمانبر گردن است) . سطر ۶ - م - ۲ - (بز دفع جور مشرف) صحیح است . سطر ۷ - حصید یعنی درو کرده شده . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - قدید بمعنی گوشت بریده شده است . سطر ۱۳ - همین بفتح اول یعنی خوار و بیمقدار . سطر ۱۴ - م - ۲ - طرید [اول] بمعنی دور کرده شده و ثانی آن بمعنی روز دراز است .

❁ صفحه ۳۸ ❁

سطر ۱ - م - ۱ - متن انطباق است و در م - ۲ - فرید اول بمعنی تنها و ثانی آن بمعنی بی نظیر است . سطر ۲ - م - ۲ - هر تیر را نشانه صحیح است سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۹ - م - ۱ - (کوقاه نیست) صحیح است .

سطر ۱۱ - بیلگوش (اینجا) بمعنی خاک انداز است . سطر ۱۷ - باداش مکافات نیکی و جزای خیر و باد افراه جزای بدی باکیفر است .

❁ صفحه ۳۹ ❁

سطر ۲ - م - ۱ - اگر چه غضر بمعنی مبارکی و وسعت زندگانی و نعمت است ولی (ایام غزو) انطباق است کما لایخفی . سطر ۱۰ - م - ۱ - [عزم و رزم و یزم و جشن فرخیش] انطباق است . و سکالش کرده یعنی فکر کرده و از روی اندیشه . سطر ۱۲ - متن انطباق است . سطر ۱۲ - م - ۱ - (قسم شب از روز) صحیح است . سطر ۱۱ - بر سخت بضم سین مهمله یعنی سنجید و وزن کرد . سطر ۱۴ - م - ۲ - (راند و این حکم) صحیح است . سطر ۱۵ - متن انطباق است . سطر ۱۶ - م - ۱ - (شرح کند) یعنی قطع کند و ببرد (زیرا یکی از معانی شرح بریدن است)

❁ صفحه ۴۰ ❁

سطر ۲ - م - ۱ - تحریر صحیح معلوم نیست و در م - ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۳ - م - ۱ - امل نهمت عالم صحیح و معنی نهمت گذشت . سطر ۶ - م - ۱ - ظاهراً (جودش نه ریائیست) و در م - ۲ - (بتکلیف عطا کرده) صحیح باشد . سطر ۷ و ۸ - متن صحیح است . سطر ۹ - م - ۱ - تحریر متن و در م - ۲ - (انگشت سپرد) صحیح است . سطر ۱۰ - م - ۱ - (او را دو لطفه است) و در م - ۲ - [ملاراند گر آن شغل] صحیح است . سطر ۱۲ - م - ۲ - (آن کرده) صحیح است .

❁ صفحه ۴۱ ❁

سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۱۲ - متن صحیح است

❁ صفحه ۴۲ ❁

سطر ۱ - م - ۱ - [فتنه بر خواب امن از او فتنه است] صحیح است - سطر ۲ - م - ۱ - (آز در حق جود او) و در م - ۲ - (این بغایت کریم و) صحیح است . سطر ۳ - م - ۱ - [التون] در لغت دیده نشد ولی در نسخه خطی نگارنده آثر بمعنی (طلا) نوشته اند و ظاهراً فارسی نیست و بر فرض صحت این قول در م - ۱ - (برآید) مناسب است . سطر ۴ - گاو دوشا (یا گاو دوش) ظرفی سرگشاده و دهن تنک که شیر در آن دوشند . سطر ۶ - م - ۲ - قاهر دهر

(کنایه از باری تعالی) صحیح و قهرمان بمعنی کار فرماست . سطر ۱۳ - م ۱ -
پرتابیان کنایه از تیر اندازانست . سطر ۱۶ - م ۱ - متن صحیح و جنان بمعنی دلست

❁ صفحه ۴۳ ❁

سطر ۴ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - (بخشیده
خدای) صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - ضمن بمعنی بخیل است . سطر ۱۴
م ۱ - سهیل غلط و سهیل درست است و آن بمعنی شیئه اسب است و در م ۲ -
چنانکه بنظر من رسید (در حق اوزئیر طنین باشد) صواب است و جز این نتواند
بود چه زئیر بمعنی غرش شیر است و طنین بمعنی صوت مکس و مراد آنست که در
برابر شیئه اسب او غرش شیر صوت مکس است . سطر ۱۵ - م ۱ - (کوه)
صحیح و این بمعنی ناله و آه است . سطر ۱۷ - تحریر متن ارجح است .

❁ صفحه ۴۴ ❁

سطر ۱ - م ۱ - (قاعده دین و) انساب است . سطر ۲ - م ۱ - [چرخ]
انساب است . سطر ۵ - م ۱ - (بفلك بر ملك) و در م ۲ - (بجهان نامور)
صحیح است . سطر ۷ - م ۲۲ - (بایستاد و در ایستاد) هر دو مناسب است .
سطر ۸ - م ۱ - (گشاده) صحیح است . سطر ۹ - (این جاهو این جلال)
صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۴۵ ❁

سطر ۱۰ - شل بکسر اول نیزه کوچک که سنان آنرا گاهی دو پره و سه
پره سازند و پنج و ده آنرا بر دست گیرند و یک راجانب دشمن اندازند (برهان)
در این بیت و بیت تالی تحریر متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - در نسخه
خطی نگارنده چنین است (توئی بزین زراندر بحق سپهسالار) . سطر ۱۶ -
م ۲ - (زبان چرب تو) معنی ندارد و شاید (زبان حرب تو) باشد

❁ صفحه ۴۶ ❁

سطر ۱ - م ۱ (مراد قاص تو) صحیح و قاص یعنی قصه و خبر آورنده
و عاق یعنی بدکننده . سطر ۵ - م ۲ - (زدیوو دام و دد و ازدها نهد آچار)
صحیح و آچار اینجا بمعنی اشیاء درهم آمیخته است . سطر ۸ - م ۱ - (قضاز
صرصر توزان بموسم غزوه) و در م ۲ - (بر آفتاب غبار) صحیح است . سطر
۹ - در نسخه خطی نگارنده چنین ثبت است (که زیر سایه شمشیر تو فرو خواندند
- بسمت غزو بر جابری دو بست هزار) . سطر ۱۴ - م ۱ - (که عفو دارد

چشم) صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است و دژم بکسر اول و فتح
ثانی بمعنی افسرده و رنجور و غمگین و بیمار و آشفته و سرمست و مخمور و اندیشه
مند باشد . سطر ۱۷ - در م ۱ - متن صحیح است و باره بمعنی دیوار و حصار
قلعه و شهر و در م ۲ - (گذاشته بسلاح تو) صحیح است

❁ صفحه ۴۷ ❁

سطر ۵ - م ۱ - (آز فانی او باقی) و در م ۲ - (خفته او بیدار)
صحیح است

❁ صفحه ۴۸ ❁

سطر ۱ - م ۱ - (از فتح و زور) صحیح است . سطر ۲ - م ۲ -
(بچشم کوره نار) صحیح است . سطر ۴ و ۶ و ۷ و ۱۳ متن صحیح است

❁ صفحه ۴۹ ❁

سطر ۱ - م ۲ - [طیب عفو تو داند علاج استغفار] صحیح است .
سطر ۳ - م ۱ - [همیشه تابنمی] و در م ۲ - (هماره تا بدمی) صحیح است .
سطر ۴ و ۵ و ۷ متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - متن صحیح و در نسخه
نکارنده [آنکه بفروخت علم را] مکتوب و این نیز مناسب است . سطر ۱۰ -
م ۱ - شاید (در هز هز مهائل) صحیح باشد که ظاهراً اسم جایی است و در م ۲ -
متن صحیح است

❁ صفحه ۵۰ ❁

سطر ۳ و ۴ و ۶ متن صحیح است

❁ صفحه ۵۱ ❁

سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً [صری] باشد و آن بمعنی بریده و دفع شده و بازداشته
است . سطر ۱۵ - حسب بکسر اول بمعنی تدبیر است . سطر ۱۷ - متن صحیح است

❁ صفحه ۵۲ ❁

سطر ۱ - م ۱ - (قف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف) صحیح و
خف بفتح و ضم اول و سکون ثانی گیاهی نرم است که زود آتش گیرد و پنبه نیم
سوخته که برای آتشگیره مهیا شده باشد و در م ۲ - تحریر متن صحیح و دوخته
در اینجا بمعنی دوشیده است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح و جدیر بمعنی سزاوار
است . سطر ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ (نوش
جام زمی) انساب است .

❖ صفحه ۵۳ ❖

سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۶ - م ۲ - متن صحیح و شد یار
بروزن هشیار بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است . سطر ۷ - در م ۱ -
پالیمرد غلط مطبعه و پالیمرد صحیح و تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - دهاء
بفتح اول و دهی بضم آن و الف مقصوره بمعنی زیرکی و کاردانی و نیکوئی اندیشه
و خرد و دانائی است ، سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - [حلم او]
صحیح است . سطر ۱۲ - در م ۱ (هنر) یا (کرم) انسب است و در م ۲ -
(سخطش اندک و نکت بسیار) صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - (نعل گلگون
این هلال نگار) صحیح است

❖ صفحه ۵۴ ❖

سطر ۲ - متن صحیح و در م ۲ - (ای بفخر تو) صحیح است .
سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - (زلت را) صحیح و در
م ۲ - متن صحیح و زلت بفتح اول اسم مصدر و بمعنی لغزش است . سطر ۱۰ -
م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - مدح گوی تو معطی احرار صحیح است سطر ۱۱ -
تحریر متن ارجح است

❖ صفحه ۵۵ ❖

سطر ۴ و ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (از عدل او)
صحیح و رحیق بمعنی شراب نیکو و صاف است . سطر ۱۴ مین صحیح است .
سطر ۱۹ - م ۱ - از اختلال چرخ انسب است و این قصیده در مدح سلطان ابراهیم
بن مسعود است .

❖ صفحه ۵۶ ❖

سطر ۴ - متن صحیح است . سطر ۵ - پره اینجا بمعنی صف است .
سطر ۸ - رخش درخش یعنی درخشیدن برق . سطر ۱۵ - م ۱ - (قنوج را
و یا نرسی را) صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - (پسته بخواری) صحیح است .

❖ صفحه ۵۷ ❖

سطر ۱۰ - مدحور بمعنی دور شده و دفع شده و مدحور هم که بمعنی ترسیده
است نیز نامناسب نیست . سطر ۱۱ - م ۲ - نفاذ تیغ یازان نسبتاً بهتر است .
سطر ۱۲ - م ۱ - بدیدم صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ - گنجی دان که امروز
صحیح است . سطر ۲۲ - م ۱ - بر آن کافی صحیح است (یعنی کافی نام)

❖ صفحه ۵۸ ❖

سطر ۴ - م ۲ - (گنج مذخور) صحیح و مذخور یعنی ذخیره شده .
سطر ۱۲ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۵ متن صحیح و خور در اینجا بمعنی
ماکول است .

❖ صفحه ۵۹ ❖

سطر ۴ متن انسب است . سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ بچنو
صحیح است . سطر ۱۵ تحریر متن و ذیل در مضراعین غلط و در نسخه نگارنده
این بیت چنین است (نکشی جز بسهو چیزی غبن - نخری جز بعرق جود غرور)
و این نیز غلط است و صحیح این بیت غیر معلوم . سطر ۱۸ - م ۲ (ربیع قصر)
صحیح و ربیع بفتح اول افزونی هر چیز است .

❖ صفحه ۶۰ ❖

سطر ۳ - ضافی از ضفو بفتح اول آمده که آن بمعنی کامل شدن و بسیار
شدن نعمت است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - تحریر ذیل اصح
و انسب است . سطر ۷ - م ۱ - (فضائل عزمش بکوه) اصح و انسب است .
سطر ۱۰ - متن صحیح . سطر ۱۳ - متن انسب است . سطر ۱۴ - متن صحیح
و ذروه بمعنی اعلائی هر چیز است .

❖ صفحه ۶۱ ❖

سطر ۲ - م ۲ - بحال او بنگر - صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (باز
گیرد کبک) انسب است . سطر ۱۰ و ۱۴ متن صحیح است .

❖ صفحه ۶۲ ❖

سطر ۱ و ۵ - متن انسب است . سطر ۸ - م ۱ - (که پیش شاه بر
او) صحیح است . سطر ۶ - متن انسب است .

❖ صفحه ۶۳ ❖

سطر ۱ و ۲ - متن صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - (نیکخواهت بی شرر)
و در م ۲ - (بدسکات پر ضرر) صحیح است . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۲ - (جمشید مهان آل ازبک) ظاهراً انسب است . سطر ۱۵ -
بلارک بروزن تبارک شمشیر پر جوهر است

☆ صفحه ۶۴ ☆

سطر ۱ - متن صحیح است سطر ۲ - چنگ اجل آنرمان نبینند - از دامن هیچ نای منفک - صحیح و نای بمعنی گلو است . سطر ۹ - ۱ م - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - طوطک بمعنی طوطی است . سطر ۱۹ متن صحیح است .

☆ صفحه ۶۵ ☆

سطر ۲ - ۱ م - خان و قیصر و در ۲ - تحریر متن صحیح است . و فورک ظاهراً بمعنی فور باشد بموجب نص برهان قاطع نام رای قنوج (یکی از شهر های هند) است و در این صورت یاء رای فورک را باید ساکن خواند . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - شرک بکمر اول بند نعلین است . سطر ۷ - سرباک بفتح اول و سکون ثانی سردار صاحب سیاست را گویند . سطر ۹ - متن صحیح و ساک بمعنی جهل و ضعف و فساد رای و نقصان باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است سطر ۱۱ - کاواک چیز بی مغز را گویند . سطر ۱۲ - سبک یعنی گدازنده و ریخته گر سطر ۱۵ - باد ریه چرم یا چوبی است که در گوی دوک کنند تاریمان یک جا جمع شود و غرض از افلاک جمع بلکه است که بمعنی باد ریه باشد در عربی و بنا براین در ۲ م - (باد ریه و افلاک) صحیح است . سطر ۱۶ - ستاک بکسر اول شاخه نورسته نازک را گویند .

☆ صفحه ۶۶ ☆

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۹ - پالونه بمعنی قرشی پالا است . سطر ۱۰ - عبال ظاهراً جمع عبل باشد که بمعنی برگ باریکست سطر ۱۱ - در واخ یعنی دلیرانه و درشت . سطر ۱۳ - ۲ م - (دراهوال) جمع هول ظاهراً انب است سطر ۱۴ - ۱ م - حمام بمعنی کبوتر خانگی ظاهراً انب است .

☆ صفحه ۶۹ ☆

سطر ۱ - ۲ م - متن انب است . سطر ۲ - ۱ م - (پشتپی دهد) انب است . سطر ۵ - الفغد یعنی ذخیره کرده و جمع کرده . سطر ۶ - تحریر ذیل صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - نقل بضم اول جمع ثقل است یعنی سنگین ها .

(صفحه ۷۰)

سطر ۲ - ۱ م - اشهب یعنی سیاه و سفید و در ۲ م - ادهم ناب یعنی

(سیاه خالص) صحیح و مقصود از ارجل پیاده است . سطر ۳ - طلل بمعنی بلندست که از نشانه های خانه ویران شده برجا مانده باشد . سطر ۶ - منهل جای آشامیدن و آبشخور است . سطر ۹ - ۱ م - حلم و حکم هر دو مناسب است

☆ صفحه ۷۱ ☆

سطر ۴ و ۵ و ۶ - متن انب است . سطر ۱۲ - بحر کامل از جمله بحوریست که پارسی زبانان در آن کم شعر گفته اند و تقطیع آن متفاعلن هشت بار و مثال آن از شعر پارسی غزل سید احمد هاتف است که گوید - چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی - که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی . سطر ۱۳ در او لالم چه داند گفت عادل . سطر ۱۴ - متن صحیح و هاطل بمعنی بارنده است

☆ صفحه ۷۲ ☆

سطر ۱ - ۲ م - طبع سائل صحیح است . سطر ۳ - ۱ م - (بتنزو کوب خورده) ۲ م - بتک زو داغ برده) انب و اصح است . سطر ۸ - ۱ م [غذای روح او] انب است

☆ صفحه ۷۴ ☆

سطر ۵ و ۶ - متن صحیح است سطر ۹ - ۲ م - گربخشی - صحیح است

☆ صفحه ۷۵ ☆

سطر ۲ - ۱ م - کوه در آب رفت - صحیح است . سطر ۶ - ۱ م - که پوشیده است - و در ۲ م - متن صحیح و خال این جا بمعنی بردیمانی است . سطر ۷ - ۱ م - سر و حیران نگر که - صحیح و درم ۲ - از سرود احسن است . سطر ۱۰ - بهمن اینجا بمعنی گیاهیست که در ماه بهمن وزمستان گل کند کذا فی البرهان . سطر ۱۵ - ۲ م - روفتنه انب است .

☆ صفحه ۷۶ ☆

سطر ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - ۲ م - ضمیمه افضال صحیح است . سطر ۱۶ - ۱ م - وامش صحیح و این بیت باید پس از بیت دهم نوشته شود .

☆ صفحه ۷۷ ☆

سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۲ م - بفلک برچو اسد - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - ۱ م - گه عقل - و درم ۲ - گه طبل - صحیح است . سطر ۱۴ - خشت اول بمعنی نیزه کوچک و ثانی

آن معلوم و برز بضم اول بمعنی قامت و یال بمعنی گردن و بازو است .

❁ صفحه ۷۸ ❁

سطر ۲ متن صحیح است . سطر ۲-۲ م - همچو دیو ضیف صحیح است .

❁ صفحه ۷۹ ❁

سطر ۱ م ۱ - کرباس ترا - و درم ۲ - متن صحیح و برکم بمعنی مانع و باز دارنده است . سطر ۳ - شخ اینجا بمعنی کوه است سطر ۸ و ۹ و ۱۰ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۸۰ ❁

سطر ۱ م ۲ - از آن شمع قنینه صحیح و قنینه بمعنی ظرف شراب است . سطر ۴ - متن انب است . سطر ۵ - م ۲ - بدو برده صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ متن صحیح و درم ۲ - بهشیاری او کارها نظام صحیح است

❁ صفحه ۸۱ ❁

سطر ۲ و ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است

❁ صفحه ۸۲ ❁

سطر ۳ - م ۲ - بپرد لب - صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - غذا بطعم - صحیح و درم ۲ - تحریر متن انب است . سطر ۶ - بخار جمره - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۸۳ ❁

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - آخر - بضم خاء و آخور با واو معدوله معنی یکی است . و لوس بمعنی تملق و فروتنی باشد و دوال تسمه رکاب و غیر آن و ستام بکسر اول ساخت و یراق زین اسب و سرافسار بز و سیم آراسته و کوکب چیزی است بشکل ستاره که در تسمه زین و غیر آن نشانند و بنابراین درم ۲ - دوال ستام صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - نمونه - ظاهراً انب است . سطر ۸ و ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - تمام کسی است که در سخن گفتن از فك اعلی ابتدا کند . سطر ۱۵ - م ۱ (زپشت کوه) ظاهراً انب و درم ۲ - متن صحیح است و نحام بضم (یافتح) اوک پرنده است مانند مرغابی

❁ صفحه ۸۴ ❁

سطر ۱ - لام بمعنی نکوهش و سختی است . سطر ۲ (سرو) بر وزن

فرو شاخ گوسفند و امثال آن . سطر ۵ - م ۱ ملك روزگار تبع - صحیح و تبع بفتح اول و ثانی تابع و پیرواست . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - خلاب بفتح اول گل ولای و آب بهم آمیخته و پارگین آب بدبو و گندیده و گودالی که آبهای کثیف در آنجا رود . سطر ۱۲ - ریش گاوی این جا بمعنی احمقی است . سطر ۱۴ - م ۲ - درهم و زر - نسبة اصح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و مشك اذفر یعنی مشك بسیار خوشبو . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۸۵ ❁

سطر ۳ - م ۱ - اگر بادی وزد - و درم ۲ - متن صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۸۶ ❁

سطر ۲ - تحریر متن و ذیل هر دو صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - بادوزان - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ خزنیهای کهن - انب است . سطر ۱۱ - تحریر متن ظاهراً بهتر است .

❁ صفحه ۸۷ ❁

سطر ۲ - متن صحیح و شمیده اینجا بمعنی آشفته و سلیم بمعنی مارگزیده است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - تحریر ذیل صحیح است .

❁ صفحه ۸۸ ❁

سطر ۳ - م ۱ متن صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - شیرمسته اوست صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - سلك در یتیم - انب است . سطر ۱۰ - م ۱ - عدد لشكرش صحیح است . سطر ۱۱ و ۱۸ متن صحیح است . سطر ۱۹ - م ۱ - متن صحیح و درم ۲ - تا هواست .

❁ صفحه ۸۹ ❁

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و درم ۲ - ارم و حرم هر دو صحیح است .

❁ صفحه ۹۰ ❁

سطر ۲ - م ۲ - بسلم صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - جوله مایه فرع - صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - هرم بمعنی پایان پیراست .

❁ صفحه ۹۱ ❁

سطر ۱ - م ۱ حرص را ببخشش پشت - و درم ۲ - ببذل شکم صحیح

است . سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - ۱ م - متن و درم ۲ - نکند
مایه صحیح است . سطر ۷ - ۲ م چشم ذاتش ضریرو - صحیح است . سطر
۸ - متن صحیح و هزیننه بمعنی خزیننه است . سطر ۱۰ - ۲ م - در نسخه نکارنده
چنین است (چند يك روز داد داد ستم)

❖ صفحه ۹۲ ❖

سطر ۲ - ۲ م - تانکوهیده حاجت - صحیح است . سطر ۶ - ۱ م -
متن و درم ۲ - بفضل و رادی صحیح است . سطر ۷ - فمقام بمعنی شخص بزرگ
و کار بزرگ و دریاست . سطر ۱۰ - ۱ م همیشه بادا - صحیح است . سطر
۱۳ - ۲ م - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۳ ❖

سطر ۷ - آباد در اینجا بمعنی آفرین است . سطر ۱۵ - ۱ م - ای باد
هوا ای براق جم - و درم ۲ - ای قاصد روم و رسول چین صحیح است . سطر
۱۷ - ۱ م - کز منظر او - صحیح است .

❖ صفحه ۹۴ ❖

سطر ۳ - ۱ م - تا شاد - صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .
سطر ۹ - ۱ م - متن صحیح و درم ۲ - ظاهراً این صوت زئیر آمد آن طنین
صحیح باشد . سطر ۱۰ - ۱ م - عرض شه صحیح است . سطر ۱۱ - ۲ م -
چون پنجه رادش انب است . سطر ۱۳ - ۱ م - عزمش که (صحیح کلمه سوم
معلوم نشد) تلف کند و درم ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۵ ❖

سطر ۳ - ۱ م - از گمان تو - و درم ۲ - متن صحیح است . سطر ۷
- عربین بمعنی جایگاه شیر است . سطر ۸ - سلطان تو مضمینی صحیح است .
سطر ۹ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۶ ❖

سطر ۲ - ۱ م - در او ثابته کشتند صحیح است . سطر ۵ - ۱ م - در
اوصاف - صحیح است . سطر ۹ - ۲ م - بر پادشه صحیح است . سطر ۱۰ -
۱ م - مسعود فرزند - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح و معنی برزین گذشت .
سطر ۱۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۹۷ ❖

سطر ۸ - ۱ م - عرصه گاه انب است . سطر ۱۰ - ۲ م - تن بدردش
در حین - صحیح است . سطر ۱۱ - ۲ م - خدایکانی و شاهنشهی - صحیح است .
سطر ۱۴ - ۱ م - متن صحیح و درم ۲ - بگوش نوش نیوش و بچشم نعمت بین
صحیح است .

❖ صفحه ۹۸ ❖

سطر ۱۰ - ۱ م - پر تقایس بحری و درم ۲ - متن صحیح است . سطر
۱۱ - ۲ م - درع رومی - صحیح است . سطر ۱۳ و ۱۴ - تحریر متن انب است .
سطر ۱۶ - ۲ م - هر چه باید زان - صحیح است .

❖ صفحه ۹۹ ❖

سطر ۲ - ۱ م - بدره عمری - ظاهراً صحیح و دره بکسر اول تازیانه است
سطر ۷ - ۲ م - کشایش آن صحیح است . سطر ۸ - ۲ م ظاهراً - حلیه ملک و سایه
بزدان صحیح است بطریق خطاب . سطر ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است سطر
۱۴ - ۱ م - گرنجستی باد جودت صحیح و درم ۲ - متن مناسب است .

❖ صفحه ۱۰۰ ❖

سطر ۲ - ۲ م - و سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۱ م - زنك
بسته تیغ حق - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح و ورع بکسر ثانی یعنی پرهیز
کار . سطر ۹ - ۱ م - بر ربنقه عدل تو بگذارد سلخ - و سلخ بکسر اول پوست
مار است . سطر ۱۰ - ۱ م - چون درخش نعلها - صحیح است . سطر ۱۵ - ۱ م -
در نسخه نکارنده - ويحك آن خوی داده - مسطور است . سطر ۱۶ - ۱ م - خورده
حد عرض او - و درم ۲ - سوده اصل طول او بر قبضه کیوان جبین - صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۱ ❖

سطر ۲ و ۳ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۲ م - ظاهراً - با تو
نعمت همقران و با تو حشمت همنشین صحیح باشد . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - ۱ م - مهرا - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۰۲ ❖

سطر ۲ - غربت او غزل - صحیح است . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر
۷ - متن انب است . سطر ۹ - ۱ م - هیچ دستان انب است . سطر ۱۲ -

۲ م - خوش کودن - صحیح است و کودن بمعنی اسب پیر و کند رو آمده و در اینجا بمعنی مطلق اسب استعمال شده است . سطر ۱۵ - ۱ م - متن صحیح است و در مصراع ثانی پرو چنانکه در برهان قاطع مسطور است بمعنی ستاره پروین است در این صورت اضافه آن به پرن که آنها بمعنی پروین است صحیح نیست مگر آنکه آنرا باستناد این بیت بمعنی (مطلق) ستاره دانیم .

❖ صفحه ۱۰۳ ❖

سطر ۱ و ۴ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح و فتن بمعنی شاخه درخت و افنان جمع آنست . سطر ۱۱ - ۲ م - سبت آذرودی و بهمن - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و گرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی تاج است .

❖ صفحه ۱۰۴ ❖

سطر ۱ - ۲ م - خزر روح سخن - بنظر صحیح است . سطر ۲ - ۲ م - رتبت گردون انب است . سطر ۴ - ۱ م - بر سر گرفت - صحیح و مناسب است . سطر ۱۱ - ۲ م - پشت کفر و کافر دون - اصح و انب است . سطر ۱۲ - ۱ م - کش بگردانند و در ۲ م - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۶ ❖

سطر ۵ - ۱ م - متن و در ۲ م - در سینه اربعمائه ستین صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - ۱ م - حال من بنده تا که خواهد گفت بنظر انب است . سطر ۱۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۷ ❖

سطر ۵ - ۲ م - شرع محمد بنام تو - شرع پیمبر بنام تو - هر دو صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۸ ❖

سطر ۱ - مریخ سرخ چشم فلق هیأتست از آن - کش بی سهر ندارد - ظاهراً اصح و انب است . سطر ۲ - ۱ م - و سطر ۳ و ۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۹ ❖

سطر ۱ - ۲ م - طول و عرض آن بسپاه - مناسب است . سطر ۲ - ۱ م - متن غلط است شاید - ظلم را کنند موح - (بفتح اول و کسر ثانی یعنی بخود نازنده و مفرور) باشد و اینهم خالی از غرابت نیست . سطر ۳ - ۱ م - شیرش ار - صحیح است . سطر ۴ - ۱ م - کوهش ار - صحیح است . سطر ۵ - ۲ م - شهرة افواه

ظاهراً انب است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است - هیچ منزل نکوفت اختر تو - بردونیر نساخته دو سپاه . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۰ ❖

سطر ۳ - ۱ م - کشفته بمعنی معدوم شده است . سطر ۷ - ۱ م - جمله وور گردو هم و فتنه - صحیح است

❖ صفحه ۱۱۱ ❖

سطر ۷ - ۱ م - بیدار او زمین و زمان - و در ۲ م - سپیدو سیاه صحیح است . سطر ۱۰ - بیجاده اینجا بمعنی کاه ریاست

❖ صفحه ۱۱۲ ❖

سطر ۴ - ۱ م - تاج ووالا گاه - صحیح است . سطر ۸ - ۲ م - برناه بفتح اول و سکون ثانی لغتی است در برناه که بمعنی جوان است . سطر ۱۳ - ۲ م - روبند پیش او - صحیح است ، سطر ۱۶ - ۲ م - و اغوثاه - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۳ ❖

سطر ۵ - ۲ م - اوج فلك - صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - ۱ م - ای باد صبحدم که زدم - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۵ ❖

سطر ۱۳ - ۲ م - تند از ان رانی - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۶ ❖

سطر ۶۱ - ۱ م - جرم در دزدد - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۷ ❖

سطر ۸ - ۱ م - بنام و تنگ - صحیح است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - ۲ م - خیل خردان - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۸ ❖

سطر ۴ - ۲ م - متن صحیح و ندی بمعنی بخشش است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است و گشاده سحی یعنی سر گشاده . سطر ۹ - ۲ م - مری اینجا بمعنی برابری کردنست . سطر ۱۰ - ۲ م - افسر سهیل و سهی - صحیح است . سطر ۱۱ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - وحشی مکر بر جهد بکمر - دمنه حیلہ در خزد بشری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۹ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۰ ❖

سطر ۱ - کری کند (یا کرا کند) یعنی ارزش دارد . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - منی بکسر اول دهیست در مکه . سطر ۶ - م ۱ - که شهر غزنین است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - گر زحول و قوت او - صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - ستاره نقش بساط - صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - عین الکمال را دعوی - صحیح و عین الکمال بمعنی چشم زخم است .

❖ صفحه ۱۲۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ - بنای آهن پای - صحیح و آهو در م ۲ - بمعنی عیب و پس از آن بیت در نسخه نگارنده ابن بیت مرقوم است - (صحن و سقف ترا مهندس بخت - رنگ طاوس دادو فر های)

❖ صفحه ۱۲۲ ❖

سطر ۱۰ و ۱۶ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۱ - زهی نقطه عمده - صحیح است . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۳ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بصدری رسد - چنانکه در نسخه نگارنده است نیز مناسب است . سطر ۱۶ - م ۲ - سر کرد در سر اینت رای ناصواب - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۴ ❖

سطر ۱۳ - یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق باشد . سطر ۱۵ - م ۲ - خالی آورد - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۵ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - کوهدر صحیح است . سطر ۱۸ - م ۱ - دلو چشم از صنعتش - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۶ ❖

سطر ۷ - م ۱ - چون هست صحیح است . سطر ۱۳ - م ۲ - مخلص الدین است صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - هنوز صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - بشعله نائر - ظاهراً صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - در

نسخه نگارنده (محمد بن حسین) مکتوب است . سطر ۱۵ - م ۲ - زبهر فرقت خدمت - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۸ ❖

سطر ۶ - از بیت سوم تا ششم این صفحه در نسخه نگارنده پس از آخرین بیت صفحه ۱۲۶ مکتوب است و صحیح نیز همین است و دلیلی نداریم که ابیات اخیره از اشعار ابوالفرج نباشد زیرا دارای همان سبک است چنانکه بتأمل ظاهر میگردد .

❖ صفحه ۱۳۱ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۳۲ ❖

سطر ۶ - م ۲ - متن انساب است . سطر ۸ و سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - که ورا حاجت سؤال نماند - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۴ ❖

سطر ۴ و ۶ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - بحیله شیرشکاری - انساب است . سطر ۱۰ - شگفت یوسف روئی چرا نه یوسف خوئی - بلی قرینه اوئی ولیک گرک تباری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۵ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - برون بردی و بدرجستی - انساب است . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۶ ❖

سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۷ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - مار گرفت صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - فلک ده نیم است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - همی ببوسد پایت - صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۸ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن و در م ۲ - دو صد

گل یاسمین - صحیح است . سطر ۷ - ۲ م - بکام و ناکام دلت - صحیح است .
سطر ۸ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۳۹ ❁

سطر ۴ - ۲ م - بد خواه تو خوار بادو - صحیح است . سطر ۶ -
۲ م - باد منصور و سعید - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۴۰ ❁

سطر ۱ - ۲ م - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۴۱ ❁

سطر ۱ و ۲ - بیت ثانی صحیح است و باید مقدم باشد و بیت اول ظاهراً
چنین است - جانم نفس عجز برای تو کشد - مانده آن نفس که نای تو کشد .
سطر ۹ - ۲ م - گفتی که چگونه میبری عمر بسر - ظاهراً انطباق است . سطر ۱۰
و ۱۱ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۴۲ ❁

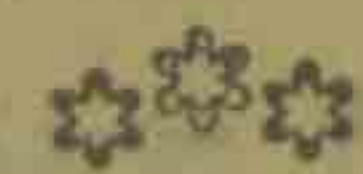
سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۷ - ۱ م - که بشبهای دراز - و
در ۲ م - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۴۳ ❁

سطر ۱۲ - ۱ م - متن و در ۲ م - بجان خریدارترم - صحیح است .
سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۴۴ ❁

سطر ۱ - ۱ م - این پندبکار دار - صحیح و در ۲ م - تا سوز ترا بیش
نباشد شیون انطباق است .



تصحیح قسمتی از اغلاط دیوان استاد ابوالفرج که با عدم وسایل ممکن بود
باتمام رسید

(محمد علی ناصح)



(شرح حال ابوالفرج رونی)

نورالدین محمد عوفی اورا در لباب الالباب (ابوالفرج بن مسعود الرونی)
مینویسد حاج لطفعلی بیگ در تذکره آتشکده مینویسد (از شعرای جلیل‌الشان و از
فصحای غدب‌البیان است و اکثر شعرا باستانی او اعتراف و از بحر فضایلش اغتراف
کرده اند) در مجمع الفصحا مرقوم است که (سخنگوئیست شیرین زبان و فصیحی
نیکو بیان) در باب مولد او عقاید مختلف است محمد عوفی مینویسد (مولد و منشاء
او خطه لوهور بوده) صاحب مجمع الفصحا مینویسد (اصلش از رونه و آن نام
قریه ایست از نیشابور) و نیز مینویسد [چندی ابوالفرج در لاهور زیسته باز برکاب
سلطان پیوست لهذا برخی اورا لاهوری دانند] در تذکره آتشکده مرقوم است که
[اصل وی او رونه و مهینه من محال دشت خاوران است] در آن تذکره نام وی
در عداد شعرای خراسان پس از ذکر شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر مهینه نکاشته
شده است - میرزا محمد خان قزوینی در ذیل صفحه ۵۷ کتاب راحة الصدور تألیف
محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مینویسد (و او منسوب است بر رونه که از توابع
لاهور است) همچنین در حواشی چهار مقاله (ص ۱۴۲) مینویسد و همچنین امین
احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکنند
در تاریخ آزریده گوید که رونه از قرای خاوران خراسان است و در مجمع الفصحا
مسطور است که از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست (ولی قول صاحب
مجمع الفصحا و نگارنده آتشکده صحیح و رونه چنانکه گفته اند از توابع نیشابور و
اکنون هم محل آن معلوم است و ارباب تذکره ظهور اورا در زمان سلطان ابوالمظفر
ابراهیم بن مسعود غزنوی (که در سنه ۴۵۱ بر تخت سلطنت جلوس کرد) دانسته اند
و در دیوان استاد مدح سلطان مزبور و فرزند او سلطان جلال الدوله ابوسعید
مسعود بن ابراهیم [که در سنه ۴۸۱ مالک تخت و تاج گشت] بنظر خوانندگان
میرسد - میرزا محمد خان قزوینی نگارنده و منتبع مشهور جلوس سلطان مسعود بن
ابراهیم را در سنه ۴۹۲ دانسته است [حواشی چهار مقاله ص ۱۴۲] و حال آنکه
صاحب روضة الصفا مینویسد [سلطان ابراهیم در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه [۴۸۱]
وفات یافت بروایتی سی سال پادشاهی کرده بقول صاحب تاریخ آزریده و مؤلف تاریخ
بناکتی مدت سلطنت او چهل و دو سال بود) سپس گوید (چون او وفات یافت پسرش
مسعود بجای او بنشست بجلال الدوله ملقب شد) [در سنه وفات سلطان ابراهیم

[۴۸۱] چنانکه از روضه الصفا بر می آید اختلافی نیست و دلیل اینکه ما سلطنت او را سی سال و جلوس او را در سنه ۴۵۱ دانسته ایم اینست که اگر سلطنت او را چهل و دو سال دانیم جلوس او در سنه ۴۳۹ خواهد بود و حال آنکه وفات سلطان مودود بن مسعود بن محمود بن ناصرالدین سبکتکین بتصریح روضه الصفا در بیستم رجب سنه ۴۴۱ اتفاق افتاده است و چگونه میتوان گفت که سلطان ابراهیم بن مسعود دو سال قبل از وفات سلطان مودود بر سریر سلطنت جلوس کرده است و از این گذشته بعد از سلطان مسعود پادشاهی بسططان ابراهیم نرسیده است بلکه پس از مودود علی علی ابن مسعود - عبدالرشید مسعود - طغرل (که در اوایل امر حاجب مودود بن مسعود بود) و فرخ زاد بن مسعود (که شش سال سلطنت کرد) متعاقباً مالک تخت و تاج گشته اند و پس از فرخ زاد بن مسعود برادرش سلطان ابراهیم بر سریر سلطنت جای گزین گشت) بنابراین جلوس مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۸۱ بوقوع پیوسته است و قول میرزا محمد خان در اینموضوع قبل از اینکه برهان آن دیده شود بتزما معتبر نیست - نکته که اظهار آن لازم است اینست که اگرچه در دیوان استاد ابوالفرج مقدم بر مدح دیگران ستایش سلطان محمود غزنوی دیده میشود و توهم می رود که استاد معاصر آن سلطان عالیشان بوده و ایام سلطنت آن شهریار جهاندار را درک کرده ولی چنین نیست و تحقیق این معنی را گوئیم

مستشرق محترم پروفیسور چایکین در ذیل قصیده استاد که مطلع آن اینست

غزو گوارنده باد شاه جهان را ب ناصر دین راعی زمین و زمان را
 نوشته اند (ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصر الدین داشته اند نخست آنها سبکتکین بود دوم مسعود بن محمود) و سؤال مستشرق محترم را چنین جواب گوئیم که استاد لفظ ناصر الدین را [در مصراع ثانی مطلع] برای مدح آورده (مانند راعی زمین و زمان) و از آن اراده اسم علم (و لقب) نکرده است چنانکه باندک تأملی معلوم گردد و از آن گذشته لقب سلطان مسعود بن محمود شهاب الدوله بوده و این لقب در تاریخ بیهقی در ذکر وقایع زمان سلطان محمود در مواضع عدیده مرقوم است و اگر چه بموجب نص تاریخ بیهقی نگاشته ابوالفضل محمد ابن الحسین بیهقی القادر بالله خلیفه عباسی در ضمن مکتوبی که بمسعود بن محمود نگاشت (و رافع آن ابو محمد هاشمی بود و وصول آن در نیشابور بدست سلطان و کیفیت استقبال شهریار از ابو محمد در تاریخ مزبور مسطور است) نعوت او را چنین نوشت - ناصر دین الله - حافظ عباد الله - المنتقم من اعداء الله -

ظهیر خلیفه الله امیر المؤمنین ولی ما اگر این نعوت را کلاً لقب دانیم و ناصر دین الله را مبدل بناصر الدین کنیم تکلیفی سخت بیجا و تخریجی بینهایت نازیبا و برخلاف عقیده جمهور مورخین کرده ایم و همچنین این قصیده را در مدح ناصر الدین سبکتکین هم نمیتوان دانست زیرا استاد در آن قصیده نام فتح قنوج میبرد و فتح قنوج در موقع تسخیر ممالک هند بدست سلطان محمود غزنوی در سنه ۴۰۷ بوقوع پیوست - و استاد فرخی نیز در مدح سلطان محمود گوید

قوی کنند دین محمد مختار ب یمین دولت محمود قاهر ب کفار
 چو بازگشت پیروزی از در قنوج ب مظفر و ظفرو فتح بر یمین و یسار
 هنوز رایش از گرد راه چون نسرين ب هنوز خنجرش از خون تازه چون گلنار

و همچنین عنصری فتح قنوج را در مدایح خود بسططان محمود نسبت میدهد و از این جمله توان دانست که ممدوح قصیده سیف الدوله ابوالقاسم محمود فرزند ناصر الدین سبکتکین است (بعقیده صاحب روضه الصفا محمود بن ناصر الدین سبکتکین سیف الدوله لقب داشته و در شرح احوال وی در کتاب مزبور چندجا این لقب ذکر شده و همچنین ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی در ترجمه یمینی در مواضع بسیار لفظ سیف الدوله را لقب سلطان مزبور دانسته ولی در نظر ندارم که شعرای معاصر سلطان محمود را بلقب سیف الدوله مدح کرده باشند بلکه هر جا دیده ام او را یمین الدوله خوانده اند ولی مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی محمود بن ابراهیم را بلقب سیف الدوله در چند موضع ستوده اند بنا بر این اگر در قصیده نام محمود بن ابراهیم بالقب سیف الدوله یا بی آن یا محمود مطلق بنام شاهزاده دیده شود معلوم است که ممدوح کیست و در صورتیکه سیف الدوله محمود مطلق باشد از ملاحظه سیاق نظم و تاریخ معلوم توان کرد از محمود بن ابراهیم در چند کتاب که دسترس ماست ذکری نیست ولی از قصیده مسعود سعد سلمان چنان بر می آید که وی فرزند سلطان ابوالمظفر ابراهیم غزنوی بوده و از جانب پدر در سنه ۴۶۹ مامور حکومت هندوستان شده است و غرض از تمهید این مقدمه اجابت سؤال مستشرق محترم و تحقیق تاریخی بود اکنون گوئیم که استاد ابوالفرج معاصر سلطان محمود نبوده بدلیل آنکه فتح قنوج چنانکه گفته شد در سنه ۴۰۷ واقع شده و استاد تا سنه ۴۹۰ یعنی نه سال بعد از جلوس جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم غزنوی حیات داشته و با مراجعه بان قصیده معلوم میشود که استاد در آنوقت شاعری سخن سنج و توانا بوده و اگر فرض کنیم که در

موقع نظم آن قصیده بیست و پنجسال داشته لازم میاید که در موقع وفات یکصد و هشت سال از عمر او گذشته باشد و بسیار نادر است که کسی باین سن برسد و نیز هیچیک از ارباب تذکره ننوشته اند که استاد ابوالفرج بعمر طویل رسیده چنانکه استاد رشیدالدین (ابوبکر محمدبن محمدبن عبدالجلیل بلخی) و طواط و بعضی دیگر را نوشته اند و همچنین در تذکره ها و سایر کتب متداوله مذکور نیست که استاد از شعرای دربار سلطان محمود یا معاصر او باشد و باین سبب قصیده چند که در مدح سلطان محمود سروده که سلطان محمود جد ممدوح او بوده و اینکه نیاکان ممدوح را بعظمت و شرف بستایند و فتوح آنانرا بیان کنند مانند ستایش شخص ممدوح و باعث افتخار اوست و سبب اینکه سلطان محمود را مانند سلطان معاصر ستوده و در بعضی موارد او را مثل شاه معاصر که مدایح خود را از شاعر استماع میکنند مخاطب ساخته اینست که وقع و تأثیر اینگونه مدح در نفوس بیشتر است و تحقیق این نکته بر دانشمندان پوشیده نیست

صاحب مجمع الفصحا پنداشته است که سوء ظن سلطان ابراهیم بن مسعود نسبت باستاد مسعود سعدسلمان و گرفتاری او در حصار نای بسعی استاد ابوالفرج بوده است و چنین نیست زیرا استاد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلیمان دوستی و ارتباط کامل داشته و در توصیف قصر امیر مسعود سعدسلمان قطعه سروده که بیت اول آن این است

بوالفرج را درین بنا که در آن اختلاف سخن فراوان گشت
 (برای مطالعه بقیه ابیات این قطعه رجوع کنید بصفحه ۱۲۶)

استاد مسعود سعد سلیمان در جواب ابیات ذیل را سروده و قطعه فوق با جواب

آن در دیوان استاد ابوالفرج مندرج است

خاطر خواجه بوالفرج بدرست	گوهر نظم و نثر را کان گشت
هنر از طبع او چو یافت قبول	جان با جسم و جسم با جان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش	سخن او بدید و حیران گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد	جادو نهای خلق پنهان گشت
راست آن آیت است پنداری	که عصا بود و باز ثعبان گشت
راه تاریک مانده روشن شد	کار دشوار بوده آسان گشت
هر دلیر و سوار نظم که بود	کند شمشیر و تنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید	از همه گفته ها پشیمان گشت
من چه گویم که آنچه او گفته است	شرف سعد و فخر سلیمان گشت

و نیز مکتوبی منظوماً بابوالفرج نوشته که در دیوان او مندرج و سطر اول آن اینست

بوالفرج ای خواجه آزاد مرد هجر وصال تو مرا خیره کرد

صرف نظر از دوستی و وداد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلیمان خود نیز در دربار سلطان ابراهیم مقامی عالی نداشته که سعایت او منشا اثر باشد چنانکه در مدح آن سلطان گوید

ای بذات تو ملک گشته جلیل
 وی بنام تو زنده نام خلیل
 و در پایان قصیده گوید

خسروا بنده از اریکه ظلم
 شاهرخ های زفت خورد از فیل
 گشته گریبان ز بنده تا آزاد
 مانده عربان ز موزه تا مندیل
 بی عمل عزل دید بر بالین
 بی گنه سنک یافت بر قندیل
 باد اقبال حضرت عالیت
 گر ببخشی بر این فقیر معیل

و صاحب آتشکده نیز مینویسد (بعد از آنکه سلطان ابراهیم را سوء مزاجی بمسعود سعد سلیمان بهمرسیده او را حبس فرمود ابوالفرج خوقاً بنواحی لاهور رفته ساکن شده در عود سلطان بهند کرة اخری در سلک مقربان و ندیمان مجلس خاص انخراط یافت) گذشته از آنچه ذکر شد مسلم است که مسعود سعد سلیمان از حیث رتبه دیوانی و اهمیت شخصی بر ابوالفرج بدرجات عدیده تقدم داشته و بر فرض اینکه از اقران و اکفای وی هم باشد سعایت اقران و اکفای در حق یکدیگر تا این اندازه سوء اثر و وخامت عاقبت نخواهد داشت و چنانکه صاحب مجمع الفصحا مینویسد مسعود نخستین بار دوازده سال و مرة ثانیه بیست سال محبوس گشت و بعقیده میرزا محمد خان قزوینی (در حواشی چهارم مقاله) مسعود سعد سلیمان در اول بارده سال در (سو) و (دهک) و (قلعه نای) بحبس گرفتار آمد و در این دفعه بشفاعت ابوالقاسم خاص که از ارکان دولت سلطان ابراهیم بوده از حبس رهائی یافت و کرة ثانیه هشت سال در حصار مرنج محبوس بود و بشفاعت طاهر بن علی ثقة الملك مستخلص گردید و واضح است ابوالفرج نامی که مسعود بتصریح خود بر اثر سعایت او سالهای دراز انیس زنجیر و بند و قرین رنج و گزند گشته از اعظم امرا و رجال دربار و مورد عنایت و مرحمت کامل سلطان بوده است نه ابوالفرج رونی و مسعود و ابوالفرج هر دو وزراء و اعظم حضرت را از قبیل محمد بهروز احمد و طاهر ثقة الملك مدح سروده اند ارباب تذکره متفقند که حکیم اوحدالدین انوری ابیوردی را بشعر ابوالفرج و مطالعه دیوان او علاقه و توجهی خاص بوده صاحب مجمع الفصحا مینویسد (در شاعری الحق طرز خوشی دارد حکیم انوری متتبع طرز اوست) در تذکره آتشکده مرقوم است که (شاهد استادی او همین بس که حکیم انوری متتبع طریق

او بوده و گاهی تضمین مضارع او میکرده (در تذکره لباب الالباب مسطور است که انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است -

ويحک ای صورت منصور نه باغی نه سرای بل بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای (در تذکره مزبوره این بیت چنین مرقوم است ولی صحیح آن در نسخه

خطی دیوان انوری نکارنده که در سیصد سال قبل تحریر شده چنین مسطور است ويحک ای صورت منصوریه باغی و سرای یا بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای و در واسط قصیده گوید

هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر هر چه دانی و توانی ز تکلف بنمای بلب غنچه گل دست همایونش ببوس بسر زلف صبا گر در کبابش بزدای و در موضع دیگر گوید

منصوریه هر گزت در آمد بضمیر گامد بدرت موکب میمون وزیر هین کولب غنچه گویا دست ببوس کو دست چنار گو بیا دست بگیر و منصوریه نام قصری بوده است که منصور وزیر بنا و بنام خود موسوم کرده (يك بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین و اگر توارد خاطر است بغایت نادر است و در آن قطعه که گفته است

اندران مجلس که من داعی بشعر ابوالفرج تا شنیدستم و لوعی داشتم بس تمام دلیل است که او پیوسته در بوستان دیوان ابوالفرج تفرج کردی (و آن بیت ابوالفرج که صاحب لباب الالباب میگوید انوری عیناً در قصیده خود نقل کرده است اینست

گفته باز ایران صریح درت مرحبا مرحبا درای درای

و شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم بر این نقل انوری اعتراض کرده است - و همانا این بیت توارد شده است زیرا حکیم انوری که او را یکی از ارکان چهار گانه سرای نظم شمرده اند و تفوق او در شعر و کمالات دیگر بر ابوالفرج و امثال وی پوشیده نیست با قدرت طبعی که از او مشهود است اگر اراده فرا گرفتن مضمون ابوالفرج داشت البته میتوانست مضمون را بعبارتی ادا کند که بر شعر ابوالفرج رجحان داشته باشد و کسی را مجال آن نرود که نسبت سرقت مذمومه و انتحال بنو دهد - و قطعه انوری که صاحب لباب الالباب آنرا دلیل شوق و مداومت او در مطالعه دیوان ابوالفرج میدانند بعضی از ابیات آن این است

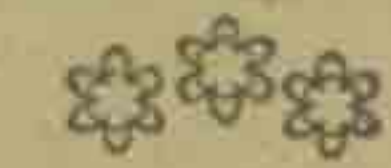
زندگانی مجلس عالی در اقبال تمام چون ابدی منتهی بادو چود دولت بردوام باد معلومش که من بنده بشعر ابوالفرج شعر چند الحق بدست آورده ام فیما مضی چون بدین راضی نبودم طلب میکرده ام دی همین معنی مگر بر لفظ من خادم برفت گفت من دارم یکی از انتخاب شعر او عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست

و در موضعی دیگر گفته و الحق حق سخن را ادا کرده است

ازماتان خیل اقبال چو شعر ابوالفرج وز عذوبت مشرب عیشت چونظم فرخی و اگر چه نمیتوان تصدیق کرد که انوری در شعر پیرو طریقه ابوالفرج باشد

زیرا خود از اساتید مسلم و از اوا شعر و دارای اسلوبی خاص است ولی همین توجه و علاقه او بمطالعه و استنتاج اشعار ابوالفرج دلیل استادی او در فن شعر تواند بود مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً آنست که وی در سنه ۴۵۱ بشاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح میگفته و مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۹۷ پس از شاتزده سال سلطنت داعی حق را لبیک اجابت گفته و چون مسلم نیست که استاد در موقع وفات سلطان مسعود بن ابراهیم حیات داشته و نیز از مدایح عدیده او در حق آن سلطان چنین فهمیده میشود که مدتی مدید از سلطنت او را درک کرده برای اینکه قول ما بصواب از خطا نزدیکتر باشد باید بگوئیم که استاد تقریباً در سنه ۴۹۰ جهان فانی را بدرود گفته است و از این قرار دوره شاعری او سی و نه سال بوده و اگر فرض کنیم که از سن بیست و پنج آغاز مدیحه سرائی کرده باشد با این قیاس در هنگام رحلت شصت و چهار سال عمر داشته است

اشعار استاد ابوالفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر بهمین مقدار که بنظر قارئین میرسد نبوده و یقین است که قسمتی از آثار افکار این استاد بتاراج حوادث رفته و دلیل آنکه در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم این دو بیت را که از استاد ابوالفرج روایت میکند شدممکن در جهان هر کوب ساطش بوسه داد و آن دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود



از خواب گران فتنه سبک بر نکند سر تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
 و هریک از این دو بیت از قصیده جداگانه است که در نسخ دیوان ابوالفرج
 دیده نمیشود و همچنین است این بیت و قطعه ذیل که در لباب الالباب مندرج است
 نعل اسب تو هلالست و ستامش کو کب است آفتابست او و اسبش آسمانها را مدار
 آسمانی بر کواکب بر زمین هرگز که دید کفتاب او یکی باشد هلال او چهار



مال دادن جز بحق اسرافدان اینک از قرآن بخوان لاتسرفوا
 از برای دین همه دنیا بده لن تسالوا البر حتی تنفقوا
 انتهی ۲۰ آبان ۱۳۰۵ (محمد علی ناصح)

(خاتمه)

بحکم آنکه هر چه دیر آید خوش آید اینک هفت ماه پس از موقع دیوان استاد
 باستان (ابوالفرج رونی) ضمیمه سال ششم ارمنان انتشار یافت و بلافاصله شماره اول
 سال هفتم هم برای مشترکین ارسال میگردد .
 دیوان ابوالفرج را ما بجای دو شماره وعده انتشار دادیم ولی از حیث حجم
 و اوراق با سه شماره و از جهت قیمت طبع و کاغذ با چهار بلکه با پنج شماره ارمنان برابر
 گردیده است .

این دیوان تا کنون بطبع نرسیده مگر يك قسمت ناقص و مغلوط از آن در هندوستان
 و مسلم با این دقت و تصحیح هنوز دیوان هیچیک از اساتید در ایران طبع نشده است .
 این دیوان بسی کمیابست و شاید در تمام طهران بیش از ده نسخه خطی یافت نشود
 رفیق فاضل ما (پروفیسور چایکین) مستشرق محترم روسی و مترجم اول سفارت روس
 که اندک زمانی است از طهران بروسیه مراجعت و ارباب ذوق و ادب را از فیض صحبت
 خویش محروم داشته در مدت اقامت طهران تقریباً دو سال بلکه بیشتر بازحمت بی
 نهایت این کتاب را پس از مطابقه باشش هفت نسخه که بدست آورده تصحیح کرده و
 بعد از آن نیز ادیب فاضل و شاعر دانشمند آقای (میرزا محمد علیخان ناصح) عضو

مؤسس و قدیمی انجمن ادبی ایران که همواره آثار منظوم و منثورش زیب صفحات
 ارمنان و همان آثار گرانها معرف او است بازحمت و صرف وقت شبانه روزی پنج ماهه
 در تصحیح ثانوی کوشیده و بحاشیه مفصل و شرح حالیکه در آخر کتاب بنظر اهل ادب
 میرسد متن را زینت داده است .

در حقیقت تا درجه امکان در تصحیح و طبع این کتاب دقت بعمل آمده و
 البته طرفداران علم و ادب و مروجین شعر و سخن در همه جا از این زحمت و خدمت
 ادبی قدر شناسی کرده و بوسیله خریداری و ترویج مارا تشویق کرده و مقتدر خواهند
 ساخت که در هر سال یکی از کتب و دواوین شعرا و اساتید متقدمین را ضمیمه ارمنان
 و برای ادباء ارمنان فرستیم .

نسخی که از دیوان استاد بدسترس مستشرق محترم بوده و در قسمت تصحیحات
 پرمزاز آنها نام برده بشرح ذیل است و عیناً از خط خودش نقل میگردد . (وحید)

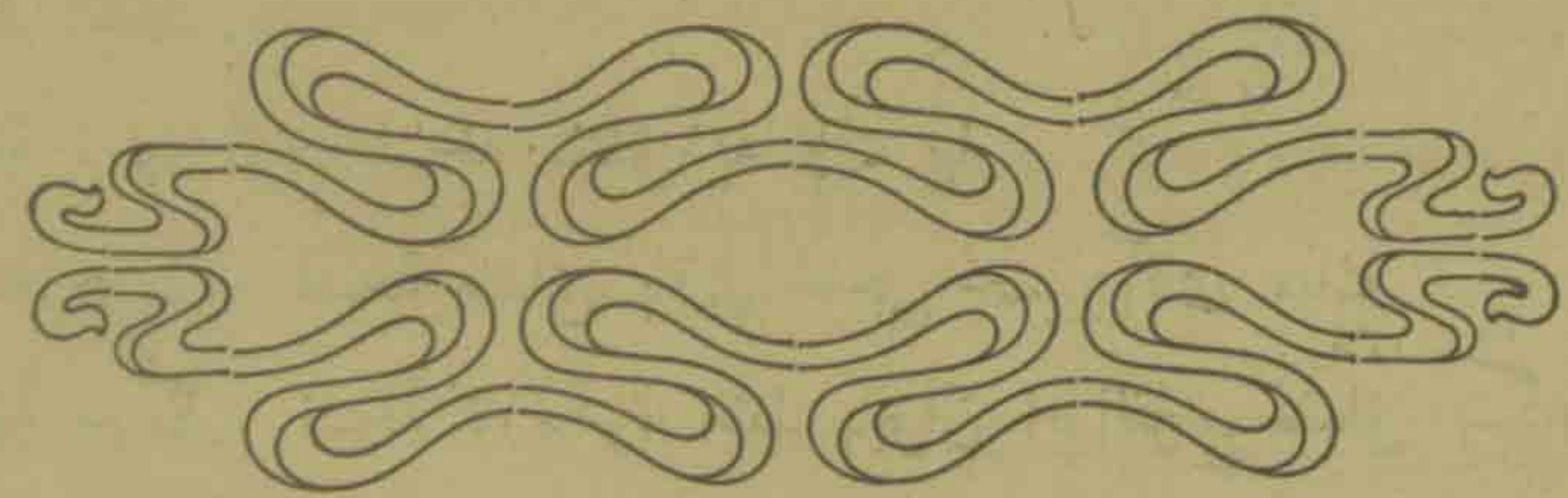
(شرح رموز)

- نسخه ۱ - نسخه متعلق به آقای تیمورتاش (این نسخه تاریخ ندارد ولی
 نسبتاً نسخه قدیمی بنظر می آید) .
- نسخه ۲ - نسخه هشت دیوان متعلق بنگارنده بدون تاریخ و معلوم است
 که نسخه تازه است .
- نسخه ۳ - نسخه دیوان ابوالفرج و منتخبات از دیوان سوزنی نسخه تازه
 و خیلی بد خط است .
- نسخه م ب - نسخه متعلق به م . م . بهار
- نسخه ۵ - نسخه متعلق باقای حاجی حسین آقای ملک
- نسخه ۶ - نسخه تازه و بد خط دیوان ابوالفرج متعلق بنگارنده
- ج - جنگ آقای تیمورتاش



غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشده
۱۴۸	۱	دست بکسی	دست بکش
۱۵۰	۲۶	آنر	آنرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	م ۲
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدعور
۱۶۰	۲۶	نقل	ثقل





غاط نامہ

نمبر	نقطہ	مقدار	قیمت
۱	کھجور	۱۰	۱۰۰
۲	گندم	۲۰	۲۰۰
۳	چلو	۱۵	۱۵۰
۴	دال	۱۰	۱۰۰
۵	بجلی	۵	۵۰
۶	گھی	۳	۳۰
۷	پانی	۱۰۰	۱۰۰
۸	سبزی	۱۰	۱۰۰
۹	مٹیر	۵	۵۰
۱۰	کھیر	۵	۵۰



